۶

غرب از رویا تا واقعیت • به قلم اندیشمندان غربی



امریکا، محور شرارت

بسم الله الرحمن الرحیم

غرب از رویا تا واقعیت (۶) : آمریکا، محور شرارت

نویسنده:

داود رجبی نیا

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

غرب از رویا تا واقعیت (۶) : آمریکا، محور شرارت

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : آمریکا، محور شرارت/ مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما ؛[زیرنظر داوود رجبی نیا].

مشخصات نشر : قم:صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵۰ص.

فروست : غرب از رؤیا تا واقعیت؛[ج.] ۶.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۴۶-۰ ؛ ۱۸۰۰۰ ریال:ج. ۹۷۸:۶-۹۶۴-۵۱۴-۱۵۵-۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : مباحث مطرح شده در کتاب حاضر برگزیده ای از مقالات ترجمه شده نشریه «سیاحت غرب» به قلم نویسندگان غربی است.

موضوع : ایالات متحده -- سیاست وحکومت

موضوع : ایالات متحده -- سیاست نظامی

شناسه افزوده : رجبی نیا، داود، ۱۳۴۷ -، ناظر

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : E۱۸۳/آ۸ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۳۲۰/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۳۰۷۸۶

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه

«غرب از رؤیا تا واقعیت» عنوان مجموعه پیش رو است که قصد دارد با استناد به منابع غربی و بهره گیری از قلم و بیان اندیشمندان غربی و پرورش یافتگان همان مکتب ، آن روی سکه فرهنگ و تمدن غرب را نقد و بررسی کند. همچنین می کوشد تا سیاست های حاکم بر نظام کشورهای غربی همچون امریکا و انگلیس و نیز اسراییل را نشان دهد.

امروزه کمتر عرصه ای را می توان یافت که به گونه ای از انگاره های فکری و فلسفی و فرآورده های تمدن غرب اثر نپذیرفته باشد. با این که آثار مثبت تمدن غرب را نمی توان یک سره نفی کرد، به نظر می رسد بازخوانی آثار و پژوهش های انتقادی محققان غربی در زمینه های گوناگون، برای آشنایی بیشتر مخاطبان فرهیخته در حوزه غرب شناسی بسیار راه گشا باشد.

مباحث این مجموعه، برگزیده و فشرده ای از مقاله های ترجمه شده در نشریه «سیاحت غرب» مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما است. عنوان های هفت جلدی پیش رو عبارتند از:

۱. رسانه سلطه، سلطه رسانه (تبلیغات رسانه ها در خدمت سیاست امریکا)؛

۲. جنگ نرم رسانه ای (تهاجم بر ضد اسلام و ایران)؛

۳. تکنولوژی و چالش های فرارو؛

ص: ۵

۴. قاب جادو (آسیب های اینترنت و تلویزیون در غرب)؛

۵. معماران امپراتور (چه کسی بر امریکا حکومت می کند؟)؛

۶. امریکا، محور شرارت؛

۷. استعمار مدرن (جهانی شدن یا جهانی سازی؛ آثار و پی آمدها).

آنچه در این مجلد آمده این است که ایالات متحده امریکا در سال های قرن بیستم با وجود اعلام شعارهایی در زمینه حقوق بشر در مبارزه با تروریسم، به کشورهای مختلف دنیا لشکرکشی کرده است.

سرمایه گذاری های گسترده دولت امریکا برای لشکرکشی نظامی، کسری بیشتر بودجه ها، تشدید معضل های اجتماعی ناشی از مشکلات اقتصادی و نقض گسترده آزادی های فردی، برخی از مواردی است که منتقدان سیاست های دولت امریکا را بر آن داشته که مقاله های بسیاری را در این زمینه بنویسند و به مردم امریکا هشدار دهند که در این میان، قربانی اصلی، مالیات دهندگان امریکایی و مردم بی دفاع کشورهایی همچون عراق و افغانستان هستند.

در پایان، ضمن قدردانی از مدیران و مسئولان مرکز پژوهش های اسلامی، تلاش های پژوهشگر گران قدر، آقای مهدی نصیری؛ سردبیر محترم نشریه «سیاحت غرب» و همکارانشان را ارج می نهیم. همچنین از همکاران پژوهشی (به ترتیب حروف الفبا)، حبیبه برغمدی، اسماعیل پرور، وحیده پیشوایی، محمدعلی روزبهانی، حمید رحمانی و سید محمود طاهری که در تنظیم و تدوین موضوعی این مجموعه به ما یاری رساندند، سپاس گزاری می کنیم.

کارنامه مداخله های نظامی امریکا

اشاره

کارنامه مداخله های نظامی امریکا

(زولتان گروسمن(۱)

چکیده

دولت ایالات متحده امریکا در سال های قرن بیستم و در پرتو شعارهایی نظیر مبارزه با تروریسم، برقراری صلح جهانی یا اعطای آزادی به ملت های دنیا، به کشورهای مختلفی در چهار قاره دنیا لشکرکشی کرده است. نکته قابل توجه در مورد این حمله های نظامی این است که علاوه بر ناکامی ارتش پر زرق و برق امریکا در کشورهایی نظیر ویتنام، کوبا و کره، این تهاجم ها به قتل عام میلیون ها غیرنظامی یا روی کار آمدن دولتی نظامی هم سو با سیاست های ایالات متحده انجامیده است که جایگاهی مردمی نیز ندارد. نویسنده این مقاله با نگاهی به جنگ افروزی های گسترده امریکا به ویژه در قرن بیستم، تلاش می کند اهداف پشت پرده این جنگ ها را برای مخاطبان خود توضیح دهد.

از زمان حمله های ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به ایالات متحده امریکا، بیشتر مردم دنیا موافقند عاملان این حوادث باید محاکمه شوند، بدون اینکه مجبور باشیم هزاران فرد غیرنظامی را قتل عام کنیم. متأسفانه، رهبران ارتش امریکا همواره قتل عام گسترده شهروندان غیرنظامی را به عنوان بخشی از هزینه های انجام یک جنگ پذیرفته اند. ارتش ایالات متحده، امروزه با کشتار هزاران غیرنظامی در فراسوی مرزهای خود، به دنبال اثبات این امر است که قتل عام شهروندان امریکایی، کاری نادرست است.

ص: ۷

۱- zoltan Grossman، دکترای جغرافیا و دانش آموخته دانشگاه مدیسون (Madison) و عضو هیئت علمی جغرافی و مطالعات کالج اِورگرین اِستیت evergneen state.

رسـانه هـا مرتب به مـا می گوینـد که تعـدادی از ساکنـان منطقه خاورمیانه، تنها به دلیل «آزادی» و «رفاه» ما، از ایالات متحـده متنفرنـد. در این میـان، آنچه ناگفته باقی مانـده است، نقش تاریخی ایالات متحـده در منطقه خاورمیانه و دیگر مناطق دنیاست. در این مقـاله تلاـش می کنم برای آنـان که با تاریـخ مـداخله های نظامی ارتش ایالات متحـده در مناطق مختلف دنیا آشـنایی ندارنـد، توضـیح هـایی بیـان کنم؛ زیرا همه ما در مورد رویکرد کشور خود در عرصه مـداخله های خارجی و جنگی که به نام «آزادی» و «حفاظت از شهروندان» برپا شده است، نگران هستیم.

ارتش ایالات متحـده امریکا سال هاست در مناطق مختلف دنیا مـداخله می کند. در سال ۱۸۹۸، این ارتش، کشورهای فیلیپین، کوبا و پورتوریکو را از اسـپانیا بازستاند و در فاصله سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸ و هم زمان با برپایی جنگ جهانی اول، در خاک اروپـا حاضـر بود. در نیمه اول قرن بیسـتم نیز نیروی دریـایی امریکـا بارهـا برای مـداخله نظـامی ره سـپار آب های نیکاراگوئه، هنـدوراس، پاناما، هاییتی و جمهوری دومینیکن شـد. همه این مـداخله های نظامی، با تأمین منافع مالی ابَر شـرکت های ایالات متحده همراه بود و در بسیاری از این لشکرکشی ها، افراد غیرنظامی، مبارزان و سربازان بسیاری قتل عام شدند.

از سوی دیگر، زنـگ مـداخله نظامی امریکا در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱_ ۱۹۴۵) با حمله غافل گیر کننـده به بندر پرل هاربر نواخته شـد. چنـدی بعـد، نیروی هوایی این کشور اهـداف غیرنظـامی مختلفی را در خاک آلمان و ژاپن بمباران کرد، تا بـدین ترتیب، مقاومت این کشورها را در جنگ نظامی بشـکند. بسـیاری از تاریـخ نگاران بر این عقیـده انـد که این حمله ها، تأثیری معکوس بر جای گـذاشت و مردم دولت های متفقین با انگیزه بیشتری به دفاع از کشورهای خویش برخاسـتند. به علاوه، حمله اتمی امریکا به دو شهر ژاپن در آخرین روزهای

جنگ که بدون هیچ گونه هشدار قبلی صورت گرفت، سبب قتل عام ده ها هزار غیرنظامی بی گناه شد.

جنگ کره (۱۹۵۰_ ۱۹۵۳) نیز با فجایع گسترده ای از سوی هر دو طرف درگیر در جنگ یعنی نیروهای کره شمالی و چین و همچنین سربازان کره جنوبی و ایالات متحده همراه بود. در این جنگ، نیروهای نظامی ایالات متحده با قتل عام وحشیانه آوارگان غیرنظامی، با این بهانه که ممکن است افرادی نفوذی در میان آنها باشند، کارنامه سیاهی از خود به جای گذاشتند. به علاوه، هواپیماهای نیروی هوایی امریکا با بمباران شهرهای مختلف کره شمالی و تهدید به استفاده از بمب هسته ای علیه مردم این کشور سبب کشتار هزاران زن و مرد و کودک شدند. البته به یاد داشته باشید که از آغاز آن جنگ تاکنون، هیچ تغییری در نظام حکومت کمونیستی کره شمالی رخ نداده است.

در بحران های خاورمیانه که در سال ۱۹۵۸ روی داد، نیروی دریایی ایالات متحده برای سرکوب شورشیان لبنانی وارد عمل شد و در آستانه اشغال کویت نیز دولت امریکا، عراق را تهدید کرد که در صورت حمله به کویت، این کشور را با بمب هسته ای هدف قرار خواهد داد. البته همین کشمکش ها هم سبب شد که ناسیونالیست های عرب در برابر اقدامات امریکا علیه حکومت های عربی، واکنش نشان دهند.

امریکا در اوایل دهه ۶۰ میلادی، نقش مداخله گر خود را در دوره پیش از جنگ جهانی دوم و در منطقه کاراییب از سرگرفت. امریکایی ها در ماجرای خلیج خوک ها با شکست بدرقه شدند، ولی در جریان برگزاری انتخابات جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۵، ارتش امریکا با اشغال سواحل این کشور و بمباران مناطق و شهرهای این جمهوری، دیگر بار به مداخله نظامی در این منطقه دست زد. همچنین گروهی از کوباییان تبعیدی آموزش دیده از سوی سازمان سیا، حمله های مختلفی را به این کشور تدارک دیدند و در آخرین

اقدام، یکی از هواپیماهای غیرنظامی کوبا را با هواپیماربایی به خاک ایالات متحده منتقل کردند. در سال های جنگ سرد نیز دولت امریکا با حمایت یا استقرار رژیم های دیکتاتوری هم سو با سیاست های خود در ایران، شیلی، گواتمالا، اندونزی و بسیاری دیگر از نقاط دنیا، در پی اجرای سیاست های خود بود.

جنگ ایالات متحده در اندونزی (۱۹۶۰ _ ۱۹۷۵)، نیروهای نظامی این کشور را در برابر دولت ویتنام شمالی قرار داد و شورشیان کمونیست برای شکست دولت های دیکتاتور طرفدار امریکا که در ویتنام جنوبی، لائوس و کامبوج بر سر کار آمده بودند، وارد عمل شدند. در این جنگ، برنامه ریزان امریکایی (در حالت خوش بینانه) تمایز اندکی بین نیروهای شورشی و شهروندان غیرنظامی در حمله های خود به مناطق مسکونی قایل می شدند و بمباران سراسری هواپیماهای امریکایی، آسیب های زیادی را به مخالفان دولت امریکا و مردم این کشور وارد کرد. در این جنگ، دو میلیون نفر کشته شدند که ۵۵ هزار نفر از آنان به ارتش ایالات متحده تعلق داشتند. همچنین در جریان این جنگ، حدود ده شهروند غیرنظامی امریکایی در جریان حوادث مختلف کشته شدند.

نیروهای امریکایی در سال ۱۹۸۳، جزیره مستقل «گرانادا» را اشغال کردند تا یک دولت نظامی دست نشانده را روی کار بیاورند. همچنین با حمله اتفاقی به یک بیمارستان و کشتار گروهی از کارگران غیرنظامی کوبایی، نقش مهمی در ایجاد ناآرامی در امریکای جنوبی و مرکزی داشتند.

در سال ۱۹۸۰، ایالات متحده به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی شیعی در ایران که علیه یک دیکتاتوری طرفدار امریکا [رژیم پهلوی] صورت گرفت، نیروهای خود را به خاورمیانه گسیل داشت. در همان سال، یک عملیات نظامی چریکی و بمباران های برنامه ریزی شده که برای نجات گروگان های

سفارت امریکا در تهران طراحی شده بود، در بیابان های ایران ناکام ماند. پس از اشغال لبنان به دست ارتش اسراییل در سال ۱۹۸۲ نیز نیروی دریایی ایالات متحده به عنوان نیروهای حافظ صلح به کار گرفته شدند، ولی آنان با حمایت از دولت مسیحی طرفدار اسراییل که در لبنان به قدرت رسیده بود، علیه نیروهای مسلمان جبهه گیری کردند و ناوهای امریکایی حمله های زیادی علیه روستاهای غیرنظامی مسلمان انجام دادند. به تلافی این اقدامات، مبارزان مسلمان شیعه با انجام یک عملیات انتحاری بر ضد مقر تفنگ داران دریایی امریکا و گروگان گیری تعدادی از نیروهای امریکایی، به این اقدامات پاسخ دادند. در مقابل، سازمان سیا در بمب گذاری خودروهای رهبران مسلمان شیعه و ترور آنان، نقشی کلیدی اجرا کرد. البته در پایان، دولت سوریه و مجاهدان مسلمان در لبنان به پیروزی رسیدند.

در سال ۱۹۸۶، ایالات متحده با بمباران کشور لیبی که به دست داشتن در یک بمب گذاری تروریستی متهم شده بود، فضای خاورمیانه را با چالش روبه رو کرد؛ هرچند بعدها دولت سوریه را در این ماجرا متهم معرفی کرد. در این حمله های هوایی، تعداد زیادی از شهروندان غیرنظامی لیبیایی قتل عام شدند. بسیاری، این قتل عام را با بمب گذاری در یک هواپیمای امریکایی که بر فراز «لاکربی» اسکاتلند روی داد، مرتبط می دانند. به علاوه، نیروی دریایی ایالات متحده با دخالت در جنگ ایران و عراق، در سال های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ و با حمله به کشتی های ایرانی و انهدام «اتفاقی» یک هواپیمای مسافربری غیرنظامی ایرانی، به فعالیت های فرامرزی نظامی خویش استمرار بخشید.

چندی بعد و در سال ۱۹۸۹، نیروهای نظامی ایالات متحده، خاک پاناما را به تصرف خویش در آوردند تا دولت ملی گرای مانوئل نوریه گا را سرنگون کنند. دولت امریکا، حکومت سابق این کشور را به زمینه سازی ترانزیت مواد مخدر متهم می کرد، ولی در واقع و پس از اشغال این کشور، قاچاق این مواد

از پاناما، رشد قابل توجهی یافت. در مجموع، بر اثر بمباران های امریکا، حدود دو هزار شهروند پانامایی در شهرهای مختلف این کشور قتل عام شدند.

یک سال بعد و به دنبال اشغال نظامی کویت به دست ارتش عراق، ارتش ایالات متحده برای سرکوب متحد سابقش، صدام حسین وارد عمل شد. در این جنگ، ارتش امریکا با حمایت از دولت پادشاهی کویت و دولت بنیادگرای عربستان سعودی، بر ضد رژیم سکولار ملی گرای عراق اقدام کرد. در ژانویه ۱۹۹۱، ایالات متحده و متحدانش، بمباران های گسترده ای علیه اهداف نظامی دولت عراق انجام دادند که پس از بمباران های مربوط به جنگ جهانی دوم و جنگ ویتنام، هیچ مشابهی نداشت. در این بمباران ها، بیش از دویست هزار عراقی به قتل رسیدند که بسیاری از آنها در شهرها، روستاها و پناهگاه ها اسکان یافته بودند. پس از پایان این جنگ نیز دولت ایالات متحده با وضع تحریم های شدید غذایی و دارویی علیه دولت عراق، موجب مرگ صدها هزار شهروند عراقی بر اساس آمار منتشر شده سازمان ملل متحد شد. به علاوه، دولت امریکا با تعیین منطقه «پرواز ممنوع» بر فراز این کشور، تا سال ها بعد به بمباران مناطق مختلف این کشور ادامه داد، هر چند دولت صدام کاملاً ضعیف و ناتوان شده بود.

در دهه ۹۰ میلادی، ارتش ایالات متحده در عملیات هایی با عنوان «مداخله های بشردوستانه» شرکت کرد. که ادعا می شود با هدف تأمین امنیت غیرنظامیان مناطق مختلف دنیا صورت گرفته است. شاخص ترین عملیاتی که با این عنوان صورت گرفت، اشغال نظامی کشور افریقایی سومالی بود که سبب ایجاد قحطی و جنگ داخلی گسترده ای در این کشور فقیر شد. ارتش امریکا نیز به جای اعلام بی طرفی، با جانب داری از یکی از گروه های شورشی، یکی از مناطق مسکونی اطراف موگادیشو را به شدت بمباران کرد.

ص: ۱۲

البته با دخالت مسلحانه بعضی از گروه های عرب و قتل ۱۸ سرباز امریکایی، ارتش ایالات متحده مجبور به خروج از سومالی شد.

یکی دیگر از «مداخله های نظامی بشردوستانه» دولت امریکا، در منطقه بالکان و پس از فروپاشی دولت فدرال چند نژادی یوگسلاوی روی داد. ایالات متحده به مدت سه سال، شاهد نسل کشی مسلمانان به دست نیروهای صرب بود تا اینکه در سال ۱۹۹۵، این کشور را به طور گسترده بمباران کرد. حتی در آن زمان هم ارتش امریکا برای جلوگیری از قتل عام شهروندان مسلمان و صرب به دست نیروهای کروات، به هیچ اقدامی دست نزد؛ زیرا ایالات متحده از کروات ها حمایت می کرد. در سال ۱۹۹۹ نیز ایالات متحده با بمباران صربستان که با هدف زیر فشار قرار دادن رئیس جمهوری این کشور، اسلوودان میلوشوویچ، برای خروج نیروهای این کشور از استان آلبانیایی تبار کوزوو صورت گرفت، به مداخله های نظامی خود در خاک اروپا تداوم بخشید. بر اثر بمباران های هوایی و موشکی امریکا، هزاران شهروند کوزوویی به همراه ساکنان شهرهای مختلف صربستان و حتی شهروندان مناطقی که در انتخابات این کشور، مخالفت شدید خود را با ریاست جمهوری میلووشوویچ اعلام کرده بودند، قتل عام شدند.

حتی زمانی که ارتش ایالات متحده انگیزه هایی دفاعی داشته، به اهدافی نادرست حمله کرده است. پس از حمله به دو سفارت خانه امریکا در منطقه افریقای شرقی، امریکا علاوه بر واکنش نشان دادن در برابر نیروهای اسامه بن لادن مستقر در افغانستان، یک کارخانه تولید مواد شیمیایی را در سودان منهدم کرد، هرچند بعدها اعلام کرد این مرکز، تنها یک کارخانه داروسازی بوده است. در سال ۲۰۰۰ و پس از حمله امریکا به مواضع بن لادن در افغانستان، نیروهای تحت حمایت وی در عملیات مقابله به مثل، به یک ناو امریکایی در سواحل یمن حمله کردند.

به دنبال حمله های تروریستی سال ۲۰۰۱ علیه منافع ایالات متحده، ارتش امریکا مناطقی را در خاک افغانستان بمباران کرد و تلاش کرد تا به دیگر مناطقی نیز که ادعا می کرد تروریست ها در آن آموزش می بینند ــ نظیر سودان و عراق ــ حمله ببرد. بدون تردید، این اقدامات می تواند به گسترش دامنه خشونت ها در سراسر جهان با مرکزیت خاورمیانه بیانجامد. افغانستان نظیر یوگسلاوی، کشوری چندنژادی است که به سادگی و در جریان یک جنگ منطقه ای فاجعه بار، ممکن است به چند منطقه مختلف خودمختار تجزیه شود. پس با اطمینان می توان گفت شهروندان بسیار زیادی و حتی بسیار بیشتر از پنج هزار نفری که در ۱۱ سپتامبر کشته شدند، در جنگ دولت امریکا علیه تروریسم، جان خود را از دست خواهند داد.

در جست وجوی درون مایه های مشترک

در بسیاری از مداخله های نظامی ارتش ایالات متحده امریکا، درون مایه ها و مفاهیم مشترکی را می توان یافت که به شرح زیرند:

۱. در همه این جنگ ها چنین عنوان شده بود که این اقدامات برای حفظ جان شهروندان امریکایی و تأمین حقوق مردم غیرنظامی صورت گرفته است. با این حال، در بیشتر موارد، تاکتیک های نظامی انجام شده، به کشتار گسترده مردم عادی و غیرنظامی انجامیده است؛ چون فرماندهان نظامی ایالات متحده، بین آنان و نیروهای نظامی و تروریست ها و همچنین پایگاه های نظامی و مناطق مسکونی در عمل، تفاوت اندکی قائل می شوند. باید دانست اصولاً منابع آب و انرژی، خطوط راه آهن، نیروگاه ها، کارخانه های کشاورزی و بیمارستان ها باید مراکز غیرنظامی در جنگ ها تلقی شوند. شهروندان امریکایی چنین می اندیشند که در جنگ بعدی کشورشان، استفاده از تجهیزات نظامی جدید به کاهش تلفات غیرنظامیان خواهد انجامید، ولی در

عمـل و پس از کشـتار وحشـیانه غیرنظامیـان، دولت امریکـا این قتـل عام ها را همواره «تصادفی» یا «اجتناب ناپـذیر» معرفی می کند.

۲. تقریباً همه مـداخله های نظامی امریکا پس از پایان جنگ جهانی دوم با نام «آزادی» و «دموکراسـی» صورت گرفته است. با این حال، می توان گفت تقریباً در همه این اقـدامات، ایالات متحـده برای حمایت و دفاع از رژیم های دیکتاتوری طرفـدار این کشور، وارد عمـل شـده است. چه در امریکـای مرکزی و ویتنـام یا خلیـج فارس، ایالات متحـده به دنبال دفاع از آزادی نبوده، بلکه اهـداف اقتصادی (نظیر حمایت از سـرمایه گـذاری شـرکت های نفتی) یا سیاسـی (نظیر دفاع از سـرمایه سالاری) را دنبال کرده است. در چند مورد محدود نیز که سربازان ارتش امریکا یک رژیم دیکتاتوری را سرنگون کردند (نظیر حمله به گرانادا و پاناما)، آنان عملیات خود را به گونه ای انجام دادند که مردم این کشورها در محاکمه دیکتاتور سابق خود و همچنین برپایی یک دولت دموکراتیک دلخواه خود، ناتوان باشند.

۳. ایالا‌ت متحـده همواره به مخالفـان خود بـا برچسب زدن عنوان هـایی نظیر «تروریسم»، «پـاک سازی نژادی» یا «جنایت علیه بشـریت» حمله کرده، ولی در عمل، همین اقـدامات به وسـیله ایالات متحـده یا هم پیمانانش در این کشورها انجام شـده است. اگر یـک کشور این حق را دارد که دولت هـای آموزش دهنـده یـا پنـاه دهنـده به تروریست هـا را سـرنگون کنـد، آیـا کوبا و نیکاراگوئه نیز حق دارنـد بر ضد اهداف امریکا که در آن مناطق، تروریست های فراری این کشورها سازمان دهی شده اند، به بمباران تـدافعی دست بزننـد؟ اسـتانداردهای دوگانه واشـنگتن چنین حکم می کنـد که حمله های نظامی هم پیمانان امریکا را اقدامی «تدافعی»، ولی مقابله به مثل دشمنان این کشور را عمل «تهاجمی» بنامند.

۴. ایالات متحـده در بیشتر اوقات، خود را به صورت یک نیروی حافظ صـلح بی طرف معرفی می کنـد که هیـچ انگیزه ای جز اهداف بشر دوستانه محض

نـدارد. بـا این حـال، دولت امریکـا پس از یـورش سـربازانش به یـک کشور، منـاطق کشور تصـرف شـده خود را به دو منطقه «دوسـتان» و «دشمنان» تقسیم می کند. سپس ساکنان این دو بخش ها را علیه هم تحریک می کند و در برابر هم قرار می دهد. رویکرد امریکا نیز همان گونه که در مناطقی نظیر سومالی و بوسـنی نشان داده شد، برافروختن جنگ یا زد و خوردهای منطقه ای است، نه فرونشاندن این اقدامات.

۵. مـداخله هـای نظـامی ایالات متحـده در بیشتر موارد ـ حتی اگر کسـی اهـداف و دلایـل آغاز آن را پـذیرفته باشـد ـ آثار معکوسـی بر جـای گذاشـته است و نیروهـای امریکا به جای از بین بردن ریشه های سیاسـی یا اقتصادی زد و خوردها، بیشتر به دنبال تقسـیم بنـدی نیروهای داخلی در دو قطب متخاصم و ایجاد ناآرامی در مناطق اشـغال شـده بوده انـد. بـدین ترتیب، بیشتر کشورهایی که در گذشـته، مورد حمله نظامی ایالات متحـده قرار گرفته بودنـد، در سال های بعـد نیز بارها هدف های مناسبی برای اقدام نظامی به شمار می رفته اند.

۶. یکی از خطرنـاک ترین تفکرهـای حاکم در قرن بیسـتم این بود: «مردم، ما را دوست دارنـد» و در پرتو این شـعار، سـتمی بر شهرونـدان غیرنظامی روی نخواهد داد. شـهروندان ژاپنی و آلمانی به این تفکر اعتقاد داشـتند، ولی ارتش های آنها، میلیون ها نفر را قتـل عـام کردنـد. از سـوی دیگر، مردم فرانسـه و انگلسـتان نیز چنیـن می اندیشـیدند، ولی ارتش هـای وابسـته بـه دولت هایشان، جنگ های اسـتعماری وحشـیانه ای را در افریقا و آسـیا به راه انداختند. شـهروندان روسـی چنین فکر می کردند، ولی ارتش های آنان مردم بی دفاع کشورهای افغانستان و چین و نقاطی دیگر را به خاک و خون کشیدند.

مردم اسـراییل نیز به این شـعار ایمان دارند، ولی ارتش کشورشان با قتل عام گسترده فلسـطینیان و لبنانی ها، فجایع زیادی را به وجود آورده اند. و در

نهایت، شـهروندان امریکایی نیز معتقدنـد مردم، آنان را دوست دارند، ولی ارتش کشورشان تاکنون میلیون ها نفر را در ویتنام و عراق و دیگر مناطق دنیا به قتل رسانیده است.

هر کشور، هر نژاد و هر مذهبی، می تواند خشونت هایی را به وجود آورد. هر گروهی نیز دارای اقلیت هایی هستند که با دیگر گروه ها اختلافاتی دارنـد و تلاش می کننـد با کنار گذاشـتن یا حتی کشـتن آنان، به اهـداف خود دست یابنـد. به هرحال، هر جنـگ تنهـا در سایه تسـلیم یا سـرکوب گروه دیگر، پایان خواهـد یافت. حمله های ۱۱ سـپتامبر، نه تنها آزمونی برای سـنجش نگرش شهروندان امریکایی در مورد گروه های اقلیت نژادی ــ قومی در کشورشان نبود، بلکه باید آن را به عنوان اتفاقی برای آزمایش روابط ما با بقیه دنیا تلقی کرد.(۱)

ص: ۱۷

۱- www.Zmag.org/grossmanciv.htm، سیاحت غرب، شماره ۳۶.

جهان امریکایی؛ جهان جنگ

اشاره

(تام انگلهارد(۱) و نیک تورس(۲)

چکیده

منتقدان سیاست های دولت امریکا به بهانه آغاز سال جدید میلادی، مقاله های بسیاری را در نقد این سیاست ها و چشم انداز دهه دوم قرن بیست و یکم با فرض تداوم سیاست های جاری نوشته اند. مقاله زیر، یکی از بهترین نمونه ها از این دست مقاله ها است که در نگاهی جامع به تحولات جاری، با قطعی دانستن شروع جنگی جدید در سال ۲۰۱۰ از سوی دولت امریکا، مشخصات سال جاری را در ده مؤلفه دسته بندی می کند؛ مؤلفه هایی که همگی از فرض تداوم جنگ های جاری و نیز آغاز جنگی جدید برمی خیزند.

به اعتقاد نویسندگان مقاله، با تداوم روند جاری، سال تاریکی در انتظار این کشور است؛ سالی همراه با نقض گسترده تر آزادی های فردی، کسری بیشتر بودجه ها و تشدید معضل های اجتماعی ناشی از مشکلات اقتصادی. آنها با در اختیار گذاشتن سرنخ هایی به مردم

ص: ۱۸

۱- Tom Engelhardt Nick Turse، نویسنده کتاب پایان فرهنگ پیروزی است که تاریخچه ای است بر جنگ سرد و نیز نویسنده رمان آخرین روزهای انتشار است. او همچنین ویراستار «جهان از نگاه تام دیسپچ: امریکا در عصر جدید امپراتوری» است که تاریخچه ای متفاوت از سال های حکومت بوش است.

۲- Nick Turse، روزنامه نگار، مورخ و مقاله نویس امریکایی.

امریکا، از آنها می خواهند چشم های خود را بگشایند و به محض دیدن این نشانه ها، بدانند پیش بینی هایی که نویسندگان ارایه داده اند، در حال محقق شدن هستند. بنابراین، باید به خود آیند و واکنش لازم را در قبال آنها نشان دهند.

بر اساس تقویم چینی، سال ۲۰۱۰، سال «ببر» است. ما سال ها را نام گذاری نمی کنیم، ولی اگر چنین کاری می کردیم، احتمالاً ـ باید سال جاری را «سال آدم کشی» می نامیدیم. البته ما خود را چیزی شبیه سرزمین صلح و آرامش می دانیم. در درجه نخست، شوک یازده سپتامبر ۲۰۰۱، «جنگی» بود که به «درون کشور ما کشیده شد»، ضربه ای شدید به تمامی نمادهای قدرت اقتصادی و نظامی.

کشور ما به طور منظم، در حال پیش بردن جنگ به سرزمین های دوردست، آن هم به نام «ایمنی» ماست، ولی ما به راستی، خودمان را در حال جنگ تلقی نمی کنیم (با وجود حرف زدن های بی پایان درباره «حمایت از نیروهایمان» و پولی که به راحتی به سمت جیب پنتاگون و بعد به سمت صنایع اسلحه سازی سرازیر شد.) مشکل اینجاست که با استثناهایی نادر، هیچ گاه این تخصیص هزینه های نظامی به وخامت اقتصادی در این کشور ربط داده نشده است. با این حال، چنانچه ما به هیچ وجه کشور جنگ جویان نباشیم، از دیدگاه بقیه جهان، مطمئناً پیش قراولان جنگ آفرینان جهان هستیم.

بیایید نگاهی به آینده بیندازیم و فقط به روش امریکایی جنگ اندیشه کنیم که برای ما در سال ۲۰۱۰ در نظر گرفته اند. در اینجا ده پرسش مطرح می شود که پاسخ به هر یک از آنها می تواند سرنخ هایی منطقی را در این مورد فراهم آورد. که تا چه اندازه احتمال دارد اقدام های جنگی امریکا در«خاورمیانه بزرگ تر» و نیز جنوب آسیا و آسیای میانه در سال پیش رو تشدید شود.

ص: ۱۹

۱. بزرگ ترین بودجه دفاعی در تاریخ، برای سال ۲۰۱۰ چقدر افزایش خواهد یافت؟

عجیب ــ که نباید عجیب باشد ــ این است که بحث ها درباره صدها میلیارد دلار مربوط به هزینه های مراقبت های درمانی در کنگره می تواند تقریباً یک سال به طول بینجامد؛ سالی پر از هیاهو و تیترهای روزانه. این در حالی است که یک بودجه دفاعی ۶۳۶ میلیارد دلاری می تواند ظرف چند روز و اصولاً بدون هیچ بحث و جدلی و تنها با نگاهی گذرا با عنوان آن به تصویب برسد، همان گونه که در اواخر سپتامبر به تصویب رسید.

اگر می خواهید بر قراین جنگ در سال ۲۰۱۰ انگشت بگذارید، نگاهتان متوجه چیزی باشد که در این بودجه در نظرگرفته نشده است: درخواست بودجه تکمیلی آینده دولت اوباما برای جنگ افغانستان. آقای رئیس جمهوری در نطق خود در وست پوینت و اعلام تصمیم خود مبنی بر گسترش دامنه جنگ، از اعزام سی هزار نیروی جدید به افغانستان در سال ۲۰۱۰ به همراه هزینه ای سی میلیارد دلاری سخن گفت. پرسش این است که این رقم تا کجا بالا خواهد رفت؟ یا اگر رئیس جمهوری جرئت این را نداشته باشد که برای تأمین هزینه های فوری، بودجه بیشتری را از کنگره درخواست کند، بودجه های اضافی چگونه تأمین خواهند شد؟ برای یافتن سرنخ ها، چشمتان به بودجه های الحاقی آینده باشد؛ چون جنگ در افغانستان (عراق را فراموش کنید) در طول دهه آینده می تواند قریب یک تریلیون دلار را صرف خود کند.

۲. آیا نیروی هوایی ایالات متحده امریکا در جنگ افغانستان بهای نهایی خواهد بود که پرداخته می شود؟

با شروع سال ۲۰۱۰ تقریباً هر چیزی در افغانستان در حال افزایش است، از جمله رقم در حال افزایش نیروهای امریکایی، پیمان کاران خصوصی، کارکنان

وزارت امور خارجه و پایگاه های جدید. در این دوره فقط نیروی هوایی ایالات متحده (هواپیماهای بی سرنشین) کاهش یافته اند.

تاکنون مقام های اطلاعاتی بی نام، هشدارهایی را درز داده اند که با گسترش دامنه اقدامات شورشی طالبان، «زمان در حال تمام شدن است». راهبردهای ضد شورش [که دولت برای مقابله با طالبان در نظر می گیرد،] از نظر مدت زمان ثمربخشی آنها، سابقه خوبی ندارند (حتی اگر ثمربخش باشند).

۳. تا پایان سال ۲۰۱۰، حجم حضور امریکا در پاکستان چه اندازه خواهد بود؟

بر اساس گزارش ها، شمار معدودی از عوامل نیروهای ویژه امریکا برای آموزش دادن نیروهای ویژه پاکستانی به این کشور اعزام شده اند. جاسوسان امریکایی در این کشور هستند، موشك ها و هواپیماهای بدون سرنشین مسلح به بمب که هم سیا و هم نیروی هوایی آنها را کنترل می کنند، عملیات فزاینده ای را در داخل مناطق قبیله ای پاکستان انجام داده اند که دولت یا ارتش پاکستان آنها را تحریم نکرده است (فقط یکی از آنها به صورت علنی در این کشور گزارش شده است). سیا و وزارت امور خارجه (بر خلاف مقاومت برخی پاکستانی ها) تلاش کرده اند کارمندان و تأسیسات خود را در این کشور ایجاد کنند. یادتان باشد این تنها چیزی است که ما در موقعیتی که محرمانه بودن، قاعده روز است و شایعه ها قوت می گیرند، از آنها خبر داریم.

در همین احوال، دولت اوباما تهدید کرده است که جنگ با هواپیماهای بی سرنشین خود (و احتمالاً دیگر عملیات های خود را) به ایالت بلوچستان پاکستان که دولت کنترل کامل آن را در دست ندارد، توسعه می دهد.

همین طور با وجود نیروی هوایی در افغانستان، مراقب پاکستان باشید؛ نه تنها از نظر گسترش عملیات ها با هواپیماهای بدون سرنشین، بلکه از نظر

استفاده از نیروهای امریکایی. اگر تا پایان سال جاری، نیروهای عملیات های ویژه یا نیروهای امریکایی به طور دوره ای در این کشور دست به عملیات زدند، شوک زده نشوید. به هر حال، این وضعیت را می توان چنین توضیح داد که نشانگر یک ناکامی بزرگ است.

۴. حضور امریکا در عراق چه اندازه کاهش خواهد یافت؟

یکی از دلایل رسیدن باراک اوباما به ریاست جمهوری، ادعای او برای پایان دادن به جنگ در عراق بود. تقریباً یک سال پس از ورود او به کاخ سفید، بیشتر از یک صد هزار تن از نیروهای امریکایی هنوز در این کشور حضور دارند (تقریباً هم اندازه نیروهای امریکا در فوریه سال ۲۰۰۴). با این حال، طرح هایی که در پایان دوره ریاست جمهوری بوش به اجرا گذاشته شد و بعدها پرزیدنت اوباما تأیید کرد، امریکا را در راه روشن خروج نیروهایش قرار داده اند. رفتار رئیس جمهوری در این زمینه کاملاً روشن است. او خطاب به مقام های نظامی در فوریه ۲۰۰۹ گفت: «اجازه دهید این موضوع را به شفاف ترین وجه عنوان کنم. تا سی و یکم آگوست ۲۰۱۰، مأموریت رزمی ما در عراق خاتمه خواهد یافت... من در نظر دارم همه نیروهای امریکایی را تا پایان سال ۲۰۱۱ از عراق خارج کنم».

با این حال، رابرت گیتز، وزیر دفاعش به اندازه او صریح و آشکار سخن نمی گوید. او که به تازگی از عراق دیدن کرد، فاش کرد نیروی هوایی امریکا احتمالاً تا آینده ای دورتر در داخل این کشور به عملیات های خود ادامه خواهد داد.

۵. سال جدید برای طرح های پایگاه سازی پنتاگون در مناطق جنگی به چه معنا خواهد بود؟

با تداوم جنگ امریکا در افغانستان، نگاهتان به ساخت پایگاه های امریکایی در آنجا برای تداوم در همان مسیر سال گذشته باشد؛ پایگاه هایی که بزرگ تر، محکم تر، بیشتر و دایمی تر می شوند.

در عراق، تحکیم بیشتر شماری از پایگاه های بسیار بزرگ امریکایی را هم زمان با عقب نشستن آنها به پایگاه های کوچک تر انتظار داشته باشید که حضور آنها در این کشور را کم رنگ تر نشان خواهد داد. در هر نقطه دیگری در منطقه خلیج فارس، نگاهتان به تداوم روزآمد کردن بسیاری از پایگاه های امریکا از سوی ارتش این کشور باشد، در حالی که ارتش در حال تقویت نیروهای امنیتی یک کشور اقتدارگرا پس از یک کشور اقتدارگرای دیگر، از عربستان سعودی گرفته تا قطر است که یکی از دلایل آن، تحکیم بیشتر دیوارهای قفس به دور ایران است. اگر این پایگاه ها باز هم بزرگ تر شدند، پس خیالش را نیز از سرتان بیرون کنید که ما به این زودی ها این منطقه را ترک کنیم.

۶. آیا امریکا و اسراییل جلوی قدرت یابی ایران را می گیرند؟

ایران مدت هاست در محاصره قرار گرفته است. جمهوری اسلامی به عنوان یکی از اعضای بنیادی «محور شرارت» موردنظر جورج دبلیو بوش، مدت ها در فهرست حمله دولت او قرار داشت. این کشور همچنین در موضع ناگزیر نظاره اشغال و استقرار نیروهای امریکایی در دو کشور همسایه اش، عراق و افغانستان قرار گرفت و با این حال، امریکا پایگاه هایی را در نزدیکی قطر، بحرین، کویت، عمان و امارات متحده عربی ساخت یا گسترش داد. دولت اوباما هم اکنون کمک های نظامی کلیدی خود را به دشمنان ایران یعنی اسراییل افزایش داده و پنتاگون سیل تسلیحات پیشرفته را به سوی رژیم های متحد امریکا در منطقه روان ساخته است. به نظر می آید شاخ و شانه کشیدن، تحریم، محاصره و تهدید، تأثیر سودمند چندانی نداشته است.

۷. آیا یمن به چهارمین جبهه جنگی بزرگ امریکا تبدیل خواهد شد؟

جورج دبلیو بوش بدون هیچ شرمی، خود را «رئیس جمهوری جنگی» نامید. به نظر می رسد پرزیدنت اوباما نیز در حال بر تن کردن همین کسوت است.

هم اکنون جبهه هـای جنگی دولت بوش شامـل جنـگ هایی به میراث رسـیده در عراق و افغانسـتان، یک جنگ هنوز آشـکار نشده در پاکستان و یک جنگ بالقوه در یمن است.

در سال ۲۰۰۲، یکی از مقاله های یو. اس. ای. تودی درباره سوء قصدهای هدف گیری شده در یمن به این صورت شروع می شـد: «برای گشودن یـک جبهه جدیـد در جنـگ بـا تروریسم، نیروهـای امریکایی یک حمله موشـکی دقیق را در یمن به اجرا گذاشـتند... .» فقط بیشتر از هفت سال بعد، به دنبال چند حمله موشکی امریکا با موشک های کروز و حمله های هوایی هدف گیری شـده نیروی هوایی دولت یمن بـا کمک ایالات متحـده علیه «مخفی گاه های منتسب به القاعـده»، نیویورک تایمز اعلام کرد که «در میانه دو جنگ بزرگ و تمام نشـده، ایالات متحـده به سـرعت یک جبهه سوم و بسـیار آشـکار را علیه القاعده در یمن گشوده است».

این تهدیـد وجود دارد چیزی که به عنوان یک اقـدام بر زمین مانـده دولت بوش قلمداد می شد، اکنون به یکی دیگر از جنگ هـای اوبامـا تبـدیل شود. ایالـات متحـده نه تنها تیم هایی از نیروهای ویژه را به این کشور اعزام کرده، بلکه هم اکنون در حال روانه کردن صدها میلیون دلار به سـمت نیروهای امنیتی یمن برای مسـلح کردن مردمان باز هم یک کشور خاورمیانه ای دیگر است. با این حال، عربستان مورد حمایت امریکا ــ که اتحاد آن با واشنگتن سبب جنگ جاری با القاعده شده است ــ در حال کمک به نیروهای یمنی در جنگ علیه شورشیان حوثی در این کشور است.

۸. روش جنگی امریکا در سال ۲۰۱۰ چه اندازه بی رحمانه خواهد بود؟

وقتی پـای جنگ به سـبک امریکایی به میان می آیـد، کلیـد واژه سال ۲۰۰۹، «ضـد شورشـیان» بود. به این کلید واژه به عنوان نسخه ای مهربانانه از جنگ به روش

امریکـایی بیندیشـید؛ راهبردی مبتنی بر «پـاک سـازی و نگه داری» خاک و «محافظت» از جمعیت غیرنظامی. ارزش این راهبرد آن چنان که فرمانده جنگ افغانستان، مک کریستال ابراز کرده، نه در کشتن دشمن، بلکه در پیروز شدن بر مردم، نهفته است. روی کاغـذ، این راهبرد، مناسب به نظر می آیـد؛ چیزی شبیه یک نسـخه مهربانانه تر و بامداراتر از جنگ، ولی از نظر تاریخی، عملیات های ضد شورشی تقریباً بدون اغماض، تا نهایت وحشی گری پیش رفته اند.

۹. هواپیماهای بی سرنشین در سال ۲۰۱۰ به کجا خواهند رفت؟

اگر فقط یک چیز باشد که در سال جاری نباید نگاهتان را از آن بگیرید، آن یک چیز، هواپیماهای بی سرنشـین هسـتند که از طرف نیروی هوایی از راه هـای دور، از پایگـاه هوایی «عدیـد» در قطر و کیلومترهـا دورتر، از «لانگلی» در ویرجینیا، مخفیانه به پرواز در می آینـد. هواپیماهای بی سرنشـین امریکایی نیز هم اکنون در یک جنگ تشدیـد شونـده در مناطق قبیله ای پاکسـتان قرار دارند، در حالی واشنگتن تهدید می کند حتی یک جنگ گسترده تر از این را به راه خواهد انداخت.

شایـد نکته مهم تر این است که، آنها می تواننـد خط «اسـتار ترک» را پشت سـر بگذارنـد و شـجاعانه به جاهایی روند که هیچ انسانی تاکنون پایش به آن مناطق نرسـیده است. اولین حمله آدم کشانه با هواپیماهای بی سرنشـین در جنگ بین المللی مبارزه بـا تروریسم ــ در یمن در سـال ۲۰۰۲ ــ بود که در آن، چنـدین انسـان که گفته می شود از جنـگ جویان القاعـده بودنـد، در داخل یک اتومبیل سوختند و خاکستر شدند. با این حال، اکنون هواپیماهای بی سرنشین، جنگ را به قلمرو جدید کشانده اند. آنها تاکنون در عراق، پاکستان، افغانستان و احتمالاً سومالی به کار گرفته شده اند. آنها به عنوان نخستین ترميناتورهای

روباتی عصر ما، نمادهای [پنهان نگه داشتن مکارانه قدرت جنگ افروزی امریکا از] نظارت کنگره و مردم امریکا هستند.

۱۰. چه چیزی در سال ۲۰۱۰ ما را غافل گیر خواهد کرد؟

این اوج تکبر خواهد بود که تصور کنیم می توانیم حقیقتاً آینده را ببینیم، به ویژه وقتی پای جنگ به میان می آید. در واقع، این از تکبر واشنگتن است که سرنوشت جنگ افروزی اش را در کنترل خود می داند، چه از طریق تاکتیک های شوک و هراس که مطمئناً کارکرد دارند و چه _ آن گونه که اخیراً شاهد بودیم _ اختصاص یک نیروی خاص به یک جنگ ضد شورشی در «دل ها و ذهن ها» در افغانستان و در آینده، در سطح جهان (در قالب واژه اختصاری جدید و شوم GCOIN).

جوهره جنگ، غافل گیری است. بنابراین، با وجود تمامی این میلیاردها دلار و تسلیحات فوق پیشرفته و نه مقوله ای که در بالا به آنها اشاره شد، حواستان به غیرمنتظره ها و شگفت آورها باشد. در همین حال و در حالی که دومین دهه قرن بیست و یکم با آشوب و ناآرامی آغاز می شود، به دورنمای مخوف جنگ به سبک امریکایی خوش آمدید.(۱)

ص: ۲۶

۱- www.commondreams.org، سیاحت غرب، شماره ۸۰.

اشتهای بی پایان امریکا برای خونریزی

اشتهای بی پایان امریکا برای خونریزی

(مظفر اقبال(۱)

چکیده

اکنون جنبش های «ضد جنگ» نام آشنایی است که هر روزه در رسانه ها از آنها نام برده می شود. این گروه ها که عمدتاً پس از آغاز جنگ عراق شکل گرفتند، پس از گذشت چند سال از اشغال این کشور، خود، با بحران هویت و ایدئولوژی رو به رو هستند و کارآیی خود را در سازمان دهی اعتراض ها از دست داده اند. البته این گروه ها در مورد حمله به افغانستان، هیچ گاه حرکت چشم گیری نداشتند و علت اصلی آن هم فضای آکنده از التهاب آن زمان در جامعه امریکا و کشورهای اروپایی بود.

از سوی دیگر، حضور طولانی مدت نیروهای اشغالگر پس از سرنگونی حکومت های حامی تروریست در این کشور و سر کار آمدن دولت های مردمی، اکنون مورد اعتراض بیشتر محافل بین المللی و حتی داخلی خود آنهاست. آنچه آشکارا می توان دریافت، این است که مسئله اشغال و حضور در این کشورها، بسیار فراتر از مسائلی چون مبارزه با تروریسم است که آن را می توان از ژرفای سخنان مقام های کشورهای درگیر جنگ دریافت.

جنبش های «ضد جنگ» در امریکا، کانادا و انگلستان، در عمل، موجودیت خود را از دست داده اند و دیگر هویتی ندارند. البته این مسئله چندان دور از انتظار نبود؛ چون گروه های مخالف که فعالیت های به اصطلاح ضد جنگ را

۱- متفکر مسلمان پاکستانی و از بنیان گذاران مرکز و سایت مسلم مدیا (رسانه مسلمان).

سامان دهی می کردند، نه منابع کافی داشتند، نه رهبری منسجم. در ورای بیزاری ظاهری آنها از جنگ، ایدئولوژی مشخص و استواری نیز وجود نداشت که پای بندی به آن را به دنبال داشته باشد. حمله به افغانستان در دوران تب و تاب و التهاب جامعه امریکا و حتی جهان پس از حمله های ۱۱ سپتامبر رخ داد و در آن زمان، هیچ کس به برنامه درازمدت امریکا در آنجا نمی اندیشید. از این رو، افغانستان هیچ گاه مانند عراق، همراهی و حمایت همه جانبه مخالفان جنگ را به دست نیاورد. اکنون جنبش ضد جنگ، نسبت به ادامه گسترش عملیات نظامی در افغانستان، دچار سردرگمی شده است.

این سردرگمی سبب شده است تا سه دولت اصلی هدایت کننده جنگ در افغانستان (امریکا، انگلیس و کانادا) بدون دغدغه خاطر از افزایش مخالفت ها و اعتراض های داخلی، به عملیات نظامی خود در افغانستان ادامه دهند. از همین رو، اوباما نیز هنگامی که تصمیم به اعزام نیروی بیشتر به افغانستان می گیرد، هیچ مخالفت و اعتراضی را در مقابل خود نمی بیند. وی در اولین اقدام خود، این تصمیم را گرفت تا مانند گذشتگان خود بر این اعتقاد باشد که امریکا برای موفقیت باید همواره درگیر جنگ باشد.

ماشین جنگی امریکا به قدری به خون انسان ها تشنه شده است که هیچ پایانی برای جنگ نمی توان متصور بود؛ حتی اگر هیچ توجیه منطقی و قانونی هم برای ادامه جنگ در افغانستان، این سرزمین نابود شده از جنگ، وجود نداشته باشد.

گُوردُن براون، نخست وزیر انگلیس در اجلاس سران «جی ۸»، با حمایت از اقدامات کشورش در افغانستان اعلام داشت: «عملیات ما تا به نتیجه رسیدن کاری که آغاز کرده ایم، ادامه خواهد داشت... ما برای ادای احترام و بزرگداشت سربازانی که جان خود را فدا کرده اند، باید این راه را تا انتها ادامه دهیم. ما تابستان سختی را پیش رو داشته ایم که البته هنوز به پایان نرسیده است... ما باید عملیاتی را که آغاز کرده ایم، تا پایان ادامه دهیم».

این سخن بنیان گذاران این عملیات است و برای توجیه بقای خود در افغانستان، همگی این جمله را بر زبان می آورند. البته اگر از سیاست مداران امریکا، انگلیس و کانادا پرسیده شود: توجیه شما برای ادامه حضور در افغانستان دقیقاً چیست؟ هیچ پاسخی جز عبارت های مبهم نخواهند داشت: «نابودی تروریسم، دفاع از آرمان ها، حفظ امنیت ملت هایشان و ... .» سپس این پرسش پیش می آید که «آزادی برای چه کسانی؟» و «کدام صلح؟»

این زنان و مردان در تعقیب دشمنی خیالی در سرزمینی دور دست کشته می شوند. هیچ کانادایی باور ندارد که طالبان می خواهد به کشور آنها حمله کند. به روشنی می توان دریافت که هیچ دلیلی برای حضور نیروهای کانادایی در افغانستان وجود ندارد؛ با این حال، یک نکته بسیار ساده، هیچ گاه در محاسبه های مقام های کانادایی قرار ندارد؛ زیرا آنها تنها به پی آمدهای اقتصادی خروج از افغانستان فکر می کنند و آن نکته این است: «بر سر حجم عظیم تجارت آنها با هم پیمانانشان چه خواهد آمد و در صورت خروج نیروها، چه تعداد شغل از بین خواهد رفت؟» این، منطق آنها برای ادامه حضور است؛ البته اگر بتوان نام «منطق» بر آن نهاد.

اگر تاریخ را آیینه عبرت قرار دهیم، با قطعیت می توان گفت که دیر یا زود، نیروهای خارجی باید از افغانستان خارج شوند و آنچه بر جای خواهند گذاشت، چیزی نخواهد بود جز خانواده هایی از هم پاشیده، بدن هایی آسیب دیده، کودکانی هراسان و آثار ویرانی عظیمی که تاریخ افغانستان هرگز مشابه آن را تاکنون شاهد نبوده است. این نیز رخ نخواهد داد مگر اینکه امریکا مکان جدیدی را برای استقرار سربازانش بیابد و بدین ترتیب، اشتهای پایان ناپذیر آنها برای خون ریزی، محل جدیدی را برای کشتار و ویرانی پیدا خواهد کرد.(۱)

۱- www.opinion-maker.org، سیاحت غرب، شماره ۷۴.

نسل کشی در حرکت آهسته

(آلن هارت(۱)

چکیده

حمله اسراییل به نوار غزه و محاصره این منطقه سبب وارد آمدن تلفات بسیاری به یک و نیم میلیون فلسطینی ساکن در این منطقه به ویژه کودکان شد. سکوت قدرت های جهانی و بیشتر کشورهای غربی در قبال این فاجعه که نویسنده با عنوان «نسل کشی خاموش» از آن یاد می کند، موجب آزادی عمل بیشتر رژیم صهیونیستی در اعمال مجازات های خود خواسته علیه مردم فلسطینی نوار غزه شده است.

نویسنده این مقاله ضمن برشمردن خلاصه ای از تاریخ روابط قدرت های غربی با اسراییل، سکوت آنها را در برابر فاجعه جاری در سرزمین های اشغالی، تبانی این قدرت ها با رژیم غاصب اسراییل می داند. وی معتقد است اسراییل با کمک لابی های خود به ویژه در واشنگتن، به چنان هیولای قدرتمندی تبدیل شده است که دولت های غربی مدت هاست دیگر توانایی کنترل آن را ندارند.

آنچه در عمل، در نوار غزه و به طور کمتر مشهود، در کرانه غربی رخ می دهد، تداوم همراه با پنهان کاری پاک سازی نژادی فلسطینی هاست. دوستم،

ص: ۳۰

۱- Alan Hart، خبرنگار خارجی اسبق ای. تی. ان و بی. بی. سی که جنگ ها و کشمکش ها را در سراسر جهان به ویژه در خاورمیانه پوشش داده است. او یادداشت های خود را در www.alanhart.net منتشر می کند.

پروفسور ایلان پاپه، تاریخ نگار «تجدید نظر طلب» و پیشتاز اسراییلی (به معنای واقعی کلمه) و نویسنده پاکسازی نژادی فلسطینی ها، این موضوع را به شکل دیگری بیان می کند. بنا به گفته او، آنچه شاهد آن هستیم، «نسل کشی در حرکت آهسته» است. این اتفاق به راستی، امری است که قدرت های غربی (و دیگران) در آن هم دست هستند.

پرسشی که در ذهن من می خلد، این است که به راستی، چرا قدرت های بزرگ (و دیگران) اجازه رخ دادن چنین فاجعه ای را می دهند؟ تنها پاسخی که به نظر معقولانه می آید، این است که آنها به این نتیجه رسیده اند، ولی نمی توانند بر زبان آورند که اسراییل مسلح به سلاح های هسته ای با هم دستی لابی صهیونیستی در همه تجلیات آن، هیولایی فراتر از آن است که بتوان کنترل کرد.

بر اساس تجزیه و تحلیل های من، شناسایی دقیق آن لحظه ای در تاریخ امکان پذیر است که در آن، قدرت های بزرگ هر گونه امیدواری نسبت به امکان مهار جاه طلبی های استعمارگرانه صهیونیستی را از دست دادند. این لحظه بلافاصله بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ از راه رسیده بود.

بر عکس روایت صهیونیستی از ماجرا، این حمله، جنگی تهاجمی از سوی اسراییل بود، نه دفاع از خود. همان گونه که در کتابم، صهیونیسم: دشمن واقعی یهودیان، با ذکر برخی جزییات نوشته ام، رهبران نظامی و سیاسی اسراییل می دانستند عرب ها قصد حمله به این کشور را ندارند.

با وقوع این ماجرا، آنچه قدرت های بزرگ (به زبان دیپلماتیک و در قالب یک قطع نامه شورای امنیت و به طور آشکارتر، پشت درهای بسته) باید به اسراییل می گفتند، چنین چیزی است: «تهاجم را نمی توان پاداش داد. مهاجمان نمی توانند سرزمین های تصرف شده در جنگ را نگه دارند. اکنون شما باید بدون هیچ قید و شرطی، خود را از این جهنم بیرون بکشید».

ص: ۳۱

آنها برای رسیدن به این هدف می توانستند و باید آنچه را پرزیدنت آیزنهاور به مردم امریکا گفت، به اسراییل یادآوری می کردند. آیزنهاور زمانی که خواستار عقب نشینی بی قید و شرط اسراییل از خاک مصر پس از الحاق آن به بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۵۶ شد، این نکته را خطاب به مردم امریکا گفت. آیزنهاور که اولین و آخرین رئیس جمهوری امریکایی موافق مهار صهیونیسم بود، در این خطابه گفت: «اگر ما بپذیریم که حمله های مسلحانه احتمالاً می توانند طرف مهاجم را به اهداف مورد نظر خود برسانند، در این صورت، من بیم دارم که نتوانیم نظم بین المللی را احیا کنیم؛ زیرا ما از توسل به زور به عنوان روشی برای حل اختلافات بین المللی و رسیدن به منافع ملی حمایت کرده ایم... . اگر سازمان ملل متحد زمانی بپذیرد که اختلافات بین المللی را با استفاده از زور می توان حل کرد، در این صورت، ما تمامی بنیاد های این سازمان و بهترین امیدهای خود برای ایجاد یک نظم جهانی راستین را نابود کرده ایم».

همان طور که در واقع، چنین اتفاقی رخ داد، قدرت های بزرگ نتوانستند در سال ۱۹۶۷ این نکته را به اسراییل بگویند؛ چون دولت جانسون تا حد امکان با اسراییل تبانی کرد و به این امید که یک شکست اهانت آور برای مصر به سرنگونی پرزیدنت ناصر بینجامد، برای درهم شکستن نیروهای مسلح مصر، به اسراییل چراغ سبز نشان داد.

این نکته نیز حقیقت دارد که پرزیدنت جانسون به دنبال تضمینی بود که اسراییل از مزیت موقعیت جنگی برای تصرف مناطق اردن و سوریه بهره مند نشود و این تضمین را نیز به دست آورد. این امر به این دلیل بود که برخی افراد در دولت جانسون (احتمالاً وزیر دفاع، مک نامارا و ستاد مشترک ارتش) اعتماد نداشتند که اسراییل روی حرفش بایستد. به همین دلیل، کشتی جاسوسی ایالات متحده (لیبرتی) در ساحل اسراییل ـ غزه برای شنود

فرمان های حرکت آ. دی. اف مستقر شده بود. یک دلیل دیگر این حرکت نیز آن بود که چون وزیر دفاع اسراییل، موشه دایان نمی خواست جانسون بفهمد که او قصد دارد کرانه غربی و بلندی های جولان را بگیرد، دستور حمله به لیبرتی را داد. (داستان کامل این حمله و لاپوشانی آن به دست جانسون را نیز در کتاب من، در فصلی با عنوان «مسئله لیبرتی، قتل خالص در یک روز بزرگ» می توانید بخوانید).

با وجود این، قدرت های بزرگ با هدایت امریکا، هنوز می توانستند قاطعانه وارد عمل شوند و برای مهار بلندپروازی های صهیونیسم، به اسراییل چنین چیزی بگویند: «ما فقط می توانیم با این واقعیت کنار بیاییم که شما سرزمین های تازه اشغال شده اعراب را به عنوان یک ابزار معامله و برای برقراری صلح با همسایگان عرب خود در دست خود نگه دارید. البته ما به شما اجازه نخواهیم داد که در این سرزمین ها ساکن شوید. حتی اجازه ساخت یک ساختمان را نخواهیم داد. اگر از این موضوع سرپیچی کنید، شورای امنیت اقدامی اجرایی را به عنوان اقدامی ضروری برای متعهد کردن شما به رعایت قوانین بین المللی به اجرا خواهد گذاشت».

بر اساس آنچه قطع نامه ۲۴۲ شورای امنیت را شکل داد، این ناکامی قدرت های بزرگ در تشخیص عملکرد اسراییل در موضوع منع سکونت در سرزمین های تازه اشغال شده بود که سبب شد قدرت های بزرگ با این واقعیت کنار آیند که دولت صهیونیستی با همکاری لابی جهانی به شدت قدرتمندش، به هیولایی تبدیل شده است که دیگر توانایی کنترل آن را ندارند. (آنها می توانند گاه به گاه آن را گوشمالی بدهند، ولی نمی توانند آن را کنترل کنند.)(۱)

ص: ۳۳

۱- www.nybooks.com، سیاحت غرب، شماره ۷۹.

سیاست خارجی واشنگتن: زیاده خواهی با دست های بسته

سیاست خارجی واشنگتن: زیاده خواهی با دست های بسته

(مایکل کلیر(۱)

چکیده

باراک اوباما، به محض بازگشت از کپنهاگ، نتایج به دست آمده از کنفرانس سران درباره زیست بوم را ستود که کم و بیش، همه آن را نومید کننده توصیف کرده بودند. آنجا که کاخ سفید درباره پرونده های مهم دیگری چون جنگ در افغانستان، مسئله ایجاد شهرک های مهاجرنشین اسراییلی در سرزمین های فلسطینی و... از سیاست جدید خارجی خود سخن می گوید، در گذار از حرف به عمل، رفتارش بیش از آنکه اقناع کننده باشد، به پرگویی می ماند. به باور وزارت امور خارجه امریکا، «باید بیاموزیم، نه در جهانی مبتنی بر سلسله مراتب، بلکه در دنیایی هم تراز با رقیبان خود رهبری کنیم.» با نگاهی به نخستین سال زمامداری آقای اوباما، به نظر می رسد چند کلاس تقویتی آموزش اضافی همچنان ضروری باشد.

در ایالات متحده امریکا، کمتر رئیس جمهوری به زمامداری رسیده است که اهداف سیاست خارجی اش به بلند پروازی آقای باراک اوباما بوده باشد. او که زمام امور را در ژانویه ۲۰۰۹، درست زمانی در دست گرفت که اعتبار بین المللی ایالات متحده به طور جدّی خدشه دار شده بود، در نظر داشت با پرداختن به طیف گسترده ای از معضل هایی همچون خلع سلاح هسته ای،

۱- Michael Klare، پروفسور تحقیقات در مورد صلح و امنیت جهانی در کالج همپشایر، در ایالات ماساچوست، نویسنده کتاب خون و نفت: خطرها و پی آمدهای وابستگی رو به افزایش امریکا به نفت وارداتی، نیویورک، ۲۰۰۴.

صلح میان اسراییل و فلسطین، بهبود مناسبات با روسیه، سازش و آشتی میان «غرب» و دنیای اسلام، وجهه و آبروی از دست رفته را به کشورش بازگرداند. انگار این همه بس نبود که وی آرزو داشت توجه خویش را به مسائلی مانند فقر در جهان و تغییرات آب و هوایی معطوف کند که حکومت آقای جورج دبلیو بوش تا حدود زیادی آن ها را نادیده گرفته بود.

بسیاری از کسانی که از آقای اوباما پشتیبانی کرده بودند، می پنداشتند شاید وی در نخستین سال زمامداری خویش به پیشرفت های مهمی در چاره جویی برای این مسائل دست یابد. این حامیان تا حدود زیادی ناامید شده اند. دل سردی آنها، بازتاب چشم داشتی است که شاید اندکی بیش از اندازه از وی داشته اند.

همان گونه که رئیس جمهوری و گروه یاورانش تکرار می کنند، کاری که باید کرد، «به انجام رساندن کار هر چه بیشتر با کمترین امکانات است.» او نیز برای تحقق این هدف، به اقناع به جای اجبار و الزام، به بحث و گفت و گو به جای تعارض و تضاد، به سازش و مصالحه به جای سخت گیری و نرمش ناپذیری، به برداشتن گام های کوچک به جای بلندپروازی امید بسته است. نمونه آن را نیز در کوشش هایی می بینیم که برای جلب حمایت مسکو از کاهش انباشت سلاح های هسته ای در ایالات متحده و روسیه و بیان موضعی سخت تر درباره فعالیت های غنی سازی هسته ای ایران انجام می شود. اوباما با آگاهی از آنکه نخواهد توانست با خشم و ارعاب ــ رویکردی پرورده ذهن و عمل آقای بوش ــ تأیید کاخ کرملین را به دست آورد، پذیرفت که طرح امریکا را برای استقرار شبکه سپر دفاع موشکی در لهستان لغو کند، همان کاری که مسکو مدت ها پیش آن را درخواست کرده بود.

همچنین کارزار اوباما برای بخشیدن روح تازه ای به کالبد روابط دیپلماتیک با سوریه، به امید سست کردن رشته های پیوند میان دمشق و تهران

و میسر ساختن مذاکرات صلح در منطقه ای با اسراییل به همان اندازه گویای روش وی بوده است. با این همه، آقای اوباما در سخنرانی خود هنگام دریافت جایزه صلح نوبل در اسلو به روشنی به همگان گوشزد کرد که هر گاه دریابد مصالح بنیادین ایالات متحده با خطری رو به روست، همانند همه رؤسای جمهوری اخیر امریکا، حاضر است بی هیچ گفت وگویی، به توسل به زور دست یازد. این عزم وی، در اعلام تصمیم فرستادن سربازان بیشتر به افغانستان (که خود می گوید اقدامی موقتی است) نظیر گسترش استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین برای ردیابی و کشتن رهبران طالبان در پاکستان، آشکارا نمایان است.

هم زمان آقای اوباما تصریح می کند که «ما نمی توانیم منحصراً به نیروی نظامی امید بندیم. امریکا باید نیروی خویش را نه فقط با اعلام جنگ، بلکه از طریق ظرفیت و توانی که در پایان بخشیدن به ستیزه ها و جلوگیری از وقوع آنها دارد، نشان دهد.» این چشم انداز، بازتابی از سلوکی محتاطانه در طرح ریزی های راهبردی است که پیش از رسیدن او به کاخ سفید آغاز شده بود و هنگام نخستین ماه های دولتش دنبال شد.

برای پی گیری این فرآیند و رایزنی در مسائل سیاست خارجی، آقای اوباما چهره هایی را برگزیده است که بیشتر به «مصلحت گرایی» و «نرمش پذیری» نامبردارند تا موضع گیری هایی عقیدتی.

در ماه آوریل گذشته، مشاوران اوباما هنگام همایش علمی فوق العاده دو روزه ای که درباره چشم انداز های راهبردی جدید ایالات متحده در واشنگتن برگزار شد، خطوط اصلی این رویکرد را به طور کامل تبیین کردند. اندیشه بنیادی ره آورد این همایش علمی آن بود که ایالات متحده باید با جهانی از در سازگاری برآید که در آن، دیگر از تفوقی بی رقیب برخوردار نیست.

ص: ۳۶

صاحب منصبی کارآزموده شرح داد: «با توجه به دگرگونی های ژرفی که در کار است، آنچه را درباره آنها می توانیم دست به اقدام بزنیم، باید از اموری تمیز دهیم که ناگزیر باید به سازگاری با آنها تن در داد.» یک کارمند وزارت امور خارجه نیز معتقد بود. «باید بیاموزیم نه در جهانی مبتنی بر سلسله مراتب، بلکه در دنیایی هم تراز، با رقبای خود رهبری کنیم. ما نمی توانیم سلوک کشور های دیگر را به آنها دیکته کنیم، بلکه باید به اقناع کردن روی آوریم». این گفته شاید در برخی موارد، به معنی پا بیرون گذاشتن از راه های پیموده و آزموده دیپلماتیک باشد تا به یمن امکانات غیر رسمی، به برقراری ارتباطاتی با مردم برخی کشورها بیانجامد. به پندار خانم هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه، این رویکرد را می توان مانند «قدرتی خرد ورز» توصیف کرد؛ یعنی «استفاده سنجیده و آگاهانه از تمامی وسایل و امکاناتی که در اختیار داریم، از جمله قدرت اقتصادی و نظامی، قریحه و استعداد خویش برای دست به کار شدن و ابداع و نیز ظرفیت ها و اعتبار رئیس جمهوری تازه و گروه همیارانش».

با این همه، آقای اوباما مصلحت گرا تر از آن است که باور داشته باشد اگر «مصالح ملی» بنیادین ایالات متحده را نادیده انگارد یا گروه رأی دهندگان متنفذ را از خویش، گریزان و بیگانه سازد، خواهد توانست به پیشرفت هایی در زمینه هایی چون خلع سلاح هسته ای، صلح در خاورمیانه، ریشه کنی فقر و مانند آن دست یابد که فکر او را به خود مشغول داشته اند. شاید زمانی هنوز ممکن بود موضوع برقراری دموکراسی در افغانستان و بهبود وضعیت زندگی مردم آن کشور را پیش کشید. اکنون به نظر می رسد چنین امری، دست کم با هزینه ای که امریکا بتواند تحمل کند، دیگر از اختیار واشنگتن بیرون باشد.

ص: ۳۷

به ناگزیر، گزینه موجود میان پیروزی ممکن طالبان و انجام عملیاتی به قصد دادن فرصتی دیگر به رئیس جمهوری کشور، حامد کرزی برای جبران اشتباه های گذشته خلاصه می شد. آقای اوباما باید از این گزینه آگاه بوده باشد. تشویش دیگر از این ناحیه بود که نکند پیروزی طالبان در افغانستان، به نیروهای طالبان در پاکستان جرئت بیشتری بخشد.

وضعیت ایران نیز مبارزه طلبی دردسرساز و دست و پاگیری است. ترجیح آقای اوباما روشن است. وی خواستار طرح ریزی شیوه برون رفتی از کشمکش بر سر غنی سازی اورانیوم بر پایه مذاکره و گفت و گوست که ایمان وی را به کارآمدی تعامل به جای گزینی هم ستیزی و رویارویی تأیید کند. او برای تحقق خواسته خویش کوشید تا ایرانیان را به پای میز مذاکره بکشاند و در همان حال، لزوم اعمال مجازات ها در صورت شکست این روش را به روس ها بقبولاند. البته نکته مهم، مجاب کردن حکومت اسراییل بود که تا وقتی به نظر می آید گفت وگوها در حال پیشرفتند، از دست زدن به هرگونه عملیات نظامی خودداری کند. با این حال، زورآزمایی بر سر این مسئله، محتمل می نماید و چون احتمال اندکی می رود که مجازات های تازه، ایرانیان را به زانو درآورد، آقای اوباما ناگزیر است از نو، احتمال دست یازی به نیروی نظامی را در نظر بگیرد.

رییس جمهوری امریکا در مورد روسیه، در پی برقراری مناسباتی است که با خلع سلاح هسته ای و رویارویی با ایران، هم ساز باشد. او برای رسیدن به این هدف ها کوشیده است از اعتماد و اطمینان رئیس جمهوری روسیه، دیمیتری مِدْوِدوف برخوردار شود. اوباما از وی به سبب فاصله گرفتن از راه و رسم جنگ سرد تمجید کرده و در همان حال، سلفش، ولادیمیر پوتین را

که پیرو «شیوه کهنه پرداختن به امور» است، نکوهیده است. آقای اوباما هنگام یک رشته از گفت و گوهای دونفره، حمایت آقای مدودوف برای کاهش قابل توجهی از سلاح های هسته ای انبار شده از هر دو سو را به دست آورد و از وی قول گرفت چنانچه مجازات ها علیه ایران ضروری باشد، آنها را به کار بندد.

هر جا که ممکن بوده، آقای اوباما کوشیده است دیگران را با بینش خود از روابط بین الملل سهیم سازد. با این حال، هرگاه انجام طرحی، مخالفتی جدّی در خارج یا داخل کشورش برانگیخته است، تردیدی به خود راه نداده است که از آن روی برتابد. در امریکای لاتین، سیاست وی چندان از سیاست آقای بوش دوری نمی گزیند و به محض آنکه عزم وی برای واداشتن اسراییل به دست کشیدن از شهرک سازی در کرانه غربی رود اردن برای مهاجرنشینان، با مقاومت انعطاف ناپذیری روبه رو شد، او به سادگی از این رویکرد دست کشید.(۱)

ص: ۳۹

۱- www.ir.mondediplo.com، سیاحت غرب، شماره ۷۹.

دولت ایالات متحده، فضا را به عنوان یک میدان جنگ می بیند

دولت ایالات متحده، فضا را به عنوان یک میدان جنگ می بیند

(جیم وولف(۱)

چکیده

سرمایه گذاری های گسترده دولت امریکا برای نظامی کردن فضا و ارایه طرح های بلندپروازانه ای نظیر سپر دفاع موشکی، پرسش های فراوانی را در میان کارشناسان به وجود آورده است. به علاوه، این سیاست ها در جهت سودآوری بیشتر اَبَرشرکت های فعال در عرصه صنایع فضایی و هوا فضا نیز خواهد بود. نویسنده با اشاره به برنامه های بلندپروازانه دولت امریکا در این زمینه معتقد است ایالات متحده در نظر دارد تا سیاست های فراملی جنگ طلبانه خود را به عرصه فضا نیز بکشاند؛ اقدامی که می تواند تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی به شمار رود.

طرح رئیس جمهوری بوش برای اکتشاف های فضایی، در راستای تلاش های ایالات متحده در زمینه کنترل آسمان و فضا برای دست یابی به اهداف نظامی، اقتصادی و استراتژیک خویش است.

وزیر دفاع امریکا از فن آوری های قابل استفاده در جهت حمله یا دفاع با استفاده از ماهواره های در حال چرخش حمایت کرده، هرچند این فن آوری ها هزینه زیادی را برای ارتش ایالات متحده به همراه داشته است. در این طرح، با استفاده از حس گرهای ویژه ای که در فضا قرار گرفته است، موشک های وارد شده به حریم کشور، نابود می شوند.

۱- Jim Wolf ، کارشناس حوزه علوم سیاسی و نظامی.

بر اساس سیاست اعلام شده فضایی در سال ۱۹۹۶ که بیل کلینتون، رئیس جمهوری وقت مطرح کرد، ایالات متحده متعهد شد در زمینه اکتشاف ها و استفاده از فضای پیرامونی جوّ کره زمین، فعالیت های مداومی را با دیگر دولت ها در جهت اهدافی صلح جویانه و بر پایه منافع مشترک های همه انسان ها پی گیری کند. بر اساس این سیاست، به اهداف صلح جویانه فعالیت های دفاعی و اطلاعاتی در دست یابی به اهداف مربوط به امنیت ملی و دیگر هدف های مرتبط با آن، توجه جدّی خواهد شد. همچنین ایالات متحده خواهد توانست که با توسعه، اجرا و حفظ قابلیت های کنترل فضا، آزادی عمل خود را در فضا تضمین کند و در صورت لزوم، آزادی دیگر دولت ها را نادیده بگیرد.

در دنیا هیچ کشوری همانند امریکا به فضا و ماهواره هایش به عنوان چشم و گوش خود نمی نگرد؛ زیرا بر اساس آمار منتشر شده از سوی «آژانس فضایی فرانسه»، دولت ایالات متحده به تنهایی ۹۵ درصد کل هزینه های پرداخت شده کشورهای دنیا را در بخش نظامی سازی فضا به خود اختصاص داده است. هم اینک نیز تهدید ایالات متحده و متحدانش به استفاده از فضا در جهت اهداف خویش، در سیاست های این دولت ها جایگاه ویژه ای دارد. به علاوه، در سایه این سرمایه گذاری های عظیم، بسیاری از مطالبی که در گذشته، رؤیایی خیال پردازانه به نظر می رسید، امروزه رنگ حقیقت گرفته اند. بدین ترتیب، تابوی ۵۰ ساله نظامی شدن فضا نیز در حال از بین رفتن است.

رئیس جمهور ی امریکا چندی پیش با اعلام چشم انداز آینده دولت خود در سال ۲۰۲۰، اذعان کرد که ایالات متحده به دنبال آن است تا در آن سال، یک پایگاه دایمی را در کره ماه راه اندازی کند که از آن به عنوان یک پایگاه پرتاب سفینه های سرنشین دار به سوی مریخ و سیاره های دیگر استفاده خواهد شد. البته گفته می شود یکی از دلایل و انگیزه های مورد نظر در

گسترش ایده های فضایی ایالات متحده، به پرتاب سفینه های سرنشین دار چین در سال های اخیر مرتبط است. بر اساس اعلام دولت چین، سفر به کره ماه نیز در برنامه های فضایی این کشور قرار دارد. جان پیک، مدیر وب سایت «آرزوهای مشترک»(۱) در این باره می گوید: «من معتقدم انگیزه های جدید دولت امریکا، به دلیل تلاش های فضایی چین به وجود آمده اند.»

باید دانست شرکت های «لاکهید مارتین»، «بویینگ» و «نورث روپ گرومن»، اَبَرشرکت های اصلی حاضر در طرح های فضایی دولت بوش به شمار می روند که طرح های تجاری پرسودی را برای ناسا و پنتاگون اجرا می کنند.

همچنین دانشمندان اعلام کرده اند کره ماه، یک منبع بی پایان انرژی در قالب ایزوتوپ سوم هلیوم است که سوختی تقریباً کامل به شمار می رود؛ چون این ماده، سوختی پرقدرت و غیرآلوده کننده است که در راکتورهای فوزیون، هیچ محصول جانبی رادیواکتیوی را به وجود نمی آورد.

آقای پیک می افزاید: «اگر ما بتوانیم در عرصه فضایی به یک موقعیت انحصاری دست یابیم، دیگر در برابر مواضع دولت عربستان سعودی نگرانی نخواهیم داشت و انرژی مورد نیاز خویش را به صورتی مستقل به دست خواهیم آورد».

یکی از پژوهشگران دانشگاه ویسکانسین تخمین زد که هر تن ایزوتوپ سوم هلیوم موجود در کره ماه، در مقایسه با انرژی تولید شده از نفت، قیمتی معادل چهار میلیارد دلار دارد. به علاوه دانشمندان محاسبه کردند که یک میلیون تن از این هلیوم سوم در خاک ماه وجود دارد که برای تامین انرژی مورد نیاز زمین تا هزاران سال دیگر کفایت می کند. همچنین اگر از ظرفیت کامل یک شاتل به وزن ۳۰ تن، برای انتقال این ماده به کار گرفته شود، می توان انرژی برق مورد نیاز ایالات متحده را برای یک سال تأمین کرد.

۱- ۲.www.Commondreams.org.

به گفته کارشناسان، برنامه جورج بوش برای بازگشت به ماه، می تواند یک گام اساسی برای نظامی کردن فضا تلقی شود؛ هر چند بر اساس قوانین فعلی، انتقال تجهیزات نظامی به فضا، ممنوع است. در میان دیگر موارد مطرح شده نیز باید دانست که پنتاگون در نظر دارد تا دست کم،۵۰ میلیارد دلار در پنج سال آینده برای ایجاد یک پوشش چند لایه دفاع ضدموشکی تدارک ببیند. بدین ترتیب، مانعی در برابر موشک های هسته ای، بیولوژیکی و شیمیایی به وجود خواهد آمد. در نهایت نیز این سپر حفاظتی که برای اولین بار از سوی ریگان و با نام «جنگ ستارگان» مطرح شد، به گفته منتقدان می تواند سبب استقرار جنگ افزارهای مختلف در فضا شود.

به یاد بیاوریم که در سال گذشته، «آژانس دفاع موشکی پنتاگون»، برای پژوهش در زمینه چگونگی ایجاد سه یا بیش از سه پایگاه پرتاب موشک در فضا، در آخر همین دهه، ۱۴ میلیون دلار بودجه اختصاص داد. بر اساس این طرح، موشک های ره گیر پرسرعت قرار گرفته در فضا خواهند توانست همه موشک های پرتاب شده به سوی خاک ایالات متحده را شناسایی، ره گیری و نابود کنند. به علاوه، از این سیستم برای نابودی ماهواره های قرار گرفته در فضا می توان بهره برد. البته تاکنون برای استقرار قطعی این موشک ها در جوّ زمین تصمیمی گرفته نشده است تا از آن به عنوان بخشی از طرح دفاع موشکی ایالات متحده بهره برداری شود؛ البته در مراکز پژوهشی و تحقیقاتی وابسته به پنتاگون، طرح های مختلفی در جریان است که ممکن است در آینده به آن جامه عمل بپوشاند. این وضعیت می تواند موضع گیری های جدی دیگر کشورهای دنیا را در برابر آن به وجود آورد.(۱)

۱- www.Reuters.com، سیاحت غرب، شماره ۵۳.

ماشین جنگی ایالات متحده؛ گران قیمت و هراس انگیز

(فلوید جی.مک کی(۱)

چکیده:

تلاش دولت بوش برای افزایش تعداد نظامیان و بودجه جنگ عراق، پرسش های زیادی را برای کارشناسان مسایل حوزه سیاسی و نظامی به وجود می آورد. مالیات دهندگان امریکایی و مردم بی دفاع عراق و افغانستان، قربانیان اصلی این افزایش نجومی بودجه های نظامی ارتش امریکا هستند. با این حال، لابی قدرتمند اَبَرشرکت های سازنده تجهیزات دفاعی را باید طرف های پیروز این وضعیت دانست. همچنین طرح های بلندپروازانه مقام های پنتاگون برای دست یابی به سلاح هایی بسیار پرهزینه و پیشرفته، پرسش های فراوانی را مطرح می کند.

نویسنده این مقاله با مقایسه بودجه نظامی دولت امریکا، سرانه نظامی هر شهروند و سهم این هزینه ها در تولید ناخالص داخلی با دیگر قدرت های دنیا یادآوری می کند که در سایه این هزینه های هنگفت، امریکا از بسیاری جنبه ها از دیگر کشورهای پیشرفته، عقب مانده تر شده است. از سوی دیگر، ما شاهد گسترش جنگ های منطقه ای، تروریسم، خشونت و زد و خوردهای مسلحانه در سراسر دنیا هستیم.

افزایش گسترده بودجه های نظامی و تقاضا برای جهت خرید تسلیحات جدید جنگی گران قیمت، یکی از مسایل فرا روی کاخ سفید است. در حالی که بودجه نظامی امریکا در سال ۲۰۰۱ میلادی، ۳۰۰ میلیارد دلار بود، این بودجه در سال ۲۰۰۷ میلادی به ۵۳۰ تا ۵۶۹ میلیارد دلار رسیده است. به علاوه، بخش مهمی از این بودجه صرف قراردادهای نظامی غیرقابل کنترل و حساب رسی می شود.

ص: ۴۴

۱- Floyd J.Mckey، استاد روزنامه نگاری دانشگاه واشنگتن، نویسنده و همکار نشریه «تایم».

پژوهشـگران نظـامی امریکـا در حـال سـاخت یونیفـورم هـای جدیـد الکـتریکی گران قیمـتی هسـتند کـه سـه لایـه حفـاظتی و مانیتورهـای الکترونیکی دارنـد و بـا کلاه ویژه «جنگ سـتارگان» پوشـیده می شونـد. یکی از مقام های بلنـدپایه نظامی ارتش امریکـا در گفت و گـو بـا نشـریه اکونـومیست اعلام کرد که این تکنولـوژی، هر سـرباز را به یـک موجود نیمه انسـانی ــ نیمه ماشینی یا یک هواپیمای اف ۱۶ روی دو پا، تبدیل می کند.

یک اسلحه پیشرفته با نام SWORDS، اندکی از این مرحله پیش تر رفته و اندیشه برخوردهای جنگی انسان و روبات را زنده کرده است. یـک برنـامه «روباتیـک» دیگر، سیسـتم های «نبرد پیشـرفته نظامی» نام دارد که هزینه ای ۱۴۵میلیارد دلاری (که پر هزینه ترین برنامه نظامی تاریخ بشـریت به شـمار می آیـد) برای انجام دادن آن، پیش بینی شـده است. ما همچنان با این خیال واهی روبه رو هستیم که قـدرت امریکـایی، توانایی سـلطه بر هر چیزی را دارد و داشـتن یک ارتش قدرتمنـد، برترین راه برای حفاظت از روش زندگی امریکایی است.

دولت بوش به دنبـال جامه عمل پوشانـدن به ایـده راهبردی نومحافظه کاران مبنی بر دارا بودن پرهزینه ترین ارتش دنیاست که هیـچ کشوری یـارای مقابله با آن را نداشـته باشـد. ارتش ما با ۵/۱ میلیـون سـرباز پس از ارتش چین (بـا دارا بودن ۳/۲ میلیون سرباز) از نظر تعـداد نیروی انسانی در جایگاه دوم قرار دارد، ولی هیـچ کشوری نمی تواند خود را از نظر آموزش و تجهیزات، رقیب ارتش امریکا بدانـد. بودجه نظامی ۴۸۲ میلیارد دلاری ما در سال ۲۰۰۵ میلادی، ۸/۳ درصد از کار تولید خالص داخلی (GDP) امریکا را تشکیل می دهد. این رقم را با نزدیک ترین رقیبان ما مقایسه کنید: کل بودجه نظامی

کشورهای عضو پیمان ناتو ۲۶۶ میلیارد دلار است و این رقم ۹/۱ درصد کل تولید خالص داخلی (GDP) آنها را تشکیل می دهد.

هر ایده جدیدی که افزایش هزینه های نظامی را به دنبال داشته باشد، بدون توجه به اینکه چه قدر درست یا نادرست است، با حمایت لابی های صنعتی ــ نظامی در کنگره امریکا روبه رو می شود. بدین ترتیب، اگرچه دموکرات ها ممکن است در این لوایح، دقت بیشتر و پرسش های دقیق تری را مطرح کنند، در نهایت، اکثریت این طرح ها و لوایح، تصویب می شوند. البته اگر این طرح های پرهزینه و بلندپروازانه بتواند ما را ایمن تر، گرامی تر، مرفه تر و خوشبخت تر سازد، شاید این هزینه ها، ارزش آن را داشته باشد، ولی این جنگ، از نظر کیفیت زندگی، دستاوردهای آموزشی و عدالت دستمزدها و مالیاتی، مردم ما را از بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی و غیراروپایی عقب مانده تر کرده است.

آینده، هم اینک فرا رسیده است، ولی این سیاست ها، جنگ های منطقه ای، تروریسم، خشونت و زد و خورد را برای ما به ارمغان آورده است. دیروز با بحران ویتنام و امروز نیز با مسئله ای به نام عراق روبه رو شده ایم. در هیچ یک از این دو منطقه نیز به پیروزی دست نیافتیم.

شاید بسیاری از مردم، آزادی و احتمالاً سرمایه سالاری امریکایی را انتخاب کنند، ولی نمی توان در برابر اسلحه، این انتخاب را بر افراد تحمیل کرد. هرچند روبات ها هم به انجام رفتارهایی نظیر آنچه اشغالگران انجام می دهند، نزدیک شده اند، باید دانست افزایش سلاح ها و تجهیزات و نیروهای نظامی و تجهیز آنان به وسایل الکترونیکی نمی تواند بر امنیت ما بیافزاید.

ص: ۴۶

دنیای امروز، نیازمند انسان هایی هوشـمند و متفکرتر از گذشته است. ما باید در حوزه هایی نظیر روابط خارجی و سازمان ملل متحد، به اصلاحاتی گسترده دست بزنیم و دیپلمات ها (و سربازان) را به زبانی جدید، مسلح کنیم.(۱)

ص: ۴۷

۱- http://Seattletimes.nwsource.com، سیاحت غرب، شماره ۴۹.

هزینه های سرسام آور ارتش های جهان

(آمیتاپ پال(۱)

چکیده

مبالغ هنگفتی که دولت ها هر ساله برای اهداف نظامی خود مصرف می کنند، با سرعت قابل توجهی رو به افزایش است. در این میان، وضعیت امریکا که بودجه نظامی اش در سال ۲۰۰۸، ده درصد نسبت به سال قبل افزایش داشت، از دیگر کشورها وخیم تر است. چین و هند با وجود نیاز و فقر قابل توجه مردمشان، بزرگ ترین واردکننده تسلیحات بوده اند.

جنون ارتش های جهان همچنان ادامه دارد. گزارش اخیر «مؤسسه تحقیقات صلح بین المللی استکهلم» (یکی از مؤسسات تحقیقاتی مورد علاقه من) نشان می دهد که هزینه های ارتش ها در سراسر جهان دوباره رو به افزایش است که میزان این افزایش در سال ۲۰۰۸، چهار درصد بوده است.

در این گزارش آمده است: «همه مناطق کوچک و بزرگ به جز اروپای غربی و مرکزی، شاهد افزایش چشم گیری از سال ۱۹۹۹ به بعد بوده اند.»

در این میان، وضعیت امریکا که در سال ۲۰۰۸، مبلغ عظیم ۶۰۷ میلیارد دلار را که ده درصد بیشتر از سال قبل از آن است، به ارتش اختصاص داده است، از دیگر کشورها نگران کننده تر است. این مؤسسه تحقیقاتی، در انتشار این آمار بسیار محافظه کارانه عمل کرده است؛ چون اگر دیگر هزینه های

۱- Amitabh Pal سردبیر مجله پرگرسیو (The Progressive).

ربوط به ارتش را که در بودجه پنتاگون پیش بینی نشده است، محاسبه کنیم، میزان واقعی هزینه های کلی امریکا تقریباً به یک تریلیون دلار می رسد.

عجیب این است که گزارش برخی از پوشش های رسانه ای این مؤسسه تحقیقاتی در امریکا، بر افزایش سریع تر هزینه های نظامی چین متمرکز بوده اند. ظاهراً بازی «اگه می تونی منو بگیر» راه انداخته اند. عامل اصلی تقریباً نیمی از هزینه های نظامی دنیا، امریکاست. میزان افزایش دو رقمی در بودجه نظامی چین، تنها اندکی بیشتر از افزایش بودجه نظامی امریکا بوده است. رقابت امریکا و چین، یک بازی استراتژیک بر سر این امر است که کدام یک می توانند قدرت خود را بیشتر به رخ بکشند که البته در این امر، امریکا به مراتب، قدرتمندانه تر عمل کرده است.

امریکا، روسیه، آلمان، فرانسه و بریتانیا همچنان سرمستانه به سلطه خود بر تجارت قاچاق اسلحه و مهمات ادامه می دهند، در حالی که چین و هند بدون اینکه نیازهای اصلی مردمشان را در نظر بگیرند، بزرگ ترین وارد کنندگان این تسلیحات بوده اند.

بنا به آمار این مؤسسه، این پنج کشور، بزرگ ترین صادر کننده تسلیحات (۷۹ درصد حجم کل صادرات اسلحه از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ را در اختیار داشته اند) هستند. این کشورها از پایان جنگ سرد به بعد، عنوان بزرگ ترین تولیدکنندگان اسلحه را داشته و سالانه تأمین کننده حداقل سه چهارم کل صادرات تسلیحات بوده اند.

بهترین جمله هایی که تاکنون شنیده ام، شاید نقل قول ژنرال آیزنهاور باشد که می گوید: «هر اسلحه ای که ساخته می شود، هر ناو جنگی که به آب انداخته می شود و هر موشکی که شلیک می شود، در واقع، محصول دزدی از حق گرسنگان، بی سرپناهان و نیازمندان است. آنچه دنیای امروز برای اسلحه

هزینه می کند، تنها پول نیست، بلکه عرق کارگران، نبوغ دانشمندان و امید کودکان است. به هر جهت، این به هیچ وجه روش درست زندگی نیست که تحت اضطراب و نگرانی کنونی ناشی از تهدید جنگ باشیم. در واقع، این انسانیت است که به صلیب آهنین کشیده شده است».

رهبران کنونی جهان به چه قیمتی حاضر می شوند این حقیقت ساده را درک کنند؟(۱)

ص: ۵۰

۱- www.commondreams.org، سیاحت غرب، شماره ۷۵.

خصوصی سازی جنگ

(گِرگ گوما(۱)

چکیده

نفوذ و نقش آفرینی شرکت های خصوصی صرفا به حوزه اقتصادی دولت امریکا محدود نمی شود. امروزه در عرصه نظامی، شاهد حضور ناملموس پیمان کاران خصوصی و شرکت های بانفوذی هستیم که بخش مهمی از وظایف ارتش امریکا را بر عهده دارند و این همان چیزی است که در نظر منتقدان و کارشناسان، «خصوصی سازی خزنده تجارت جنگ» نامیده می شود؛ پدیده ای که با محوّل ساختن وظایف نظامی به شرکت های خصوصی، از یک سو، از حجم فعالیت ها و نیز خسارت های ارتش امریکا می کاهد و از سوی دیگر، سودهای سرشاری نصیب شرکت ها می سازد.

زمانی استفاده از سربازان مزدور، کاری کثیف و غیراخلاقی محسوب می شد و دولت ها در صورت به کار گرفتن آنها، از پذیرش و اذعان به آن، اجتناب می ورزیدند. امروزه، همین دولت ها آشکارا خواستار عقد قرارداد با پیمان کاران نظامی خصوصی و محول ساختن هرگونه اقدام نظامی به آنها

۱- Greg Guma، ژورنالیست و نویسنده امریکایی، وی تا به حال چندین مستند متنی _ نمایشی و کتاب نوشته است.

هستند و این، همان چیزی است که نشریه فاینشنال تایمز آن را «خصوصی سازی خزنده تجارت جنگ» نامید.

در عراق، پس از نیروهای ارتش امریکا، شرکت ها و پیمان کاران، تأمین کننده بیشترین نیروهای نظامی و امنیتی هستند. تقریبا پانزده هزار نیروی خصوصی در این مجموعه حضور دارند. برخی از این نیروها به سیستم های تسلیحاتی پیشرفته ای مجهزند که تنها خود ارتش امریکا آنها را در اختیار دارد. آمارها بیانگر آن است که تاکنون بیش از ۲۰ میلیارد دلار یعنی حدود یک سوم بودجه ارتش امریکا در عراق و افغانستان، به این پیمان کاران و نیروهای خصوصی پرداخت شده است.

اگرچه یکی از اهداف استفاده از چنین نیروهایی، پایین آوردن میزان مرگ و میر نظامیان ارتش است ــ چون که آمار مرگ و میر این گونه نیروها در گزارش رسمی پنتاگون منتشر نمی شود ــ سپردن وظایف و نقش های کلیدی به چنین نیروهایی با خطرهایی همراه است. برای مثال، هم اکنون دو شرکت «تایتان» و «کاسی» که قرارداد همکاری در عراق را با ارتش امریکا امضا کردند، به شکنجه، آزار و اذیت و تجاوز جنسی متهم هستند.

در زمان ریاست جمهوری بوش پدر و بعد از جنگ خلیج فارس و با مطرح شدن خصوصی سازی در این عرصه بود که وزیر دفاع وقت، دیک چنی، به شرکت «هالیبرتون» مبلغ ۹ میلیون دلار بابت بررسی و مطالعه راهکارهای جذب پیمان کاران خصوصی در عملیات های نظامی ارتش امریکا، کمک کرد. در نتیجه چنین سیاستی، اکنون شمار سربازان حاضر ارتش امریکا به ۴/۱ میلیون نفر تقلیل یافته و رونالد رامسفلد، وزیر دفاع امریکا خواستار کاهش بیشتر نیروهای ارتش و استفاده از سربازان آموزش دیده و زبده خصوصی است.

ص: ۵۲

در حقیقت، چنین پدیده ای می تواند بسیار مشکل آفرین باشد؛ زیرا این شرکت ها دیگر به بخشی از سیاست خارجی دولت امریکا تبدیل شده اند که بخش مهمی از حضور و فعالیت هایشان هم نامحسوس است. نقش آفرینی و اثرگذاری آن ها در نشریه ها و رسانه ها به ندرت منعکس می شود و حتی از نظارت کنگره امریکا هم خارجند و در مواردی، استفاده از این گونه نیروها با هدف گریز از نظارت کنگره صورت می پذیرد. در برخورد با چنین پدیده ای نباید در همین جا متوقف شویم؛ چون این جریان، بیانگر موضوعی بس عمیق تر است و آن، چیزی جز خروج سرمایه ها و منابع دفاعی و بودجه امنیت ملی ایالات متحده و سرازیر شدن آن ها به جیب شرکت های خصوصی نیست.(۱)

ص: ۵۳

۱- www.commondreams.org، سیاحت غرب، شماره ۱۴.

آخرالزمان در راه است! [فاجعه اتمی]

اشاره

(روبرت اس. مک نامارا(۱)

چکیده

روبرت مک نامارا نگران است و می داند در چه وضعیت خطرناکی قرار گرفته ایم. مشاوره های او به دولت کندی در زمان بحران موشکی کوبا بود که از فاجعه اتمی جلوگیری کرد. امروز، او معتقد است که ایالات متحده امریکا دیگر نباید به سلاح های اتمی به عنوان ابزار سیاست خارجی متکی باشد؛ چون ابزاری غیراخلاقی، غیرقانونی و بی نهایت، خطرناک است.

مک نامارا می گوید: «اینک زمان آن فرا رسیده است ـ یا بهتر بگویم حتی گذشته است ـ که ایالات متحده از سیاست اتکا بر سلاح های اتمی به عنوان ابزار سیاست خارجی که سیاست این کشور در زمان جنگ سرد بود، دست بردارد. من سیاست کنونی ایالات متحده را در قبال سلاح های اتمی، غیراخلاقی، غیرقانونی و از نظر نظامی، غیرضروری و بسیار خطرناک ارزیابی می کنم. در حال حاضر، خطر انفجار یا شلیک ناخواسته و تصادفی یک کلاهک هسته ای بسیار زیاد است، ولی می بینیم دولت نه تنها قصد کاهش این خطرها را ندارد، بلکه بر سیاست نگه داشتن زرادخانه هسته ای ایالات

ص: ۵۴

۱- Robert S.McNamara، وزیر سابق دفاع ایالات متحده امریکا در دولت جان. اف. کندی [به مدت ۷ سال] و رئیس سابق بانک جهانی [به مدت ۱۳ سال، ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۱].

متحده به عنوان نقطه اتکای نیروی نظامی این کشور تأکید دارد. این سیاست در تضاد با اصول بین المللی قرار دارد که کشورها را از گسترش سلاح های اتمی منع می کند. سیاست اتمی امریکا از زمانی که من وزیر دفاع بودم تاکنون تفاوت چندانی نکرده است و تنها خطرناک تر و از نظر دیپلماتیک، مخرب تر شده است.

دولت ایالات متحده هیچ گاه در زمان وزارت من یا بعد از آن اعلام نکرده است که «آغازگر جنگ اتمی» نخواهد بود. کشور ما همیشه آماده بوده تا هر زمانی که احساس خطر کند، آغازگر استفاده از سلاح اتمی علیه هر دشمن اتمی یا غیراتمی باشد و این تصمیم بر عهده یک نفر یعنی رئیس جمهوری ایالات متحده امریکاست. در طول ده ها سال، نیروی اتمی امریکا کاملاً آماده بوده است که با اولین حمله اتمی یا غیراتمی از سوی یک مهاجم، ضربه های مهلکی را بر این دشمن وارد آورد. این سیاست امریکا بوده است و تا زمانی که ما یک دشمن متخاصم بالقوه اتمی داریم و به عنوان نیروی بازدارنده اتمی، ادامه خواهد داشت.

هر روز، در حالی که ما مشغول کارهای روزانه خود هستیم، رئیس جمهوری موظف است در مدت ۲۰ دقیقه تصمیم بگیرد که آیا باید یکی از ویرانگر ترین سلاح های جهان را استفاده کند یا خیر. اعلام جنگ علیه یک کشور به تصویب کنگره نیاز دارد، ولی برپا کردن یک فاجعه اتمی تنها به تصمیم رئیس جمهوری و مشاوران او بستگی دارد که تنها در ۲۰ دقیقه گرفته می شود. چهل سال است که شرایط همین گونه است.

آنچه ما را به تعجب وامی دارد، این است که امروز که بیش از یک دهه از پایان جنگ سرد گذشته است، سیاست اتمی امریکا تغییری پیدا نکرده، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز تأثیری در این سیاست نداشته و برای جلوگیری از برپا شدن یک جنگ اتمی از سوی ایالات متحده یا کشورهای

دیگر، تدبیری اندیشیده نشده است. حداقل کاری که انجام آن ضروری به نظر می رسد، این است که تلاش کنیم سلاح های اتمی از حالت آماده باش کامل بیرون بیایند و نتوان تنها با فشردن یک دکمه و در مدت زمان کوتاه آنها را شلیک کرد. ژنرال جورج لی باتلر، فرمانده نیروی هوایی امریکا نیز بر در پیش گرفتن چنین سیاستی تأکید کرده است. با اجرای این طرح، خطر شلیک تصادفی کلاهک های هسته ای به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت. چنین اقدامی به دیگر کشورها نیز نشان خواهد داد که ایالات متحده تلاش دارد اتکای خود را به سلاح های هسته ای کاهش دهد.

برنامه هسته ای دولت، از دیدگاه بسیاری کشورها ناقض معاهده ان.پی. تی است. این برنامه به کشورهای بدون سلاح های هسته ای اعلام می کند: «ما که قوی ترین ارتش جهان را در اختیار داریم، باید همیشه سلاح اتمی داشته باشیم، ولی شما که دشمنانتان کاملاً مجهز هستند، حق داشتن سلاح اتمی را ندارید». اگر ایالات متحده موضع اتمی فعلی خود را ادامه دهد، به مرور زمان، قطعا تکثیر سلاح های اتمی به میزان زیاد در دیگر نقاط دنیا انجام خواهد شد. ممکن است کشورهایی چون مصر، ژاپن، عربستان، سوریه و تایوان نیز به فکر تولید سلاح های هسته ای بیفتند و در آن صورت، این خطر وجود دارد که این سلاح ها و مواد مورد نیاز برای تولید سلاح ها به دست تروریست ها و دولت های خودسر برسد. دیپلمات ها و سازمان های اطلاعاتی عقیده دارند اسامه بن لادن بارها تلاش کرده است سلاح اتمی به دست آورد. بارها گزارش شده است که سلطان شارالدین محمود، رئیس سابق مجموعه راکتورهای هسته ای پاکستان، چندین بار با اسامه بن لادن ملاقات داشته است. اگر سازمان تروریستی القاعده به مواد مورد نیاز برای سلاح هسته ای به ویژه اورانیوم غنی شده دست پیدا کند، توانایی آن را خواهد داشت تا سلاح اتمی تولید کند. امروز دانشِ ساختن یک بمب اتمی ساده، مانند آنچه ما بر سر

هیروشیما انداختیم، بسیار ساده و آسان شده است. همین تابستان سال گذشته بود که در جلسه ای در آکادمی ملی علوم، ویلیام جی پری، وزیر سابق دفاع ایالات متحده گفت: «هیچ وقت به اندازه حالا از انفجار بمب های اتمی وحشت نداشته ام... خطر حمله اتمی به ایالات متحده ۵۰ درصد نسبت به دهه گذشته بیشتر شده است». من نیز با او هم عقیده هستم.

لحظه تصمیم گیری

امروز ما در لحظه ای حساس در تاریخ بشر قرار داریم. ممکن است این لحظه، بحرانی تر از بحران موشکی کوبا نباشد، ولی کم اهمیت تر از آن نیست. امروز نه دولت، نه کنگره، نه مردم امریکا و نه مردم دیگر کشورهای جهان شکی ندارند که برای حفاظت از کشورشان باید سلاح های هسته ای تولید کنند. با این حال، آنان از کاربرد نظامی این سلاح ها و قدرت تخریبی آنها نیز آگاهی ندارند؛ با خطر استفاده ناخواسته یا تصادفی این سلاح ها آشنا نیستند و ملاحظه های اخلاقی و قانونی استفاده یا تهدید به استفاده از این سلاح ها را در نظر نمی گیرند. همانا سیاست فعلی اتمی، به تکثیر این سلاح ها خواهد انجامید. همه این موارد جای بحث و بررسی دارد و من معتقدم در آن صورت، همه مانند من و بسیاری از مقام های ارشد نظامی، سیاست مداران و کارشناسان امنیتی به این نتیجه خواهند رسید که تنها راه حل، حرکت به سوی حذف کامل سلاح های هسته ای است. هنوز بسیاری تلاش دارند دنبال کننده سلاح های چهل سال پیش باشند، ولی این اشتباهی بزرگ است که تمامی کشورهای جهان را در معرض خطرهای جبران ناپذیری قرار خواهد داد.(۱)

۱- www.Foreignpolicy.com، سیاحت غرب، شماره ۲۷.

بمب های خوشه ای؛ یادگار ما در سراسر دنیا

اشاره

(فریدا بریگان(۱)

چکیده

در سایه استفاده گسترده نیروهای غربی از بمب های خوشه ای از زمان جنگ های جهانی اول و دوم تا جنگ های بالکان، ویتنام، افغانستان، عراق و لبنان، ما همچنان شاهد قربانیان کاربرد این سلاح های مرگ بار در این مناطق هستیم. این بمب ها که معمولاً ـ درصد زیادی از آنها پس از استفاده، منفجر نمی شوند، تا ده ها سال، همچنان سبب کشته و مجروح شدن شهروندان غیرنظامی در مناطق استفاده شده می شوند. نویسنده این مقاله با یادآوری این نکته که امریکا به عنوان بزرگ ترین تولیدکننده این بمب ها، تاکنون به هیچ یک از پیمان های منع ساخت و گسترش این تسلیحات کشتار جمعی نپیوسته است، خاطرنشان می کند شلیک ۱/۲۰۰/۰۰۰ بمب خوشه ای کوچک به خاک لبنان در ۷۲ ساعت پایانی جنگ اخیر لبنان و اسراییل را باید فاجعه ای بشری و ضدانسانی به شمار آورد.

تنها در طول یک هفته از ماه اکتبر گذشته، یک سری انفجار بمب در خاک آلمان رخ داد. در شهر «هانوفر» نیز بیش از ۲۲ هزار نفر، با کشف سه بمب باقی مانده از جنگ های جهانی، بهت زده شدند. چند روز بعد هم یک گروه یابنده تسلیحات و بمب با کشف و خنثی سازی یک بمب پانصد پوندی در نزدیکی یک بزرگراه، خبرساز شد. به علاوه، در فرانکفورت نیز برخورد

۱- Frida Berrigan، پژوهشگر «مرکز تجارت اسلحه» و عضو مؤسسه سیاست های جهانی.

دستگاه حفاری و خاک برداری یک کارگر با یک بمب خنثی نشده، سبب مرگ وی شد.

این بمب ها را تروریست ها کار نگذاشته اند و انگیزه برپایی جنگ های بعدی نیز نخواهند بود، ولی هنوز هم پس از گذشت شصت سال از پایان جنگ دوم جهانی، یکی از چالش های زندگی ما به شمار می روند. یکی از مسئولان یک مؤسسه خنثی سازی بمب های باقی مانده از جنگ های جهانی می گوید: «ما برای ۱۰۰ تا ۱۲۰ سال آینده، کار تضمین شده ای در اختیار خواهیم داشت».

بمب های خوشه ای که معمولاً ـ وزنی کمتر از پانصد پوند دارند، می توانند تا ده ها سال ــ و حتی قرن ها ــ ما را به خود مشغول کنند. از ویتنام تا لائوس و کامبوج و تا کشورهای به وجود آمده از فروپاشی دولت سابق یوگسلاوی، افغانستان، عراق و لبنان، نبردهای مدرن در سایه استفاده از این بمب ها، همچنان تا سال ها پس از پایان این برخوردها، قربانی می گیرد. البته ۹۸ درصد این قربانیان نیز غیرنظامی اند. تلاش های بین المللی برای محدودسازی استفاده از بمب های خوشه ای همانند اتفاق های روی داده در مورد مین های جنگی، به دلیل مشارکت نکردن دولت امریکا در این بخش، همچنان ناکام مانده است. دولت امریکا به جای تلاش برای کشف و خنثی سازی بمب های قدیمی باقی مانده، همچنان به فروش این بمب های مرگ بار به متحدانش در سراسر دنیا ادامه می دهد.

بمب خوشه ای چیست؟

این بمب ها با وجود تفاوت هایی در اندازه و شکل، عموماً ۱۳ پا درازا و حدود دو هزار پوند وزن دارند و با انبوهی از بمب های کوچک تعبیه شده در داخل آن پر می شوند. این بمب ها که هواپیماهای بمب افکن، جنگنده یا بالگرد ها و حتی توپ های جنگی، راکت ها و موشک ها آنها را شلیک

می کنند، محوطه ای گسترده، برابر با مساحت دو یا سه زمین فوتبال را به این بمب های کوچک، آلوده می کنند. نیروهای نظامی سراسر دنیا، توجه ویژه ای به این بمب ها دارند؛ چون استفاده از حتی یکی از این بمب ها می تواند پیشرفت نیروهای دشمن را متوقف و پایگاه ها و فرودگاه ها و سایت های موشکی زمین به هوا را به صورت کامل، بی استفاده کند. البته این سلاح ها همیشه همان طور که طراحی شده اند، به کار نمی روند.

تیم های اکتشاف مین، کارگران به کار گرفته شده در دوره پس از جنگ، فرماندهان نظامی و حتی شرکت های تولیدکننده تسلیحات جنگی، شرایط آب و هوا و خاک به همراه سوء عملکرد مکانیکی احتمالی آنها یا اشتباه انسانی، همگی می توانند میزان انفجار این بمب ها را به حدود ۴۰ درصد برسانند.

جنگ اسراییل علیه لبنان و کاربرد گسترده بمب های خوشه ای

جنگ اخیر لبنان و اسراییل نشان داد که قوانین بین المللی حاکم بر جنگ ها نظیر کنوانسیون ژنو تا چه اندازه، غیردقیق و ناکارآمد هستند. بدین ترتیب، اگرچه این دو کشور در ۱۴ آگوست ۲۰۰۶، پیمان صلح خویش را پس از یک جنگ ۳۴ روزه امضا کردند، این جنگ همچنان در حال قربانی گرفتن است. از آن زمان تا کنون، صدها شهروند غیرنظامی لبنانی به دلیل انفجار این بمب ها، کشته، زخمی یا معلول شده اند.

دولت امریکا با توجه به صنعت قدرتمند نظامی خویش و کمک های سالانه چندمیلیارد دلاری به دولت اسراییل، عملاً در این کشتارها مشارکت دارد.

بمب های خوشه ای در منظر جهانیان

با توجه به استفاده ارتش اسراییل از بمب های خوشه ای در خاک لبنان و ناکامی قوانین بین المللی ممنوع کننده استفاده از بمب های خوشه ای و مین های

جنگی، اجماع جهانی برای تغییر این وضعیت، رو به گسترش است. تاکنون چندین کشور اعلام کرده اند که دیگر بمب های خوشه ای را به کار نخواهند برد. همچنین بسیاری از سازمان های غیردولتی درصدد ممنوعیت جهانی استفاده از مین های جنگی در سراسر دنیا هستند. از سوی دیگر، ایالات متحده جزو ۱۵۱ دولتی نیست که به معاهده منع استفاده از مین های جنگی پیوسته اند.

تسلیحات خوشه ای ایالات متحده: مرگ بار، همه کاره و بی رحم

در حالی که دولت ایالات متحده به هیچ یک از پیمان های بین المللی محدودکننده کاربرد این تسلیحات نپیوسته و حتی مسئولیت بخشی از کشتارهای ناشی از جنگ افزارهای خود را نیز نپذیرفته است، پنتاگون نگرانی خود را نسبت به کاربرد تسلیحات خوشه ای اعلام کرده است. «سازمان دیده بان حقوق بشر» (HRW) در گزارش اخیر خود تخمین زده است که در زرادخانه ایالات متحده، حدود یک میلیارد بمب خوشه ای قدیمی وجود دارد که به وجود آنها نمی توان اعتماد کرد و در صورت استفاده نیز چندان دقیق عمل نمی کنند. البته تعدادی از این تسلیحات به اصطلاح «قانونی»، تاکنون نابود شده اند، ولی بخش زیادی از آنها نیز در اختیار کشورهای دوست امریکا گذاشته شده است.

نیروی زمینی، نیروی دریایی و دیگر بخش های ارتش ایالات متحده، از دولت امریکا درخواست کرده اند که یک بودجه چند صد میلیون دلاری برای بازسازی بمب های خوشه ای موجود ارتش امریکا اختصاص دهد. هوشمند شدن این بمب ها و افزایش احتمال موفقیت این بمب ها، جزو دو هدف اصلی این نیروها به شمار می رود. بدین ترتیب، با وجود همه تلاش های بین المللی کنونی، هشت اَبَرشرکت امریکایی تولیدکننده این بمب های خوشه ای که نام های شناخته شده ای نظیر تکسترون، جنرال داینامیکس،

ال تری کامیونیکیشنز، لاکهید مارتین و نورثروپ گرومن نیز در میان آنها به چشم می خورد، همچنان به تولید این سیستم ها ادامه می دهند. ارتش امریکا نیز همچنان به سیاست های خود در استفاده از این تسلیحات ادامه می دهد.

بمب های امریکایی در صحنه عمل

پنتاگون در گزارش سال ۲۰۰۴ خویش اعلام کرد که به دلیل خطرهای بالقوه این سلاح ها برای جان غیرنظامیان، این سازمان برنامه هایی را برای کاهش تلفات غیرنظامیان و کاربرد این سلاح ها در مناطق غیرمسکونی، در دست اجرا دارد. در واقع، ما شاهد پیشرفت های قابل ذکری در این زمینه نبوده ایم. تنها نگاهی به مناطق مختلفی که این بمب های خوشه ای در بیست سال اخیر در خاک آنها به کار رفته است، کافی است که اجماعی جهانی علیه این سلاح های کشتار جمعی و مرگ بار به وجود آید. برای مثال، در سال ۱۹۹۹ و به دنبال حمله ایالات متحده و هم پیمانانش به یوگسلاوی سابق، بین ۹۰ تا ۱۵۰ شهروند غیرنظامی به دلیل کاربرد بمب های خوشه ای جان خویش را از دست دادند و بسیاری دیگر نیز مجروح شدند که این بمب ها، عامل مرگ ۲۳ درصد از مجموع غیرنظامیان کشته شده در این جنگ بودند. گفتنی است این بمب های خوشه ای استفاده شده از سوی نیروهای مهاجم، تنها ۶ درصد کل بمب های استفاده شده در این جنگ را تشکیل می دادند.

چند سال بعد از جنگ بالکان و در کشور افغانستان، هدف مهاجمان، متفاوت بود، ولی نتایج به وجود آمده مشابه جنگ های پیشین بود. از اکتبر ۲۰۰۱ تا مارس ۲۰۰۲ و برای سرنگونی جنبش طالبان، ارتش امریکا ۱۲۲۸ بمب خوشه ای استفاده کرد که این تعداد بمب، ۵ درصد کل بمب های استفاده شده ارتش امریکا در خاک افغانستان را در آن فاصله زمانی تشکیل می داد. این سلاح ها سبب مرگ و زخمی و معلول شدن صدها زن و مرد و کودک افغان شد که اکثریت آنان نیز غیرنظامی بودند.

ص: ۶۲

عراق؛ ریزش بارانی از بمب های مرگ بار

در پانزده سال اخیر، کشور عراق، قربانی کاربرد گسترده انواع بمب های خوشه ای بوده است. در جنگ اول خلیج فارس، تخمین زده می شود که ارتش امریکا ۱۶۷/۴۷ بمب خوشه ای را علیه دولت صدام حسین به کار برد که در مجموع، ۱۳ میلیون بمب کوچک را شامل می شود. تنها در یک روز (۲۱ فوریه ۱۹۹۱)، پرسنل ارتش امریکا ۲۴۸/۲۲۰ بمب کوچک ام ۷۷ را با استفاده از سیستم های پرتاب راکت چندگانه ساخته شده توسط شرکت لاکهید مارتین به سوی مناطق مختلف عراق شلیک کردند. در طول جنگ نیز با وجود اینکه جنگ هوایی دو طرف، تنها ۴۳ روز به طول انجامید، چهار هزار نفر به دلیل جراحت های ناشی از این تسلیحات، جان خود را از دست دادند. البته مردم عراق تنها قربانیان این تسلیحات نبودند؛ چون هشتاد سرباز ارتش ایالات متحده نیز به دلیل انفجار این بمب ها، تاکنون جان خود را از دست داده اند.

در سال ۲۰۰۳، یکی از اولین گزارش ها در مورد استفاده از بمب های خوشه ای علیه مردم منطقه «الهیلا» عراق انتشار یافت که به مرگ ۳۳ نفر و

مجروح شدن ۱۰۹ نفر غیرنظامی انجامید. بر اساس گزارش «سازمان عفو بین الملل»، زخمیانی که از این حمله جان سالم به در برده بودند، به خبرنگاران توضیح دادند که چگونه شاهد ریزش این بمب ها همچون دانه های انگور از آسمان بودند و چگونه این بمب ها کنار درها و پنجره های خانه هایشان، پیش از انفجار، به بالا و پایین می جهیدند.

استفاده از همه این سلاح ها را متوقف کنید

این بمب های خوشه ای به دلیل ویژگی های خاص خود ممکن است سال ها پس از پرتاب، به مرگ یک سرباز، یک کشاورز یا یک کودک بیانجامند.

هرچند مسئولیت جراحت های ناشی از این تجهیزات به سادگی قابل پی گیری نخواهد بود.

تجربه های اخیر در عراق و لبنان و مناطقی دیگر نشان می دهد آثار مرگ بار این تسلیحات، به دلیل نبود قوانین بین المللی مناسب همچنان ادامه دارد. این سلاح ها حتی پس از گذشت سال ها از پرتابشان، به گونه ای تمایزناپذیر، شهروندان غیرنظامی را می کشند و مطمئناً کاربرد این تجهیزات برخلاف همه مقررات و کنوانسیون های پذیرفته شده بین المللی و وجدان انسانی است.(۱)

ص: ۶۴

۱- www.inthesetimes.com، سیاحت غرب، شماره ۴۹.

جهانی سازی نظامی گری

(جان ففر(۱)

چکیده

با وجود قواعد مربوط به تجارت آزاد و جهانی سازی؛ تسلیحات نظامی و تولیدات تسلیحاتی، همواره از یارانه های مستقیم و غیرمستقیم دولت ها برخوردارند و همین امر سبب ایجاد مجتمع های غول پیکر صنعتی _ نظامی شده است که جهان را به سوی نظامی گری جهانی سازی شده به پیش می برند. ایالات متحده به عنوان بزرگ ترین قدرت تسلیحاتی، بیشترین سوءاستفاده را در این زمینه می کند و بیشترین نقش را دارد. برای برهم زدن این اوضاع نابسامان، دو راه وجود دارد: یکی، استفاده از قواعد موجود جهانی سازی و سعی در جلوگیری از جهانی سازی نظامی گری و راه دیگر، بر هم زدن اصل این قوانین که سبب پیدایش چنین وضعیتی شده اند.

تسلیحات، از اسلحه های سبک دستی گرفته تا جت های جنگنده، تجارت پرسودی است. قراردادهای فراوان با دولت، مزایای جانبی فراوان و افزایش مهارگسیخته قیمت ها، سود سرشار تولیدکنندگان اسلحه و درگیری های حاد سراسر جهان، فراوانی خریداران را تضمین می کند.

با وجود اینکه اسلحه سازان، نه صنایع نوپایی هستند که نیازمند پرورش باشند و نه غول های در حال ورشکستگی که نیازمند کمک باشند، دولت ها همچنان به پرداخت یارانه برای تولید اسلحه ادامه می دهند. بر مبنای منطق

۱- John Feffer ، از گردانندگان «فارن پالیسی این فوکوس» در مؤسسه مطالعات سیاست گذاری، مقیم امریکا.

تجارت آزاد که زیربنای اصلی جهانی شدن است، چنین یارانه هایی، موانع غیرتعرفه ای تجارت به شمار می روند. به عبارت دیگر، این یارانه ها، سودهای ناعادلانه و نابرابری هستند که شرکت های فعال در عرصه تجارت جهانی، از آنها بهره می برند و نهادهای مالی بین المللی، متعهد به حذف این سودها شده اند.

هر یک از طرفین تجارت، به میل خود، این یارانه ها را امری جدای از هر یارانه دیگری می دانند. استثنای امنیت ملی که بر معاهده اصلی تعرفه ها و تجارت (GATT) در سال ۱۹۴۷ وارد شد و پس از آن، در هر موافقت نامه دیگری نیز وجود دارد، به کشورها اجازه می دهد برای حفظ امنیت ملی خود، هر گونه یارانه تولید، تشویق فروش یا تعرفه بر ورود کالا ـ را که ضروری تشخیص می دهند، عملی کنند. بنابراین، بر مبنای قواعد تجارت آزاد، اگر ایالات متحده برای تولید صادراتی جت های مسافرتی یارانه پرداخت کند، دیگر کشورها می توانند از طریق سازمان تجارت جهانی اعتراض کنند. البته ایالات متحده می تواند بر مبنای این قواعد، برای فروش جت های جنگی اف.۱۵، در آن سوی دریاها یارانه بدهد و هیچ کشوری نمی تواند این عمل را خطا بداند. در برخی موارد، این استثنای امنیتی، سبب جابه جایی سرمایه ها از بخش غیرنظامی به نظامی می شود. یارانه های دولتی معمولاً ـ به تولید اسلحه ارزان تر می انجامد و با ترجیح فروش اسلحه بر دیگر انواع تجارت، این استثنای امنیتی سبب افزایش درگیری های بیشتر منطقه ای و شدت یافتن آنها می شود.

تعدیل ساختاری ــ دیگر عنصر کلیدی جهانی سازی ــ نیز از چنین استثنای امنیتی برخوردار است. کشورها بر مبنای توصیه ها و فشارهای صندوق بین المللی پول، بودجه خود را کاهش داده و صنایع دولتی را خصوصی

کرده انـد، ولی بودجه های دفاعی اساسا نامحـدود باقی مانـده انـد، هر چند صـندوق بین المللی پول، دولت ها را برای کاهش آنها تشویق می کنـد. بسـیاری از کشورها، تولید نظامی و حتی فعالیت های نظامی خود را نیز خصوصـی سازی کرده اند، ولی اعطای یارانه های غیرمسـتقیم به آنها را هنوز حفظ کرده انـد (مثلاً از طریق بخشودگی مالیاتی یا تضـمین صادرات) و همچنان برای استفاده از زیربنای غیرنظامی در جهت اهداف نظامی، برنامه ریزی می کنند.

جهـانی سـازی، به صورت افزایش تجارت جهانی و تعـدیل ساختاری نئولیبرال، نظریه ای است که برای افزایش رقابت طراحی شده است. بر اساس این نظریه، شرکت ها در سطح جهانی و برای تولید کالاها به ارزان ترین قیمت و پرسودترین شیوه ممکن، با هم رقابت می کنند و دولت ها پای خود را از اقتصاد بیرون می کشند، تا این رقابت به صورت آزاد برقرار شود. با این حال، منطق سیسـتم نظامی مـدرن کاملاً متفاوت است. برتری نظامی ایالات متحـده در جهان، در سـطوح مختلف، از طریق همکاری های زیر به دست آمده است: متّحدسازی، تلاش مشترک، فروش تسلیحات رقابتی و فراهم آوردن لوازم یدکی.

بیشتر فروش تسلیحات جهان، مربوط به متحدانی مثل امریکا و اسراییل یا امریکا و کره جنوبی است. متحدان بین المللی ساخت اسلحه، در حال ایجاد روند اولیه ای هستند که با پیمودن آن، سیستم های تسلیحاتی به صورت مشترک و با همکاری تولید می شود.

دولت امریکا به دیگر کشورها کمک می کند تا تسـلیحات امریکایی بخرند؛ برنامه تأمین مالی تسـلیحاتی خارجی (EDA) [به نوعی طراحی شده که]، تسلیحات خریداری شده از تولیدکنندگان داخلی را به دیگران می بخشد و تحقیقات گسترده و

وسیعی را برای تولید تسلیحات بر عهده دارد. هم چنین به طور بی وقفه، در تشویق و ترویج فروش تسلیحات در آن سوی دریاها مشارکت می کند. سیاست های مالیاتی ایالات متحده نیز به گونه ای شکل داده شده است که به تولیدکنندگان اسلحه کمک کند. در سال ۱۹۹۳، ایالات متحده، سیاست دولت فدرال را درباره بازپرداخت خریداران و ادغام کنندگان در زمینه شرکت های نظامی تغییر داد. در نتیجه، شرکت بویینگ که در حال خارج شدن از حیطه تسلیحات نظامی بود، حرکت خود را معکوس کرد تا به بزرگ ترین صادرکننده اسلحه تبدیل شود.

بانک صادرات و واردات (Ex-Im) که وظیفه تقویت صادرات ایالات متحده را بر عهده دارد، براساس قانون، اجازه تشویق صادرات نظامی را ندارد، ولی در اینجا هم دو استثنای اساسی وجود دارد؛ شرکت ها و کارخانه های امریکایی می توانند هر محصولی را که به ممنوعیت های دارویی (مواد مخدر و...) مربوط است، برای خریداران نظامی فراهم کنند. شرکت هواپیمایی colombian military and sirkorsky بالاترین سودبرنده از این استثنای قانونی است؛ چون بانک صادرات و واردات ایالات متحده، برای فروش ۱۹ بالگرد هاوک سیاه، تسهیلات بانکی در اختیار آن قرار داده است.

دومین استثنا این است که بانک صادرات و واردات برای فروش تولیدات دو منظوره که می تواند برای اهداف نظامی و غیرنظامی استفاده شود، اختیار دارد تأمین مالی در نظر بگیرد. در سال های اخیر، چنین کالاهای دو منظوره ای به رومانی، اندونزی و ترکیه و... راه یافته اند.

***

در پی حمله های ۱۱ سپتامبر، خطر نظامی گری جهانی سازی شده شدت یافت و حتی برای دولت بوش نیز مطرح شد. این نظامی گری جهانی سازی شده، سبب مقررات زدایی از بازار تسلیحات و خصوصی سازی ارتش ها

می شود. بدین ترتیب، تسلیحات می تواند از هر جایی سر در آورد و تروریست ها می توانند در بازارهای مالی مقررات زدایی شده و بازار سیاه بی مقررات، سرمایه خود را به کار گیرند و ارتش های خصوصی می توانند علیه ارتش های دولتی قیام کنند. یارانه های دولتی که برای تولید سلاح و بر مبنای استثنای امنیتی پرداخت می شود، صرفا میزان تسلیحاتِ در دسترس را افزایش داده است. در این دوره جدید، نهادهای بین المللی باید به دولت ها اجازه دهند با پرداخت یارانه سرمایه گذاری و نظام مالیاتی، برای کاهش تسلیحات بکوشند و سرمایه ها را از بخش نظامی به بخش غیرنظامی هدایت کنند و از رسیدن تسلیحات به دست دولت های مداخله جو و سرکوبگر جلوگیری کنند و موتور اقتصادی نظامی گری جهانی سازی شده را نیز از کار بیندازند. این تنها نوع استثنای امنیتی بر تجارت آزاد است که در جهانِ غرق در سلاح معنی می دهد.(۱)

۱- (foreign policy in focus)http://Proquest، سیاحت غرب، شماره ۱۵.

افزایش حمله های تروریستی، چند سال پس از «جنگ علیه تروریسم»

(م.ا. مقتدر خان(۱)

چکیده

از جمله سیاست های نادرست دوران ریاست جمهوری بوش پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، طرح نظریه «جنگ علیه تروریسم» بود که با شعار تضاد میان غرب و اسلام مطرح شد. اکنون با گذشت چند سال از آن واقعه، به اذعان بسیاری از آگاهان و کارشناسان سیاسی، میان اسلام و عملیات های تروریستی هیچ ارتباطی وجود ندارد، بلکه تنها عامل اساسی و مهم وقوع عملیات های تروریستی، اشغال نظامی کشورهای مختلف از سوی امریکاست.

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و کشته شدن سه هزار امریکایی، واکنش گسترده و جهانی ایالات متحده را برانگیخت. هم زمان با روزهای پایانی ریاست جمهوری بوش، هنگام ارزیابی تدبیر های سیاسی دولت او فرا رسیده است. بر اساس بیانیه رسمی «مرکز ملی ضد تروریسم»، در سال ۲۰۰۱، تعداد حمله های تروریستی، حدود ۵۳۱ مورد بود. سه سال بعد در سال ۲۰۰۴ ، این آمار به ۵۶۱ مورد افزایش یافت و در سال ۲۰۰۷، شمار حمله های تروریستی به دو برابر یعنی ۱۴۴۹ مورد رسید. «جنگ علیه تروریسم» که بوش مطرح کرد، نه تنها به نابودی کامل تروریسم یا حتی کاهش میزان آن نیانجامید، بلکه سبب شد میزان عملیات های تروریستی و قربانیان آن به

۱- ۱.پژوهشگر سیاسی و نویسنده پاکستانی مقیم امریکا.

صورت تصاعدی رشد کند. در واقع، افزایش تروریسم با تهاجم امریکا به عراق ارتباط مستقیم دارد.

هر دو استراتژی بوش ــ جنگ پیش گیرانه و رویارویی با تروریسم به عنوان عملی جنگی و نه عملی جنایی ــ بی اعتبار شده اند. در ارزیابی کارشناسان تروریسم در مجله سیاست خارجی مشخص شد ۷۰ درصد مردم معتقدند ایالات متحده در «جنگ علیه تروریسم» در حال شکست خوردن است. جنگ در عراق و افغانستان، برای ایالات متحده، ۳۵ هزار نفر تلفات داشته است؛ ۴۷۰۰ کشته و ۳۰ هزار زخمی.

گفتمان غالب در مورد تروریسم، در پی محکوم کردن تروریسم به ویژه عملیات های انتحاری در اسلام است، تا از این طریق، از واکاوی واقعیت های سیاسی موجود جلوگیری کند. پروفسور رابرت پیج، از استادان دانشگاه شیکاگو و نویسنده کتاب پایان کشتار: استراتژی علمی عملیات های انتحاری به بررسی ۴۲۶ عملیات انتحاری انجام شده در فاصله سال های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۳ پرداخته است. پرفسور پیج به این نتیجه رسید که میان اسلام و عملیات های انتحاری تروریستی هیچ رابطه ای وجود ندارد، بلکه عامل اساسی عملیات های انتحاری، اشغال نظامی نیروی های خارجی است؛ حقیقت بنیادین دیگری که استراتژی بوش آن را در نظر نگرفت.

برای نمونه، عراق را در نظر بگیرید. اسلام ۱۴۰۰ سال پیش در عراق گسترش یافت. رژیم ظالم عراق نیز رنج ها و فشار های فراوانی بر مردم وارد کرد، ولی عامل پیدایش هیچ گونه عملیات تروریستی انتحاری نشد، بلکه عملیات های تروریستی یاد شده پس از اشغال نظامی عراق به دست امریکا آغاز شد. البته با جای گزینی دولت مردمی عراق، میزان حمله های تروریستی کاهش یافته است.

بر اساس بیانیه رسمی «مرکز ملی ضد تروریسم»، بیشتر قربانیان تروریسم، مسلمان هستند (۵۰ تا ۷۰ درصد). این واقعیت، ایده اصلی «جنگ علیه تروریسم» را تضعیف می کند. آنها معتقدند بحران فعلی حاصل تنش میان تمدن غرب و اسلام است.

جنگ امریکا در عراق سبب شده است تفکر فرهنگی غالب در جهان آینده، تفکری ضد امریکایی باشد. این مسئله از سال ۲۰۰۴ در حال شکل گیری بود، ولی بر اساس ارزیابی سال ۲۰۰۷ بی.بی.سی، امروزه ایالات متحده امریکا، سومین کشور منفور جهان است.

«جنگ علیه تروریسم»، هم پیمانان امریکا را پراکنده کرد، ارتش امریکا را در آستانه فروپاشی قرار داد و از ظرفیت امریکا برای مقابله با بحران های بین المللی کاست. به همین دلیل، ایالات متحده بیش از این قادر به برآورده ساختن خواسته ها و منافع در خارج از مرز های خود نیست.

هزینه های سرسام آور جنگ عراق، علت اصلی تضعیف اقتصاد امریکا و کاهش توانایی دولت در تأمین مسائل اساسی همچون بهداشت، مسکن و آموزش شده و امریکا را با بحران انرژی روبه رو ساخته است.

در دوران ریاست جمهوری بوش، ایالات متحده شعار حقوق بشر سر می دهد و در عمل، شکنجه و آزار و اذیت را به کار می گیرد. «گوانتانامو» و «ابوغریب»، نماد های شرمندگی ما هستند.(۱)

ص: ۷۲

۱- www.alternet.org، سیاحت غرب، شماره ۶۸.

التهاب در خاورمیانه

(ویلیام چارارا(۱)

چکیده

خاورمیانه در بحران است. تمام نشانه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در خط قرمز قرار گرفته اند و بهار اعراب که رسانه ها مرتب وعده می دادند، فرا نمی رسد. رژیم سوریه که مجبور شد ارتشش را از لبنان بیرون ببرد، تضعیف شده است. قدرت گرفتن شیعیان در منطقه، نگرانی رهبران سنی مذهب به ویژه سران عربستان سعودی و اردن را برانگیخته است. با وجود عقب نشینی برنامه ریزی شده اسراییل از نوار غزه در ماه اوت، وضعیت در سرزمین های اشغالی همچنان انفجارآمیز است. تمام مقدمات برای یک انتفاضه جدید آماده می شود. البته از دیدگاه واشنگتن، راه کنونی را همچنان باید دنبال گرفت و این استراتژی خطرناک را به تمام منطقه گسترش داد.

اگر می خواهید از برداشت من از سیاست خارجی آگاه شوید، کتاب ناتان شارانسکی را بخوانید. این کتاب کمک خواهد کرد تا بسیاری از تصمیم هایی را که خواهیم گرفت یا آنچه را تا به امروز گرفته ایم، بهتر دریابید. رئیس جمهوری، بوش در گفت وگو با واشنگتن تایمز حتی اعتراف می کند که این اثر هویت ژنتیکی (DNA) ریاست جمهوری اوست. کتاب در ضرورت دموکراسی را یکی از دگراندیشان مهاجر شوروی نوشته است که به اسراییل کوچید و زمانی هم وزیر کابینه آقای آریل شارون شد. این نوشته، رساله ای در

۱- William Charara، روزنامه نگار و نویسنده.

پشتیبانی از نیاز فوری دنیای عرب برای رسیدن به مردم سالاری است که آن را چون شرط ناگزیری برای امضای پیمان صلحی همه جانبه در خاورمیانه و تحکیم امنیت جهان برمی شمرد. برای دست یابی به چنین هدفی، ایالات متحده شاید تردیدی به خود راه ندهد که (به گفته خانم کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه دولت ایالات متحده) هر خطری را به جان بخرد تا از پذیرش وضعی سر باز زند که ده ها سال بر خاورمیانه حکم فرما بوده است.

آقای شارانسکی، اسلامی گری را نکوهش کرده و آن را همانند جنبشی دانسته است که در جوهر خود، هراس آور و تروریست است و نه تنها تهدیدی برای هستی اسراییل، بلکه تمام جهان غرب به شمار می آید. از ریشه کندن تروریسم، کاری نیست که تنها با اقدامات صرفا امنیتی علیه تشکیلات آن یا خشک کردن سرچشمه های مالی اش بتوان از عهده آن برآمد. وی برای نمایاندن سهم غالب عوامل سربرداشته از درون در پیدایش تروریسم، مثالی بهتر از نمونه فلسطین نمی یابد. به عقیده وی، خشونت مسلحانه ضداسراییلی و عملیات انتحاری، دست پرورده شست وشوهای مغزی است که زمام آنها را دستگاه حکومتی فلسطینی از طریق رسانه های گروهی و در درون مدارس خود به دست دارد. اینها خشم افکار عمومی فلسطینی را که از فساد، ارتشا و باندبازی در دستگاه خودگردان به ستوه آمده است، به سمت دشمنی با اسراییل کشانده اند. از سوی دیگر، آقای شارانسکی، در عین تصریح اعتقاد خویش به عالم گیر بودن کشش به سمت آزادی و دموکراسی، بسیاری از برهان های صاحبان دعوی ناسازگاری بنیادین میان اسلام و دموکراسی، مانند سر باز زدن مسلمانان از پذیرش جدایی دولت از دین، خشونت و جنگ مذهبی، موقعیت کهتر زن در اسلام و غیره را از آن خود می سازد. این رزم آور راه آزادی در اعتراض به طرح عقب نشینی حکومت اسراییل از نوار غزه، از مقام وزارتی خود کناره گیری کرد.

ایالات متحده در کنش خود، طیفی از اقدامات همراه با توسل به زور یا بدون توسل به زور را به کار گرفته است؛ از استفاده از توان مندی نظامی خود برای تغییر رژیم در افغانستان و عراق گرفته، تا سیاست تنبیه و پاداش، نخست برای به انزوا کشیدن یاسر عرفات و تشویق مدیریت نو و آشتی جوی فلسطینی و آن گاه تشویق مؤدبانه مصر و عربستان سعودی به برگزیدن راه اصلاحات. به عبارت دیگر، شیوه های قهرآمیز را برای دشمنان و روش های سازگار را برای دوستان ایالات متحده در نظر گرفته اند.

در اوضاع و احوال کنونی منطقه، اولویت نخست ایالات متحده، بستن راه نفوذ ایرانیان است تا بر آسیب پذیری حکومت این کشور در برابر فشارهای بین المللی بیافزایند؛ تا [دولت تهران] را به دست کشیدن از برنامه هسته ای خود وادار سازند یا دست کم، در صورت حمله به تأسیسات هسته ای، توانایی مقابله به مثلش را محدود کنند. سد کردن راه نفوذ ایران، مستلزم ناگزیر ساختن سوریه یعنی آخرین دولت هم پیمان ایران در خاورمیانه به قطع این هم پیمانی و خلع سلاح گروه حزب الله است. در برابر سر باز زدن سوریه، به این دلیل که امتیازی کافی در عوض چنین خدمتی مانند از سرگیری مذاکرات با اسراییل درباره بلندی های جولان پیشنهاد نشد از قطع هم پیمانی و خلع سلاح گروه حزب الله سرباز زد و دولت امریکا در مقابل به یاری فرانسه توانست در سپتامبر ۲۰۰۴، قطع نامه ۱۵۵۹ را از تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد بگذراند که خواستار خروج نیروهای سوریه از لبنان، خلع سلاح شبه نظامیان لبنانی و غیر لبنانی حزب الله و سازمان های فلسطینی و گسیل ارتش لبنان به جنوب کشور است.

بسیاری از نیروهای سیاسی و قومی در لبنان، تصویب این قطع نامه را همچون بیانیه ای از سوی جامعه بین المللی مبنی بر پایان گرفتن اختیارات سوریه در لبنان تلقی کردند که پانزده سال پیش از این، خود، پذیرفته بودند.

ص: ۷۵

مخالفان حکومت در لبنان هم آن را مشوّقی برای بسیج خود علیه حضور نیروهای سوری در این کشور به شمار آوردند. قتل رفیق حریری، نخست وزیر پیشین در روز ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ که پرونده آن اینک در دست بررسی است، آغازگر تظاهرات زیادی بر پایه وابستگی های قومی علیه حاکمان لبنانی و به منظور بیرون راندن نظامیان سوری بود که تشدید فشارهای بین المللی بر هر دو کشور نیز بر گستره آن افزود: یک انقلاب نارنجی واقعی از قماش انقلاب های دموکراسی خواهانه ای که در صربستان، گرجستان و اوکراین در گرفت. این بسیج نیرو، به لطف پشتیبانی های امریکا و فرانسه توانست به هدف اصلی آن؛ یعنی خروج سوریه از لبنان بیانجامد.

این انقلاب ها نمایانگر شیوه تازه ای از مداخله بین المللی است که ژیل دورونسورو آن را چون تدبیری در راه بی ثبات سازی دموکراتیک وصف می کند و آن عبارت است از روی آوردن به بخش هایی از جامعه مدنی که خواستار دگرگونی اند؛ پشتیبانی از اقدام آنها از طریق بسیج رسانه های محلی و بین المللی به سود ایشان؛ علم کردن یک قهرمان سامان دهنده مخالفت ها درباره خود و سرانجام، تقویت فشار بین المللی بر قدرت هایی که مخالفان بر آنها می تازند. با این همه، به کار بستن این تدبیر در لبنان سبب وخامت قوم گرایی شده و اقوام کشور را به رویارویی با یکدیگر برانگیخته است.

دستور کار در دیگر کشورهای منطقه، وسیله قراردادن قوم گرایی است. چنین پیداست که ایالات متحده بر آن شده است که تغییر رژیم را در سوریه تشویق کند؛ زیرا همچنان که آقای ساتلوف می گوید، سوری ها از بقای رژیم بشار اسد بهره ای نمی برند؛ رژیمی در اقلیت که بنیادهای شکننده آن، ترساندن است. هر صدای شکستنی در درون این بنا به سرعت می تواند به ترک برداشتن پایه های آن و سپس به زمین لرزه ای بیانجامد. وی آن گاه

تصریح می کند که ایالات متحده باید اولویت های خود را حول سه محور متمرکز سازد:

ــ بیشترین آگاهی ها را درباره پویایی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قومی درون مرزهای سوریه گرد آورد؛

ــ مبارزاتی درباره مضمون هایی چون دموکراسی، حقوق بشر و حکومت قانون به راه اندازد؛

ــ هیچ راه گریزی برای رژیم سوریه باقی نگذارد، مگر آنکه رئیس جمهوری، بشار اسد حاضر شود در چارچوب ابتکار صلحی که بر اساس آن، تمام سازمان های ضد اسراییلی را از خاک سوریه بیرون بیاندازد، راهی اسراییل شود و آشکارا از دست زدن به خشونت یعنی نبرد مسلحانه یا مقاومت ملی روی گردان شود.

در عراق، بازسازی نظام سیاسی زیر نظارت امریکا، بر پایه نمایندگی جوامع و اقوام، تشنج میان اقشار مختلف جامعه را برانگیخته است. برگزاری انتخابات قوه مقننه، با وجود تحریم انبوهی از عرب های سنی، تنها بازتاب بی تابی امریکا برای تجهیز کشور با حکومتی کم و بیش نماینده همه اقشار کشور نبود. این انتخابات همچنین با همان تدبیر قوم گرایی هم خوانی دارد که روئل مارک گرخت در مقاله ای که پیش از انتخابات چاپ شد، به صراحت بیان کرده است: «[ایاد علاوی،] نخست وزیر وقت عراق و امریکایی ها باید به روشنی نشان دهند که شیعیان به زودی از راه می رسند و نخبگان عرب سنی حداکثر یک سال وقت دارند که به عراق نوین بپیوندند. در همان زمان شایسته است که علاوی و امریکاییان آشکارا و به طور مرتب تصریح کنند که ارتش تازه عراق در اکثریت خود، از شیعیان و کردها ساخته خواهد شد؛ زیرا عرب های سنی، گزینه دیگری برای آنها باقی نگذارده اند... اعراب سنی باید

ص: ۷۷

در پوست خود احساس کنند که چیزی نمانده است که هرچه را در عراق دارند، از دست بدهند».

سرانجام اکثریتی از عرب های سنی این نکته را دریافتند که این وضعیت از یک سو، توجیهی است بر بالا گرفتن کار مقاومت ضدامریکایی و از سوی دیگر، دلیلی است بر افزایش برخوردهای خشونت بار میان شیعیان و سنی ها که از درگرفتن جنگ داخلی خونینی خبر می دهد.

ایالات متحده که می خواست برای تضعیف عراق و نیروهایی که به رویارویی با سیطره جویی هایش به پا خاسته اند، حربه قوم گرایی را به کار گیرد، با تحمیل خود به عنوان مسبّب و داور جنگ های داخلی، مجبور شده است به جنبش های [داخلی] که به سختی می تواند مهارشان کند، توجه نکند.(۱)

ص: ۷۸

۱- ir.mondediplo.com، سیاحت غرب، شماره ۲۷.

بمب گذاران انتحاری ما

اشاره

(جان ففر(۱)

چکیده

آیا بمب گذاری انتحاری، پدیده ای است ویژه مسلمانان، تامیلی ها و دیگر گروه های مسلح مشرق زمین یا در سنت های غربی نیز می توان ردپای آن را دید؟ در پاسخ باید گفت که در مقاطع مختلف تاریخی، نمونه هایی از این گونه عملیات ها را در رفتارهای نظامی امریکاییان می توان مشاهده کرد. با این تفاوت که امریکا عمدتا با کمک هالیوود، عوامل انتحاری خود را قهرمانانی سزاوار تجلیل معرفی می کند و هم زمان دیگر عوامل انتحاری را افراطی، فناتیک و وحشی صفت.

حقیقت آن است که عملیات انتحاری به طور کلی، مولود اشغالگری است. بیشتر این قبیل عملیات ها در سطح جهان و در فرهنگ های گوناگون در واکنش به اشغالگری رخ داده است و می دهند. امروزه امریکا، بزرگ ترین کشور اشغالگر جهان است و اگر به راستی، خواهان پایان یافتن عملیات های انتحاری است، ابتدا باید در رفتارهای خود تجدید نظر اصولی کند.

ویل اسمیت هنرپیشه درباره یک بمب گذار انتحاری هیچ تصوری ندارد. او با چهره کودک وار خود معمولاً در فیلم های کمیک ایفای نقش می کند. او حتی در نقش آخرین انسان زنده بر روی زمین در فیلم «من، یک اسطوره ام»، شخصیتی با سخنان کنایه آمیز و رفتاری طعنه آمیز باقی می ماند. با این حال، وقتی اسمیت در پایان این فیلم، در محاصره انبوهی خفاش تهدیدگر قرار

ص: ۷۹

۱- Joha Feffer از گردانندگان «فارن پالیسی این فوکوس» در مؤسسه مطالعات سیاست گذاری، مقیم امریکا.

می گیرد، نارنجکی با ضامن کشیده را به سینه اش می آویزد و به عنوان آخرین فداکاری قهرمانانه، خود را میان دشمنان پرتاب می کند. یک لحظه صبر کنید: مطمئناً نام این کار، بمب گذاری انتحاری نیست. ویل اسمیت سوره های قرآن را تلاوت نمی کند. او یکی از آن پیشانی بندهایی را که بر آنها تصویر خورشید در حال طلوع نقش بسته و کامیکازه های ژاپنی هنگام انجام مأموریت های انتحاری به پیشانی می بستند، بر پیشانی اش نبسته است. او در نقش یک فناتیک مذهبی یا یک افراطی سیاسی بازی نکرده است. ویل اسمیت، قهرمان این فیلم است. بنابراین، چگونه او می توانسته است یک بمب گذار انتحاری باشد؟ از همه مهم تر، او یکی از ماست، مگر نه؟

واقعیت این است که ما نیز بمب گذاران انتحاری خود را داریم. «ما» یک مجمع الجزایر اخلاقی را شکل می دهیم که شامل ایالات متحده، اروپا، اسراییل، ژاپن امروزی و برخی وقت ها، روسیه می شود. چه در روایت های واقعی از جنگ و چه تصویرهای الهام بخشی که در آثار تخیلی و فیلم ها به نمایش درمی آیند، روایات ما پر از قهرمانانی هستند که خود را فدای سرزمین مادری، دموکراسی یا صرفاً گروهی از هم وطنان خود می کنند.

جهاد غربی

در نخستین جنگ امریکا علیه اسلام، ما به کارگیری بمب گذاران انتحاری را معرفی کردیم. در واقع، ملوانان امریکایی که در این واقعه از بین رفتند، جزو نخستین نیروهای نظامی امریکایی بودند که در زمان انجام چنین عملیاتی جان باختند.

امروزه در فیلم ها از فداکاری های قهرمانانه تجلیل می شود و شما می توانید چندین فیلم ویدئویی را خریداری کنید که داستان آنها به «مأموریت های انتحاری» سربازان امریکایی اختصاص دارند. فیلم های

تبلیغاتی جنگ جهانی دوم ما ــ یا سرگرمی های زمان جنگ ما ــ معمولاً سربازان دلیری را به تصویر می کشیدند که با مرگ قطعی رو به رو بودنـد. فرهنگ سلحشوری ما با ساخت داستان های زنـدگی واقعی و تبـدیل کردن آنها به سرگرمی هایی به سبک هالیوود، همچنـان به گرامی داشت قهرمان گرایی این چهره های بزرگ تر از زنـدگی در جنگ جهانی دوم، ادامه می دهد.

بعـدها عملیات های انتحاری، نقشـی کلیـدی را در تاریـخ اروپا ایفا کردند. نیکولو کالدارارو در مقاله ای درباره بمب گذاران انتحاری می نویسد: «کتاب هایی که در دوره پس از ۱۱ سپتامبر نوشته شده اند، عمدتاً بمب گذاران انتحاری را صرفاً در بستر تاریـخ شـرق قرار می دهنـد و آنها را به شورش هایی از سوی بیگانگان علیه مـدرنیسم محـدود می کنند. انجام یک مطالعه از اواخر قرن نوزدهم و اوایـل قرن بیسـتم، نمونه هـای انبوهی از بمب گـذارن انتحـاری و آدم کشـان انتحاری را در قلب اروپا به دست خواهد داد.» این افراد شامل ناسیونالیست های اروپایی مختلف، آنارشیست های روسی و دیگر مشارکت کنندگان اولیه در تروریسم هستند.

بـا توجه به کثرت مـأموریت هـای عملیـات هـای انتحاری در سنّت غربی، به دشواری می توان گفت این تاکتیک، منحصـر به اسـلام یا بنیادگرایان است. با این حال، برخی پژوهشـگران با ریشه شناسی چنین مأموریت هایی می کوشند، «فرقه حشاشین» را (که به دنبال امیر صلاح الدین [ایوبی] کبیر در لوانت در قرن دوازدهم رفتند) به چریک های انتحاری مسلمان در فیلیپین (ابتدا علیه اسـپانیایی ها و سـپس در اوایل قرن بیسـتم علیه امریکایی ها) مرتبط سازنـد. آنها این ریشه شناسـی را تا اقـدامات انتحاری جدیدتری دنبال می کنند که حزب الله، حماس، القاعده و شورشیان مسلمان در چچن انجام می دهند. ببرهای تامیل

سریلانکا که از بمب گذاران انتحاری به سبکی افراطی استفاده می کنند، تنها نیروهای غیرمسلمان در این طبقه بندی به شمار می روند.

با این حال، یکی دانستن عاملان انتحاری ما و آنها، به دلیل عواملی است که پشتوانه مأموریت آنها به شمار می رود. سه عامل مشترک مهم در اینجا دیده می شود. نخست اینکه عاملان انتحاری از جمله بمب گذارن انتحاری یک «سلاح ضعف» هستند که برای ایجاد تعادل در میدان بازی طراحی شده اند. دوم اینکه از آنها معمولاً علیه یک نیروی اشغالگر استفاده می شود و سوم اینکه آنها ارزان و معمولا به شکلی وحشیانه، کارآمد هستند.

ما مشترکاً در مأموریت های انتحاری با تروریست ها همکاری داریم. کشورها و دشمنان آنها نیز زمانی که از شماره بیرون شدند، چنین مأموریت هایی را علیه دشمنان خود به راه خواهند انداخت.

بازیگران غیر دولتی برای انجام عملیات های انتحاری علیه نیروهای اشغالگر حتی از عوامل دولتی، مستعدتر هستند. آن چنان که رابرت پیپ در کتاب پیشینه شناسی خود درباره بمبگذاران انتحاری با عنوان مردن برای بردن می نویسد، اگر نیروهای اشغالگر را از این میان بردارید، از مأموریت های انتحاری نیز اثری نخواهد بود. پس رسیدن به این نتیجه گیری چندان بی راه نیست که ما یعنی اشغالگران (ایالات متحده، روسیه و اسراییل) از طریق اقدامات خود سهمی قابل توجه در شکل دهی به تمام مأموریت های انتحاری داشته ایم؛ عملیاتی که اکنون در عراق، افغانستان، چچن، لبنان و دیگر مناطق برایمان چنین بیگانه و نامفهوم به نظر می آیند.

نمونه نوعی بمب گذاری انتحاری مدرن، برای نخستین بار در اوایل دهه ۱۹۸۰ در لبنان ظهور یافت که واکنشی بود نسبت به تهاجم و اشغال این کشور از سوی اسراییل. نه تنها سیاست های اشغالگرانه ایالات متحده و

اسراییل، شرایطی را به وجود آورد که این مأموریت ها از دل آن زاده شود، بلکه امریکا حتی برخی از مرتکبان این گونه عملیات را آموزش داد. ایالات متحده، سرویس اطلاعاتی پاکستان را برای اداره یک مدرسه آموزش شورشگری تمام عیار پایه گذاشت که در آن، ۳۵ هزار مسلمان خارجی برای جنگ با شوروی ها در افغانستان در دهه ۱۹۸۰ آموزش دیدند. جنگ چارلی ویلسون، کتاب و فیلمی که به همکاری ایالات متحده با مجاهدین افغان می پردازد، می توانست یک عنوان فرعی نیز داشته باشد، با این عبارت: «بمب گذاران انتحاری که ما می شناختیم و هزینه آنها را تأمین می کردیم».

سرانجام این تکنیک «کارآیی خود را نشان داد.» کارشناس امنیت ملی، محمد حافظ بیان می کند که تعداد افرادی که بمب گذاران انتحاری می کشند، به نسبت هر یک از رویدادهای تروریستی متعارف، دوازده بار بیشتر است. ارتش امریکا معمولاً «میزان دقت» سلاح های هوا به زمین هوایی خود را که همان بمب ها و موشک های «هوشمند» باشند، اعلام می کند. با این حال، حقیقت این است که بمب گذاران انتحاری، بمب افکن های بمب های «هوشمندتری» هستند؛ چون آنها می توانند خود را به نقطه صفر هدف برسانند؛ کاری که هیچ موشکی ــ از راه دور ــ نمی تواند چنین کند و نمی تواند اصلاحات مسیر را در دقیقه آخر برای رسیدن به دقت حداکثری انجام دهد. به علاوه، بمب گذاران انتحاری با تکه تکه کردن خود، دیگر نمی توانند بعد از انجام مأموریتشان هیچ اطلاعاتی را درباره سازمان خود یا شیوه های عمل آن درز دهند. در نتیجه، امنیت سازمان خود را حفظ می کنند. البته نمی توان اصرار کرد که این کار، خون ریزی است. تنها زمانی که کارآیی خود این تکنیک کاهش می یابد یا بازدهی لازم را از دست می دهد، تقلیل می یابد یا به کلی کنار گذاشته می شود؛ امری که به نظر می رسد امروزه در میان گروه های مسلح فلسطینی رخ داده باشد.

ص: ۸۳

نسبی گرایی اخلاقی؟

ما هم بمب گذاران انتحاری خود را داریم. ما آنها را «قهرمان» می نامیم. ما هم فرهنگ شست وشوی مغزی خود را داریم و آن را «آموزش های اساسی» می نامیم. ما هم غیرنظامیان را کشتار می کنیم و آن را «زیان جانبی» می نامیم.

در این صورت، آیا این نسبی گرایی، اخلاقی است که محافظه کاران را چنین خشمگین می کند؟ البته که نه. من این مقایسه را نه به بهانه اقدامات بمب گذاران انتحاری، بلکه برای اشاره به ریاکارانه بودن توصیفات سیاه و سفیدمان از «اقدامات شرافتمندانه» ما و «اعمال بربرصفت» آنها، «اهداف ارزشمند» ما و «اهداف منزجرکننده» آنها انجام داده ام. ما _ ساکنان یک مجمع الجزایر مرفه و به ظاهر، روشن فکر _ را شست وشوی مغزی داده اند تا بمباران اتمی هیروشیما را یک هدف نظامی مشروع ببینیم و ۱۱ سپتامبر را جنایتی نفرت انگیز علیه بشریت. ما آموزش دیده ایم تا اقداماتی همچون حمله در تریپولی را یک عمل قهرمانانه امریکایی ببینیم و حمله به یو. اس. اس. کول را حمله ای از سوی بربریت. از این منظر، جلیقه های انفجاری، یکی از نشانه های افراطی گری است و موشک های پاتریوت، نشانه عقلانیت پیشرفته.

واقعیت این است: تا زمانی که ما به سیاست های اشغالگرانه خود خاتمه نداده ایم، راهی دراز را تا حذف بمب گذاران انتحاری «آنها» پیش رو خواهیم داشت. با این حال، کی و چگونه ما به کیش شهادت گرایی خود خاتمه خواهیم داد؟(۱)

۱- www.informationclearinghouse، سیاحت غرب، شماره ۷۷.

فروپاشی اخلاقیات غربی

(پل کریگ روبرتز(۱)

چکیده

هر چه از جنگ های پیدا و پنهان امریکا در گوشه و کنار جهان بیشتر می گذرد، ابعاد تازه ای از واقعیت های جاری در این جنگ ها و نیز اثرگذاری آنها بر جان و روان امریکاییان هویدا می شود. رخ دادن مکرر بی اخلاقی های بدیع در میدان های جنگ و نیز در حوزه های مختلف حیات اجتماعی مردم امریکا، نشان دهنده آغاز روند جدیدی از افول اخلاقیات در جوامع غربی به طور عام و جامعه امریکا به طور خاص است. آنچنان که در این مقاله می خوانیم، ارتکاب اقدامات غیر اخلاقی از سوی دولت های امریکا و بی مجازات ماندن آنها به بهانه های مختلف، زمینه را برای ایجاد بی اخلاقی های دیگر در حوزه های گوناگون فراهم آورده است. یکی از نمونه های مهم این افول اخلاقی را گذشته از میدان های جنگ، در مسابقات اتومبیل رانی جهانی می توان جست وجو کرد که چندی است با وجود تمامی موازین اخلاقی، به کارگیری شگردهایی همچون به کشتن دادن رقیب برای پیروزی خود، به امری معمول تبدیل شده است.

بله، می دانم. بسیاری از خوانندگان این مقاله، فوری در جواب من خواهند گفت که غرب هیچ گاه اخلاقیاتی نداشته است. با این حال، شرایط بسیار وخیم تر شده است. با این امید که به من اجازه طرح این نکته داده شود، اجازه می خواهم تصدیق کنم که ایالات متحده امریکا دو بمب اتمی روی دو شهر ژاپن انداخته و توکیو را زیر بمباران بی امان به آتش کشیده

ص: ۸۵

۱- Paul Craig Roberts، نویسنده و پژوهشگر امور سیاسی و اجتماعی.

است. بریتانیای کبیر و ایالات متحده امریکا، تعدادی از شهرهای آلمان را با خاک یکسان کرده و بر اساس نظر برخی تاریخ نگاران، نیروی ویرانگرتری را به نسبت نیروهای نظامی آلمان، علیه مردم غیر نظامی این کشور به کار گرفته اند. پرزیدنت گرانت و جنایت کاران جنگی «جنگ داخلی» اش، ژنرال شرمن و ژنرال شرایدن مرتکب نسل کشی علیه سرخ پوستان جلگه های امریکا شده اند. ایالات متحده امریکا امروزه تداوم سیاست های نسل کشانه اسراییل علیه فلسطینی ها را امکان پذیر می کند؛ سیاست هایی که یک افسر اسراییلی، آن را با سیاست های نسل کشانه امریکا در قرن نوزدهم علیه بومیان امریکایی مقایسه کرده است. ایالات متحده در قرن تازه حلول کرده بیست و یکم، با مستمسک های سرهم بندی شده به عراق و افغانستان حمله کرده است. نخست وزیر انگلیس، تونی بلر، ارتش انگلیس را به اربابان امریکایی اش اجاره داده است، همان گونه که کشورهای عضو ناتو چنین کردند و بر اساس معیار های نورنبرگ، همگی خود را در حال ارتکاب جنایت های جنگی در سرزمین هایی یافتند که در آنها هیچ منافع ملی نداشتند، بلکه به دلیل چکی که از امریکا دریافت کرده بودند، دست به این عمل زدند.

خوب می دانم که این نمونه ها، جامع و فراگیر نیستند. می دانم که این فهرست را حالا- حالاها می توان ادامه داد. با وجود فهرستی طولانی از وحشت افکنی ها، تنزل اخلاقی به شاخص های تازه ای رسیده است. اکنون امریکا با وجود ممنوعیت های اکید مندرج در قوانین امریکا و بین المللی، به طور منظم، زندانیان را شکنجه می کند و نظرسنجی های اخیر نشان می دهد که درصد امریکاییانی که وجود شکنجه را تأیید می‌کنند، در حال افزایش است. در واقع، با وجود افزایش شدید این درصد، هنوز هم این تعداد، اقلیتی بیش نیستند.

ما با چیزی روبه رو هستیم که به نظر می آید یک ماجرای جدید باشد: سربازان امریکایی زیر پوشش جنگ، در حال کشتن غیرنظامیان هستند. به تازگی، چند تن از سربازان امریکایی به جرم قتل غیرنظامیان افغان برای تفریح و سرگرمی و جمع آوری غنایمی چون انگشت دست و جمجمه دستگیر شده اند.

این تحول در پی درز کردن ادعای [پخش شده از] یک فیلم ویدئویی نیروی زمینی امریکا به وسیله بردلی مانینگ رخ داده است که در آن نشان داده می شود سربازان امریکایی کنترل کننده بالگردهای بدون سرنشین، هزاران مایل دورتر، با اهرم کنترل بازی های ویدئویی تفریح می کنند و تعدادی گزارشگر و غیرنظامی افغان را به قتل می رسانند. مانینگ به دلیل اینکه با گزارش یک جنایت جنگی به مردم امریکا، وجهه دولت و ارتش خود را لکه دار کرده است، دستگیر شد.

غرب شامل اسراییل نیز می‌شود و در این کشور، داستان های هراس و وحشتی در گستره شصت سال وجود دارد. با این حال، اگر شما کوچک ترین اشاره ای به این وحشت افکنی ها بکنید، اعلام می شود که شما سامی ستیز هستید. همان طور که مقام های اسراییل گفته‌اند، ما با فلسطینی ها همان کاری را می کنیم که امریکاییان با سرخ پوستان انجام دادند. ارتش اسراییل از سربازان زن استفاده کرده است تا روبه روی نمایشگرهای ویدئویی بنشینند و با اسلحه های خودکار دارای دستگاه کنترل از راه دور، به سمت فلسطینی هایی شلیک کنند که در فاصله هزار و پانصد متری منطقه دورافتاده گتوی غزه، برای کار به کشتزارهای خود می روند. افسوس که این فروپاشی اخلاقیات بسیار گسترده تر از این است.

هم اکنون نگرش برخی تیم های ورزشی این است که به هر قیمتی که شده است، باید برنده شوند. در فضای اخلاق غربی امروزی، منحرف کردن

یک راننـده نابغه به طرف دیوار با سـرعت دویست کیلومتر در ساعت و مرگ حتمی وی فقط بخشـی از رونـد برنـده شـدن به شمار می رود.

امریکاییـان، اولین مردمی خواهنـد بود که یک راست روانه دوزخ خواهنـد شـد، اگر چه خود آنها فکر می کننـد نمک سـیاره زمین هسـتند. امریکاییان عنوانی را برای خودشان ابداع کرده اند تا با عنوان خودخوانده اسـراییلی ها یعنی «امت برگزیده خدا» رقابت کنند. امریکاییان، خودشان را «قوم ضروری» می نامند.(۱)

ص: ۸۸

۱- www.globalresearch.cam/index.php?context=vaaid=۲۱۱۵۸، سیاحت غرب، شماره ۸۷.

قانونی شدن شکنجه، روح ملت ما را به تاراج می برد

(فیلیپس انگلبرت(۱)

چکیده

به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، دولت امریکا به نام مبارزه با تروریسم و یافتن عاملان این حوادث، تلاش کرد با لوکس و بی مصرف نشان دادن مفاد کنوانسیون ژنو، انجام شکنجه های مختلف را برای گرفتن اطلاعات از زندانیان بین المللی دستگیر شده توجیه کند. برهنه کردن زندانیان، حمله سگ ها به آنان، سوءاستفاده های جنسی، آویزان کردن، جلوگیری از خوابیدن، ضرب و جرح و شلاق زدن، وارد کردن شوک برقی به اندام های حساس بدن، افراد را تا سرحد مرگ زیر آب نگاه داشتن و در نهایت، قرار دادن زندانیان برهنه در سردخانه ها، بخشی از اقداماتی است که در این راستا انجام می گیرد. نویسنده با نگاهی به پژوهش های علمی صورت گرفته و تجربه های مأموران سابق سازمان های اطلاعاتی معتقد است این اطلاعات دریافت شده از زندانیان هیچ ارزشی ندارد و نمی تواند سندی برای محاکم قضایی داشته باشد. به علاوه، قانونی شدن شکنجه را باید به تاراج بردن روح و وجدان و خرد جمعی ملتی دانست که انجام دادن آن را پذیرفته است.

معتقدم تسخیر روح یک انسان، بدتر از کشتن اوست. به هرحال، انسانی که روح ندارد، می تواند به هر کار شرارت آمیزی به ویژه شکنجه دادن دیگران دست بزند. حتی این مطلب را درباره یک ملت نیز می توان تعمیم داد؛ چون پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مقام های عالی رتبه دولتی امریکا، «شکنجه» را به رسمیت شناختند؛ مقام های نظامی و سازمان های اطلاعاتی از آن بهره

۱- Phillips Engelbert، مدیر مؤسسه صلح (MP) میشیگان در شهر «آن آربور» ایالت میشیگان.

بردند و مردم ما هم آن را پذیرفتند. به ما گفته شد که کنوانسیون ژنو، قراردادی لوکس است که ما دیگر نمی توانیم به آن تن دهیم. پس برای سالم و ایمن ماندن، باید به هر روش ممکن، اطلاعات مورد نیازمان را جمع آوری کنیم. پرسشی که در مورد قابل اعتماد بودن اطلاعات به دست آمده از روش های شکنجه باید پرسیده شود، این است: برای حفظ زندگی مان، آیا ما به عنوان امریکایی ها، روح و وجدان جمعی خود را از دست نداده ایم؟

باید دانست شکنجه که از دیرباز جزو روش های مورد توجه سازمان سیا بوده است، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به اقدامی پذیرفته شده تبدیل شد. تنها یک هفته پس از حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، آقای دیک چنی، معاون رئیس جمهوری چنین گفته بود: «دولت امریکا به دنبال یافتن آن روی سکه این وقایع است و از هر راه و روش ممکن برای دست یابی به این خواسته، بهره خواهد برد.» به گفته مسئولان بلندپایه دولتی، تصمیم دولت امریکا در نادیده گرفتن کنوانسیون ژنو، از ۸ ژانویه ۲۰۰۲ با تصویب بوش و دیگر مقام های قضایی ایالات متحده گرفته شده است.

این بی توجهی به حقوق بشر، در راستای مبارزه با شبکه جهانی تروریسم توجیه می شود. پس زندانی کردن دراز مدت زندانیان بدون حکم قضایی و امکان نداشتن برقراری ارتباط بین مظنونان و خانواده ها و وکلایشان، از نتایج این شرایط جدید است. یکی از نکات مهم در مباحث مربوط به شکنجه این است که آیا این اقدامات، به نتایج موردنظر یعنی به دست آوردن اطلاعات مناسب نیز می رسند یا خیر؟

کهنه سربازهای بازنشسته که در گذشته در سازمان های اطلاعاتی به فعالیت می پرداختند، معتقدند پاسخ این پرسش، منفی است؛ چون زندانیان، برای رهایی از شکنجه، هر چیزی را به زبان خواهند آورد. آنها معتقدند یک زندانی در حال گذراندن مراحل قضایی و حقوقی، معمولاً اطلاعات مناسب تری را در اختیار مسئولان مربوط قرار می دهد. مأمور سابق سیا، آقای

دان کولمن می گوید: «آیا تاکنون یکی از این مدعیان آزادی شکنجه تلاش کرده اند که با یک زندانی برهنه صحبت کنند؟... با این کار، آنها تنها مورد نفرت قرار می گیرند. البته زندانی هم برای بازپس گیری لباس هایش، همه گونه اطلاعاتی را ــ صحیح یا غلط ــ در اختیار بازجویان قرار می دهد. پس این اطلاعات هیچ ارزشی ندارد».

دولت ایالات متحده که از دیرباز، خود را حامی حقوق بشر و معیار توجه به اصول حقوق بشر می خواند، هم اینک به دلیل اقداماتش با بازخواست دایمی سازمان عفو بین الملل و دیده بان حقوق بشر روبه رو می شود.

ما افراد زیادی را که هیچ ارتباطی با تروریست ها نداشته اند، به زندان می اندازیم و آنها را با انواع دردها و مشکلات روبه رو می کنیم. ما ادعا می کنیم با تروریسم مبارزه می کنیم، ولی در عمل، اقدامات تروریستی هولناک علیه صدها و اگر نگوییم هزاران نفر انسان بی گناه، انجام می دهیم. تنها راه فراروی ما، متوقف کردن این اقدامات و بازگشت به روح و وجدان ملی خودمان است. به علاوه، نباید اجازه دهیم که به نام ملت و دولت ما، هیچ گونه شکنجه ای انجام گیرد؛ چون ما خواهان بازگشت به روح و وجدان پاک انسانی هستیم.(۱)

۱- www.CommonDreams.org، سیاحت غرب، شماره ۵۳.

و اینک مادری لباس رزم می پوشد

اشاره

(کلودیا کندی(۱)

چکیده

در سایه جنگ عراق و حضور هزاران سرباز زن امریکایی در این جنگ فرسایشی و طولانی، مسئله مشارکت زنان نظامی در این نبرد و آثار و نتایج آن با واکنش های مختلفی روبه رو شده است. موافقان و مخالفان این موضوع، دلایل مختلفی را برای سخنان خود مطرح می کنند، ولی همگی بر این نکته واقفند که در سایه ساختار خاص دستوری ارتش و وجود سوءاستفاده های جنسی نیروهای همکار در ارتش، وضعیت زنان نظامی با چالش های زیادی روبه روست. البته افشای این تجاوزها نیز موقعیت زنان را می کند.

نویسنده که سال ها در ارتش ایالات متحده امریکا خدمت کرده است، بیان می کند برای برطرف کردن این چالش ها باید ایجاد مراکز مشاوره ای، متقاعد کردن زنان قربانی به افشای این سوء استفاده ها و همچنین گزارش این اتفاق ها از سوی مردان نظامی، در دستور کار فرماندهان عالی رتبه ارتش امریکا قرار گیرد.

شاید یکی از نتایج خوب جنگ ایالات متحده امریکا در عراق این باشد که سرانجام تصور مربوط به قابل اطمینان نبودن به زنان در نبردها پایان یابد. ما شاهد حضور آنان در سراسر جبهه های نبرد هستیم و در این جنگ مدرن، خط مقدّم، هر جایی می تواند باشد.

شاید خانم جسیکا لینچ ۱۹ ساله که در یکی از گروه های تعمیر و نگه داری خدمت می کرد و از یک گروگان گیری جان سالم به در برد و یک

ص: ۹۲

۱- Claudia Kennedy، عالی رتبه ترین افسر زن بازنشسته ارتش امریکا و مفسر نظامی شبکه سی.ان.ان.

اسیر نیز گرفت، معروف ترین زن نظامی از مجموع بیست هزار زنی باشد که در ارتش ایالات متحده فعالیت می کنند. این زنان در جنگ عراق با هواپیماهای بمب افکن و بالگردهای جنگی پرواز می کنند، کامیون ها و آمبولانس ها را می رانند و فرماندهی کشتی ها را بر عهده دارند و اقدامات آنها را در اخبار جنگ پوشش گسترده ای می دهند. در همین حال، اگرچه این حضور پررنگ زنان در عرصه نظامی، مایه افتخار بسیاری از زنان می شود، بسیاری نیز از این امر بیمناکند.

یک مادر چندی پیش به من چنین می گفت: «دخترم خواهان پیوستن به ارتش است. او همواره شخصیتی مستقل و رهبرمآب داشته است، ولی من انتظار چنین تصمیمی را نداشتم... به علاوه، من در مورد اتفاقاتی که ممکن است برای وی در طول دوره آموزش و پس از آن روی دهد، بیمناکم.» بله، نگرانی وی به حق است؛ چون مثلاً در سال ۱۹۹۱، فرماندهی عالی رتبه نیروی دریایی، از برگزاری اجتماع اعتراض آمیز نظامیان زنی که در این نیرو مورد آزار جنسی قرار گرفته بودند، جلوگیری کرد. اخیراً نیز گروهی از دانشجویان زن دانشگاه نیروی هوایی اعلام کردند که از ترس پایین آمدن نمره های نهایی شان، از گزارش تجاوزهای جنسی به عنف خویش، خودداری کرده اند.

بدین ترتیب، به دلیل نبود رهبری کارآمد در این جنبه، تجربه نظامی گری برای زنان، بسیار مشکل و طاقت فرسا خواهد بود. آزاررسانی جنسی، به یکی از واقعیت های زندگی روزانه نظامیان زن تبدیل شده و نظیر دیگر مسایل بنیادین، این معضل همچنان حل ناشده باقی مانده است.

زندگی واقعی یک نظامی زن در هر روز چگونه سپری می شود؟

اگر به گذشته بازگردیم، باید دانست که ارتش ایالات متحده امریکا، اولین سازمانی بود که در سال ۱۹۰۱ زمینه حضور زنان را در بخش پرستاری

فراهم کرد. در سال های جنگ جهانی دوم، سازمان دهی این گروه های مستقل از مردان ادامه یافت و سرانجام هم زمان با جنگ ویتنام، زنان در رده های مختلف، با مردان ادغام شدند. به دلیل کمبود نیروی نظامی در جبهه ویتنام، فرماندهان دریافته بودند که برای تأمین نیروی انسانی خویش می توانند از حضور زنان بهره گیرند. پس از جنگ اول خلیج [فارس] در سال ۱۹۹۱، زمینه حضور گسترده تر زنان در مشاغل نظامی فراهم شد، به گونه ای که هم اینک زنان، بخش جدانشدنی از ماشین جنگی کاملاً داوطلبانه ارتش امریکا هستند. هم اینک، تنها در بخش های مربوط به نیروی زمینی، شاهد رده های نظامی کاملاً زنانه هستیم. بدین ترتیب، ما فقط شاهد حضور فرماندهان زن در نیروی دریایی یا نیروهای مخصوص حاضر در عراق نیستیم. آنان در بخش های فرماندهی و هدایت هواپیماهای جنگی حضوری فعال دارند. به علاوه در بخش هایی نظیر مهندسی رزمی و پشتیبانی هوایی هم شاهد حضور زنان هستیم.

مخالفان حضور زنان در ارتش و جنگ، همواره به این نکته اشاره می کنند که در سایه حضور آنان، انسجام و نظم واحدهای نظامی به هم خواهد خورد. این دیدگاه که ریشه حقوقی نیز دارد، معتقد است زنان در جامعه باید به عنوان غنیمتی که مردان بر سر آن می جنگند یا موجودی ضعیف که باید از وی مراقبت کرد و نمی تواند در جنگ ها نقش آفرینی کند، شناخته شوند. به علاوه، بر اساس اندیشه های نظامی گرایانه، اصولاً زنان به ویژه در بخش عملیات های جنگی مخاطره پذیر، قابل اعتماد نیستند. همچنین به دلیل اینکه یک نظامی باید بیش از هر چیز بر توانایی هایش اتکا کند، از نگاه بسیاری افراد، وجود زنان تنها به برهم خوردن انسجام واحد خواهد انجامید.

فرهنگ نظامی گری همواره به دنبال گسترده تر کردن مدل سلطه و قدرت خود است که در قالب قدرت بدنی خلاصه می شود و عامل هایی نظیر

ص: ۹۴

شجاعت، قدرتمندی در نبرد، استقامت زیر آتش گلوله، ابراز علاقه نسبت به گروه و اطاعت از فرماندهان در آن بااهمیت شمرده می شود. برای مثال، تجربه حضور در جنگ ها، یکی از عوامل ارتقای سازمانی در بیشتر ارتش های دنیاست، ولی بیشتر زنان از این امتیاز محرومند. البته بسیاری از زنان هم تنها در پی دنباله روی از مردان و حفظ وضعیت موجودند، نه برهم زدن قواعد.

معتقدم به دنبال بررسی های پرونده پایگاه آبردین پروینگ، تغییراتی در این وضعیت پدید آمده است؛ چون سوء استفاده جنسی و تجاوز به عنف، جرایمی هستند که هر جایی روی می دهند، ولی مزاحمت جنسی در ارتش ها یکی از عوامل لغزش افراد بوده است. از سوی دیگر، سردرگمی در مورد چگونگی تعریف این آزار ها و سکوت افراد قربانی این سوء استفاده ها در برابر این اقدامات، سبب شده است مقام های عالی رتبه و کارفرمایان، هیچ گونه اقدامی نکنند. مطمئناً همه زنانی که وارد واحدهای نظامی و پلیس می شوند، خود را تا حدودی برای این اتفاق ها آماده می کنند، هرچند هیچ کس از آنها انتظار ندارد با یک پلیس رومانتیک روبه رو شود.

از دیگر سو، بدین دلیل که حفظ انسجام گروه همواره هدف مهمی به شمار می رود، زن افشا کننده این سوء استفاده ها، به دو دلیل سرزنش می شود: اول اینکه چرا خود را در چنین شرایطی قرار داده است و دوم اینکه این مسئله را با حضور نداشتن فرماندهان برای توقف کردن چنین مسایلی پیوند می زنند. به علاوه، اگر زنی به دلیل آزار جنسی یکی از مافوق هایش شکایت کند، گناه سومی نیز مرتکب شده است: نداشتن وابستگی و علاقه به حفظ موجودیت گروه.

به هرحال، فارغ از جنبه های ضداخلاقی این سوء استفاده ها، این سوء استفاده ها به دلیل فساد در قدرت پدید می آیند. فمینیست ها از پنجاه سال

پیش تاکنون همواره به این مسئله اشاره کرده اند، ولی نیروهای نظامی ما به تازگی در حال درک موضوع هستند. بدون توجه به نتایج رفتار آنها، معتقدم آنان سرانجام درخواهند یافت که چگونه چنین سوء استفاده هایی بر انسجام درونی یک سازمان اثر خواهد گذاشت.

بسیاری معتقدند اگر رهبران یک سازمان با آزار های جنسی کنار بیایند، از کنار دیگر رفتارهای نادرست زیردستانشان هم که به دلیل قدرت مندی روی می دهد، خواهند گذشت. سرانجام اینکه آنان مسئله قدرت های غیررسمی را هم نادیده خواهند گرفت. به بیان دیگر، گسترش چنین سوء استفاده های جنسی در ارتش ایالات متحده، ما را به این نتیجه خواهد رسانید که با یک گروه مسلح بی قید و بند روبه رو هستیم، نه یک نیروی جنگی سازمان یافته. بدین ترتیب، وابستگی های درون گروهی به جای وابستگی های سازمانی و آرمانی یک گروه در خواهد آمد.

از نگاه بسیاری از فرماندهان رده بالای نظامی، چنین تغییری قابل قبول نخواهد بود. به علاوه، آنان خواهان توقف چنین مسایل شرم آوری در میان نیروهای ارتش امریکا شده اند. انجام اصلاحات فرهنگی به عنوان اولین گزینه فراروی مطرح شده است؛ چون باید زندگی نظامیان زن و مرد در واحدهای نظامی کاملاً مشابه باشد.

هنوز راه درازی تا رسیدن به موفقیت باقی است. زنان نیز باید در نگرش هایشان تغییراتی ایجاد کنند. اول اینکه آنان باید ایمان بیاورند سکوت در برابر چنین تجاوزهایی، درست نخواهد بود. همین گام اول نیازمند ارایه مشاوره های گسترده به آنان خواهد بود. به علاوه، زنان باید یکدیگر را تشویق کنند که بدون هراس از مجازات، همه این تجاوزهای جنسی را به مقام های مسئول گزارش کنند. مردان نیز در صورت آگاهی از وقوع چنین

اتفاق هـایی بایـد آن را گزارش کننـد و فراموش نکنیم نیروهـای نظامی اصولاً بر اساس ساختار دسـتوردهی از بالا به پایین بنا نهاده شده اند. اگر رهبران ارتش ما درصدد حضور بیشتر زنان در همه واحدهای نظامی هستند، باید قوانین و مقررات جدیدی را برای همه سـطوح سازمانی خود تدارک ببینند. این فرماندهان در جنگ عراق با مسایل متعدد و تازه ای روبه رو شده اند که آموزش، پشتیبـانی، ترابری و جنـگ هـای اطلاعاتی، در کنار مسـئله حضور زنان در عرصه جنگ، در این حوزه می گنجـد. به علاوه آنها باید مراکزی را برای نگه داری از کودکان این سـربازان زن و مرد فراهم ببینند؛ چون ۸۴ درصد پرسنل ما در عراق ازدواج کرده اند و دو سوم آنان نیز فرزند دارند. اگر این سوء اسـتفاده های جنسی از سوی مقام های مافوق صورت گیرد، در مورد این مسئله باید با دقت بیشتری تصمیم گرفت.(۱)

ص: ۹۷

۱- www.Msmagazine.com، سیاحت غرب، شماره ۵۶.

نفت یا امنیت اسراییل؟

اشاره

(استیفن جی اسنیگوسکی(۱)

چکیده

با آغاز حمله نظامی ارتش امریکا و متحدانش به عراق و اشغال این کشور، بسیاری از تحلیلگران سیاسی اعلام کردند دست یابی به منابع نفت عراق و به دنبال آن، افزایش قدرت سیاسی ایالات متحده در دنیا، مهم ترین اهداف لشکرکشی امریکا به خاورمیانه بوده است. در این مقاله، نویسنده با نقد دلایل حامیان این نظریه و نشان دادن شکست امریکا در دست یابی به این دو هدف، بیان می کند که دلیل شکل گیری این جنگ را باید در سیاست های اسراییلی ها به ویژه حزب «لیکود» در تأمین امنیت اسراییل جست وجو کرد.

اصلی ترین انتقادی که علیه جنگ عراق عنوان می شود، این است که ایالات متحده برای نفت این کشور و نه جنگ با تروریسم، وارد این معرکه شده است.

برینـدان اونیـل پیش از آغاز جنگ عراق در روزنامه کریستین ساینس مانیتور اظهار نظر کرده بود که «برای بسیاری از افرادی که در نهضت های ضدجنگ فعالیت می کنند، این ایده که بوش با هدف اشغال منطقه خلیج [فارس] و دست اندازی به منابع نفتی، این جنگ را طراحی کرده است، کاملاً پذیرفته شده است.» همچنین منتقد چپ گرای جنگ عراق، نوام چامسکی معتقد است: «کاملاً روشن است که منابع انرژی عراق مهم است. در این مورد حتی نمی توان تردیدی داشت. عراق یکی از اصلی ترین منابع نفت و گاز دنیا به

۱- Stephen J.Sniegoski.۱ ، پژوهشگر مسائل سیاسی و روزنامه نگار.

شمار می رود که دومین ذخیره نفت دنیا را داراست و در قلب منابع نفتی خلیج [فارس] واقع است. همچنین به یاد داشته باشید که پیش بینی های اطلاعاتی ایالات متحده حاکی از آن است که در آینده، دو سوم منابع انرژی دنیا، از این منطقه استخراج خواهد شد».

این مطالب با دلایل کلیدی موردنظر من درباره آغاز این جنگ، متفاوت است. من معتقدم این جنگ را نومحافظه کاران حاکم تدارک دیدند تا منافع دولت اسراییل تأمین شود. البته حمایت از حزب لیکود جزو اهداف کاخ سفید بوده است. همه این دلایل نیز کاملاً مستند است؛ چون این نومحافظه کاران معتقدند منافع اسراییل و ایالات متحده کاملاً به هم پیوند خورده است. با این حال، آنچه من معتقدم، این است که اندیشه اولیه این جنگ باید در اسراییل طراحی شده باشد. به علاوه، این جنگ دقیقا به همان هدفی رسید که حزب لیکود مدت هاست آن را دنبال می کند: ناآرامی منطقه خاورمیانه.

نظریه ارتباط «اسراییل ــ نومحافظه کاران» بدون طرفدار نیست، ولی دلایلی وجود دارد که در میان حامیان نظریه «جنگ برای نفت»، با عمومیت زیادی مطرح شده است. احتمالاً مهم ترین دلیلی که این نظریه پردازان بیان می کنند، تأمین منافع شرکت های بزرگ نفتی امریکایی است که به گفته اونیل، به ایجاد «امپریالیسم نوین نفتی ایالات متحده» خواهد انجامید، هرچند جنگ افروزان کاخ سفید، این جنگ را «جنگ خیر و شر» می خوانند. البته با سلطه امریکا بر عراق، شرکت های نفتی ایالات متحده ممکن است سودهای کلانی به دست آورند، ولی این عامل نمی تواند همه دلایل پشت پرده آغاز جنگ عراق را نشان دهد. به علاوه، یکی دیگر از دلایل عنوان شده در مورد جنگ برای نفت این است که متهم کردن حزب نومحافظه کار و دولت اسراییل به جنگ افروزی در منطقه، به تابویی تبدیل شده است که مدافعان یهودی ستیزی را خوشحال می کند.

ص: ۹۹

حامیان نظریه «جنگ برای نفت» چه می گویند

حامیـان این نظریه، دو دلیـل متفـاوت ارایه می کننـد: دلیـل اول این است که در سـایه این جنـگ، صـنعت نفت امریکا منفعت زیادی کسب خواهد کرد. دلیل دوم هم می گوید افزایش قدرت هژمونیک (سلطه جویی) امریکا، در گروی کنترل مرکز مهم نفت دنیا خواهد بود.

همچنین باید دانست که ایالات متحده ترجیح می دهد کنترل نفت عراق را در دست گیرد. به یاد داشته باشید که پس از ورود ایالات متحده و انگلستان به خاک عراق، آنان در اولین مرحله امنیت حوزه های نفتی جنوب این کشور تأمین کردند تا از آتش زدن احتمالی این منابع به دست صدام حسین جلوگیری کنند. روشن است هر اشغالگری ترجیح می دهد به جای تخریب منابع یک کشور، از آن منابع بهره برداری کند.

از طرف دیگر، همواره در افکار عمومی چنین مطرح شده است که عراق دارای منابع نفتی سرشاری است و نیروهای اشغالگر نیز پیش از جنگ به دیگر دولت ها اعلام کرده بودند که در صورت مشارکت نکردن در این جنگ، سهمی از این منابع نخواهند داشت. اینک این پرسش مطرح می شود که آیا شرکت های نفتی، از تشویق کنندگان آغاز این جنگ نبوده اند؟

واقعیت این است که نمایندگان صنعت نفت ایالات متحده، همواره جزو مخالفان تحریم عراق در سال های اخیر بوده اند؛ چون با وجود تحریم ها، آنان نمی توانستند در این کشور، جایگاهی داشته باشند. پس از آغاز دوره اول ریاست جمهوری جورج بوش در سال ۲۰۰۱، آنان رایزنی های گسترده ای را برای لغو تحریم های امریکا علیه ایران و لیبی آغاز کردند. به علاوه، نمایندگان این شرکت ها از رژیم حاکم بر عراق (دولت صدام حسین) رضایت نداشتند و به همراه نومحافظه کاران کنگره، خواهان تغییر این حکومت بودند.

ص: ۱۰۰

نمایندگان شرکت های نفت، حتی پس از وقایع ۱۱ سپتامبر نیز رویکردی جنگ طلبانه در پیش نگرفتند. آنتونی سامپسون، یکی از تحلیلگران مسائل نفت، در دسامبر ۲۰۰۲ چنین گفته بود: «شرکت های نفتی، تأثیر اندکی بر سیاست گذاری ایالات متحده داشته اند. بیشتر شرکت های بزرگ امریکایی و شرکت های نفتی، جنگ را تهدیدی علیه کسب و کار تجاری خویش به شمار می آورند. به علاوه، در شرایط جنگی، قیمت سهام این شرکت ها نیز کاهش می یابد».

شرکت های نفتی اصولاً ـ به دنبال ثبات هستند و همواره از ایجاد کشمکش و بحران در یک منطقه در هراسند. با وقوع یک جنگ، علاوه بر خسارت های فیزیکی، سیاست های کاهش تولید نیز در دستور کار مدیران این شرکت ها قرار می گیرد.

معتقدم استفاده از نفت عراق برای پرداخت هزینه های این جنگ و توسعه بیشتر اقتصادی ایالات متحده، هیچ گاه در دستور کار دولت امریکا نبوده است، بلکه رسانه های خبری به این احتمال دامن می زنند. روشن است که فراهم کردن نفت ارزان برای ایالات متحده، به بهای ایجاد فشار سنگین اقتصادی بر ایالات متحده، به دست آمده است. البته پیش از جنگ، مشکلات مربوط به پس از اشغال این کشور، پیش بینی شده بود. در واقع، یک سال پیش از شروع جنگ، مطالعات دولتی امریکا که از فوریه ۲۰۰۲ آغاز شده بود، نشان می داد شرایط آشوب و هرج و مرج، پس از اشغال نظامی عراق، اجتناب ناپذیر خواهد بود. از سوی دیگر، سازمان سیا به دولت بوش هشدار داده بود مقاومت شدیدی پس از پایان این جنگ به وجود خواهد آمد.

در دو گزارش طبقه بندی شده ای که «شورای امنیت ملی» در ژانویه ۲۰۰۳ به بوش ارایه کرد، پیش بینی شده بود اشغال نظامی عراق به رهبری امریکا، به تقویت اسلام گرایان رادیکال خواهد انجامید. به علاوه، این اقدام سبب زد و

خوردهای خشن داخلی میان گروه های مختلف عراقی خواهد شد. به علاوه، بررسی های دیگری نیز حکایت از آن داشت که حمله امریکا به خاك عراق، به افزایش هم نوایی دنیای اسلام با حمله های تروریستی علیه نیروهای اشغالگر خواهد انجامید.

در مجموع، همه پیش بینی ها حاکی از آن بود که این اقدامات به ایجاد بی ثباتی و مشکلات و موانع جدّی در راه استخراج و تولید نفت خواهد انجامید. البته دیگر حامیان نظریه «جنگ برای نفت» معتقدند در سایه این جنگ، قدرت ایالات متحده در عرصه اقدامات و فعالیت های جهانی، رشدی قابل توجه خواهد یافت. یکی دیگر از کارشناسان نیز اعتقاد داشت این جنگ به تقویت سلطه جویی و برتری سیاسی ایالات متحده در دنیا خواهد انجامید. به علاوه، در سایه این جنگ، امریکا می تواند تسلط بیشتری را بر دولت عربستان سعودی و دیگر کشورهای تولید کننده نفت خاورمیانه به دست آورد؛ چون بقای کشورهای صنعتی در گروی وجود نفت است. به بیان دیگر، سیاست کلیدی امریکا، «نفت برای قدرت» و نه «نفت برای سوخت» خواهد بود.

هدف واقعی جنگ عراق چه بود؟

معتقدم دلایل زیادی وجود دارد که بر اساس آن، آغاز این جنگ از سوی ایالات متحده را نمی توان با هدف سلطه جویی جهانی این کشور ارزیابی کرد؛ چون نه در سایه این جنگ و نه با در پیش گرفتن این استراتژی های جنگ طلبانه، نمی توان در راه سلطه بر دنیا گام نهاد.

ما معتقدیم که به جز نومحافظه کاران، هیچ گروه و حزب دیگری، نقشه و برنامه ای برای حمله به عراق و دست یابی به اهداف پشت پرده این جنگ نداشته اند. البته در کنار محافظه کاران حاکم بر کاخ سفید، حزب لیکود و

آریل شارون، همواره سیاست های جنگ طلبانه را به عنوان راهبرد نهایی خویش برگزیده بودند. در این میان، حزب شارون علاوه بر حمایت از جنگ عراق، کمک های اطلاعاتی زیادی نیز به ارتش امریکا کرد.

پس از گذشت بیش از سه سال از آغاز جنگ عراق و با بررسی شرایط به وجود آمده، شاهد هستیم که در سایه این جنگ، ایالات متحده در بخش محصولات نفتی و عرصه قدرت جهانی، دستاورد قابل ملاحظه ای نداشته است. به نظر می رسد مشکلات به وجود آمده امریکا در عراق چنان گسترده است که اصولاً ایالات متحده فرصتی برای پی گیری اهداف جهانی خویش پیدا نمی کند. از سوی دیگر، سیاست سلطه جویی یک جانبه امریکا نیز به دلیل استمداد این کشور برای مشارکت بین المللی در جهت حفظ صلح و امنیت در عراق، کارآیی ندارد. به هر حال، بسیاری از اهداف یاد شده در مورد این جنگ، در عمل هرگز محقق نشده است. در مقابل، در سایه این جنگ، اهداف حزب لیکود و نومحافظه کاران برای افزایش امنیت اسراییل _ سیاستی که لیکود به شدت آن را دنبال می کند _ تا اندازه زیادی محقق شده است.

جاستین رایموندو در این مورد چنین می نویسد: «این موضوع که یک سیاست خارجی اسراییل محور، دلیل اصلی برپایی این جنگ بوده است، در آغاز این حمله های نظامی، پشتیبانی نداشت. با این حال، یک سال بعد و با بررسی بیشتر درمی یابیم که این حقیقت، تنها احتمال عقلانی در توضیح این جنگ افروزی است».(۱)

۱- www.thronwalker.com/ditch/snieg-oilwar.htm، سیاحت غرب، شماره ۳۹.

چگونه جنگ مداوم به روش زندگی امریکایی تبدیل شده است؟

اشاره

(دیوید برونویک(۱)

چکیده

از نظر نویسنده این مقاله، اشاره های مقام های دفاعی امریکا به جنگ و به کارگیری اصطلاحات جدیدی همچون «تهدیداتی که در افق و آن سوی افق» قرار دارند، نشان می دهد نگاه زمامداران این کشور به مقوله جنگ، به کلی، با نگاهی که بنیان گذاران این کشور به جنگ داشتند، تغییر کرده است. به عبارت دیگر، برای این زمامداران، جنگ به یک شیوه زندگی تبدیل شده است که بدون آن نمی توان زیست. این تفکر، جنگیدن را تقدیر امریکا می داند و بر همین اساس توانسته است افکار عمومی امریکاییان را نیز نظامی گرایانه کند. طراحی جنگ های آینده بر اساس تهدید های فرضی از سوی وزارت دفاع امریکا نشان می دهد جنگ های این کشور را پایانی در پی نخواهد بود.

در تاریخ ایالات متحده، جنگ هیچ گاه وضعیتی عادی در جریان امور قلمداد نشده است. به مدت دو قرن، امریکاییان آموختند که به خود جنگ، به عنوان یک نابهنجاری بیندیشند و «جنگ ها»ی متکثر فقط می توانستند دوبرابر، نابهنجار به نظر برسند. با این حال، اکنون به نسل های جوان تر امریکاییان آموخته شده است که اصلاً انتظار نداشته باشند جنگ ها پایانی داشته باشند.

ص: ۱۰۴

---

۱ - David Bronwick، سردبیر مجموعه ای از سخنرانی های ادموند بارک در حوزه قانون اساسی و جنگ های امریکاست که با عنوان در باب امپراتوری، آزادی و اصلاحات برای نیویورک ریویو اف بوکز و دهافینگتون پست نوشته است.

دو جنگ هوایی بدون تلفاتی را که ناتو بر اساس دکترین پاول با عنوان «جنگ های چندگانه و خروج ایمن» در یوگسلاوی انجام داد، ما را به منطقه ای نزدیک به قلمرو جنگ افغانستان ــ پاکستان در این ایام وارد کرد. اکنون جنگی که در یک کشور آغاز شده است، می تواند از مرزهای آن فراتر رود و وارد قلمرو کشوری دیگر شود، بدون اینکه برای درگرفتن یک بحث عمومی درباره آن درنگ چندانی شود. زمانی که جنگ ها در بهترین حالت خود به عنوان یک «شر لازم» قلمداد می شدند، انسان درباره یک جنگ خاص می پرسید که آیا این جنگ قطعا لازم بود یا نه؟ اکنون که جنگ ها به یک روش زندگی تبدیل شده اند، انسان می پرسد جای پای یک جنگ را با چه اندازه از استحکام در منطقه وقوع آن جنگ باید تثبیت کرد، در حالی که آماده راه انداختن جنگی دیگر می شویم.

برای تسهیل در تغییر دیدگاه، شکل جدیدی از کاربرد کلمات وارد زبان انگلیسی شده است. در زبان مقاله های اتاق های فکر و پروفایل های ژورنالیستی دو سال گذشته، می توان مشاهده کرد که یک استعاره عجیب، اندک اندک، به عنوان گزارش واقع بینانه عرضه شده است: مثل قابل باور بودن برنامه ریزی دوراندیشانه ایالات متحده در امر ایجاد زنجیره ای از جنگ ها. رابرت گیتز، تازه ترین تفکرها را بار دیگر در برنامه «شصت دقیقه» در ماه می به شکل متداول مطرح کرد. گیتز که از نیاز پنتاگون به تمرکز بر جنگ در افغانستان سخن می گفت، بیان کرد: «صراحتاً بگویم من وزارت خانه ای را می خواستم که بتواند راه برود و در عین حال آدامس بجود؛ که بتوانیم جنگ را به پیش بریم ــ همچنان که اکنون در حال انجام آن هستیم ــ و با این حال، برای جنگ های فردا برنامه ریزی کنیم و آماده باشیم.» چشم انداز عجیبی که به کارگیری عبارت «جنگ های فردا» را به امری منظم تبدیل می کند، این است که ما در آینده ای نزدیک، در جنگ های خوب

بسیاری مشارکت کنیم. ما دموکراسی برتر هستیم؛ کشوری استثنایی در میان کشورهای جهان. جنگیدن، تقدیر و وظیفه ماست. بنابراین، کلمه «جنگ ها» _ که به شکلی فزاینده بیشتر تکرار می شود _ در حال تبدیل شدن به راه شناسایی هویت ماست؛ آن هم نه فقط جنگ هایی که هم اکنون درگیر آنها هستیم، بلکه تمام جنگ هایی که انتظار داریم وارد آنها شویم.

چرا در قانون اساسی چندان از جنگ سخنی گفته نمی شود؟

بنیان گذاران امریکا نگاهی به کلی متفاوت، نسبت به جنگ داشتند. یکی از راسخ ترین امیدهای آنها _ که از خلال نوشته هایشان مشهود است _ این بود که یک دموکراسی مثل ایالات متحده، به شکلی مهارناپذیر از راه اندازی جنگ فاصله خواهد گرفت. آنها بر این گمان بودند که جنگ ها، تسویه حساب هایی بین شاهان است که برای افزایش قدرت نفوذ انجام می گیرند و پدیده ای مربوط به آریستوکراسی زمین دار موروثی است که برای افزایش امتیازات و ثروت های غیر پاسخ گو به جنگ دست می یازند. در هر دو حالت، جنگ ها نمی توانستند در خدمت منافع مردم باشند. ماکیاولی که یک تجزیه و تحلیل کننده قدرت بود و بنیان گذاران امریکا آثار او را با موشکافی خوانده بودند، متوجه شده بود «میل و آرزوی مردم، نه فرماندهی است و نه سرکوب»، در حالی که «میل قدرتمندان به فرماندهی و سرکوب است.» فقط حرص به فرمانروایی و سرکوب است که می تواند کسی را به سمت در پیش گرفتن جنگ های مداوم رهنمون شود.

ایالات متحده، کشوری است که جنگ های سریالی، تقدیر آن است. این ایده از این امر نیز حکایت دارد که ما اکنون نیاز داریم در همه حال، یک دشمن داشته باشیم که در هر زمان مشخص، گواهی قابل استنادی باشد بر تهدیدهایی که از آن سخن می گوییم.(۱)

ص: ۱۰۶

۱- www.alternet.org، سیاحت غرب، شماره ۷۷.

محور شرارت

اشاره

(ادوارد اس.هرمان(۱)

چکیده

دولت ایالات متحده امریکا و هم پیمانش، اسراییل، در حالی در سال های اخیر چند کشور مخالف با سیاست هایشان را با زدن برچسب «محورهای شرارت» متهم می کنند که این دو کشور با دارا بودن پیشینه ای طولانی از تجاوزگری، شکنجه، قتل عام و ویرانگری، دنیای امروز را به سوی تباهی پیش می برند.

نویسنده این مقاله، با نگاهی به تجاوزهای نظامی اخیر این دو کشور، حمایت آنها از رژیم های فاسد و دیکتاتور، بی اعتنایی به سازمان های بین المللی و سازمان ملل متحد، شکنجه گسترده مخالفان خود، توسعه سلاح های کشتار جمعی شیمیایی و اتمی و تهدید کشورهای مخالف خود به کاربرد آن، ابعاد گسترده تری از این اقدامات را افشا کرده است. در ادامه نیز با اشاره به مجموعه ای از اقدامات غیرقانونی و وحشیانه این دو کشور در جریان تجاوز دولت اسراییل به خاک لبنان، پیش بینی می کند این اقدامات می تواند سبب شکل گیری جنگی بزرگ در دنیا شود.

آزادی تجاوزگری

این نکته را در نظر بگیرید که دولت ایالات متحده، تنها در هفت سال اخیر، سه جنگ تمام عیار را با زیر پا نهادن منشور سازمان ملل متحد در یوگسلاوی، افغانستان و عراق برپا کرده است. البته جنگ عراق، بر مبنای دروغ هایی کاملاً افشا شده و با سوء استفاده از روند و راهکارهای سازمان ملل متحد نظیر تفسیر خودخواهانه «جرایم بزرگ» صورت گرفت که ماهیت

۱- Edvard s.herman.۱ ، روزنامه نگار مستقل و نویسنده کتاب های متعدد در حوزه علوم سیاسی و اقتصاد.

این اقـدامات، کاملاً ـ آشکار شـده است. اینک دولت امریکا به دنبال آن است که در دست زدن به چهارمین تهاجم خود علیه ایران، دیگر بـار از پوشـش سازمان ملل متحـد برای توجیه این اقـدام خود بهره بگیرد. به علاوه، به یاد داشـته باشـید که ایالات متحـده، عامـل اصـلی برقراری تحریم هـای مربوط به سـلاح هـای کشـتار جمعی عراق در سـال هـای دهه نود میلادی بود که احتمالاً سـبب مرگ بیش از یک میلیون شـهروند عراقی شد. این نسل کشی را باید بزرگ ترین قتل عام انسانی صورت گرفته پس از جنـگ جهانی دوم دانست. (البته تنها برخوردهای نظامی دو کشور کنگو و روانـدا در این میان اسـتثناست. هرچنـد این نسل کشی نیز در سایه سوء استفاده دولت امریکا از سازمان ملل متحد صورت گرفت.)

اعضـای گروه هشت همراه با دیگر کشورهای جامعه بین المللی، همواره به جای محکوم کردن این تجاوزها یا برقراری تحریم هـایی به دلیـل دست زدن این دو کشور به این فعـالیت هـای ضـداخلاقی، از این حمله هـا، تجاوزهـا و نسـل کشـی ها حمایت می‌کنند یا حتی با مشارکت در این اقدامات و جرایم به ویژه در جنگ عراق، موافقت و حمایت خود را از این اشغال مرگ بار اعلام کرده انـد. سازمان ملل متحد، برای جلوگیری از «پیدایش جنگ» در دنیای امروز تشـکیل شده است، ولی این سازمان به دلیل ناتوانی در ایجاد و به کارگیری یک نیروی جـدّی و سازنـده در تجاوز های دنباله دار ایالات متحـده یا دولت همکار این کشور یعنی اسـراییل، در عمـل، در چنـد دهه عمر خود کـارآیی نداشـته و شـکست خورده است. این شـکست و به دنبال آن، شکـل گیری بحران هـای بین المللی که در سـایه این ناکـامی به وجود آمـده است، به نـدرت، در رسـانه هـای غرب و مجـامع روشن فکری، تحلیل و بررسی گشته و حتی به آن اشاره شده است. مهم ترین دلیل ایجاد این وضعیت را به

عواملی نظیر قدرت نظامی ابرقدرتی چون امریکا، ترس از به وجود آمدن نتایج سیاسی و اقتصادی زیان بار، نبود نگاه اخلاقی در دولت های جهان و بالاخره پیدایش احساس اتحاد و هم بستگی بخش هایی از جامعه نخبگان و رسانه های دنیای امروز با دولت های ایالات متحده امریکا و اسراییل می توان مرتبط دانست.

دولت اسراییل نیز نظیر ایالات متحده، در چند دهه اخیر در اقدامات تهاجم آمیز خود آزاد بوده و همه قطع نامه ها یا بیانیه های سازمان ملل متحد و قوانین بین المللی حاکم بر رفتارهای یک قدرت اشغالگر را نادیده گرفته است. به علاوه، دولتمردان اسراییلی در حال تصاحب زمین های فلسطینیان با پاک سازی نژادی آنان در سرزمین هایشان هستند. ارتش اسراییل در سال ۱۹۸۲، تهاجم گسترده ای را به خاک لبنان آغاز کرد، در حالی که به دلیل دست زدن به این تجاوز و همچنین تداوم طولانی اشغال لبنان و بمباران های متناوب تأسیسات این کشور هیچ مجازاتی علیه اسراییل اعمال نشد. باید دانست دولت اسراییل برای مدتی طولانی، یک گروه بزرگ از نیروهای ارتش خود را به عنوان نیروهای حایل ضدتروریستی در خاک لبنان مستقر کرده است.

به علاوه، در تهاجم اخیر اسراییل به لبنان در جولای و آگوست سال ۲۰۰۶ که بدون اعلام موافقت و مجوز سازمان ملل متحد یا یک سازمان بین المللی صورت گرفت، همانند رویدادهای سال ۱۹۸۲، دولت اسراییل از حمایت قدرت سیاسی امریکا و حق وتوی این کشور بهره برد. اینک اسراییل دو کشور ایران و سوریه را تهدید می کند و این بار نیز همچون گذشته، این تهدیدها با هیچ گونه واکنش محدودکننده ایالات متحده امریکا و دیگر کشورهای جامعه بین المللی روبه رو نشده است.

ص: ۱۰۹

تجارت مرگ

ایالات متحده و اسراییل، دو دولتی هستند که مخالفان خود را به راحتی از سر راه برمی دارند. در این میان، هر دو کشور، به شدت دولتی نظامی گرا و میلیتاریست به شمار می روند. ایالات متحده، بزرگ ترین ابرقدرت دنیاست و دولت اسراییل نیز به سرعت خود را از نظر تسلیحات جنگی، در سطحی بالاتر از همسایگان قرار داده است. به علاوه، این دو کشور، به تکبر ناشی از قدرت گرفتار شده و آماده اند از نیروهای نظامی خود برای حل و فصل مشکلات خویش در سراسر دنیا بهره گیرند. از سوی دیگر، این دو کشور، با بهره گیری از سلاح های دارای فن آوری های پیشرفته، با وجود ضعف در نیروهای زمینی خویش، نقاط ضعف یکدیگر را رفع می کنند. استفاده ایالات متحده از سلاح اتمی علیه شهروندان غیرنظامی در دو شهر هیروشیما و ناکازاکی که به قتل عام و مجروح شدن صدها هزار نفر انجامید، در طول تاریخ معاصر، هیچ نمونه مشابه دیگری ندارد. البته دولت ایالات متحده، در تهدید دیگر کشورها با استفاده از سلاح های کشتار جمعی سابقه ای طولانی دارد. دولت اسراییل نیز سلاح های هسته ای انبوهی در زرادخانه نظامی خود دارد و بارها کشورهای دیگر را به استفاده از این سلاح ها تهدید کرده است؛ زیرا هیچ یک از همسایگان اسراییل، سلاح های مشابهی ندارد. همچنین تهدید اسراییل به استفاده از سلاح های هسته ای علیه ایران، تهدیدی است که با توجه به توجیه این رژیم که این کار را اقدامی برای دفاع از خویش می شمارد، می تواند به استفاده عملی دولت اسراییل از این سلاح های مخرب علیه دیگر همسایگانش بیانجامد.

***

ما در عصری زندگی می کنیم که خشونت در آن رشدی فزاینده داشته است و ابرقدرت های دنیا فرآیند آدم کشی، پاک سازی نژادی و جنگ طلبی را

ص: ۱۱۰

دنبال می کنند. همه این اقدامات، سیاست هایی هستند که محورهای تجاوز، شکنجه، مرگ و ویرانگری دنیا دنبال می کنند. باید دانست پس از فروپاشی بلوک شرق، این جنایت ها، رشدی فزاینده داشته است و دولت غیرمسئول ایالات متحده، در رأس این اقدامات قرار دارد. فعالیت های غیراخلاقی و اشتباه های امریکا و اسراییل، به ویژه در منطقه خاورمیانه سبب رخ دادن خشونت هایی گسترده و دامنه دار شده است و حتی بیم آن می رود که در آینده، شاهد شکل گیری جنگی بزرگ در خاورمیانه باشیم.

محورهای جنگ افروزی و شرارت، در سراسر دنیا به فعالیت مشغولند و نیروهای مقاومت را در همه جا سرکوب می کنند. مردم دنیا نیز روز به روز بیشتر به ماهیت این کشورها پی می برند؛ زیرا مردم جهانی که با مشکلاتی نظیر فقر، بیماری، تهدیدهای زیست محیطی، نابرابری، نژادپرستی و مشکلات مربوط به نداشتن دولت های مردم سالار دست و پنجه نرم می کنند، دیگر تاب سلطه جویی و دخالت های ابرقدرت‌ها را در امور کشورهای خویش ندارند. همه این مشکلات فراروی ما حل نخواهند شد مگر اینکه مردم دنیا با اتحاد خود، رهبران دولت های محور جنگ افروزی و ویرانگری را برکنار کنند و قدرت های دیگر جهان را به مقاومت در برابر خشونت طلبان و جنگ افروزان فراخوانند.(۱)

۱- www.zmag.org، سیاحت غرب، شماره ۴۶.

سیاسی سازی خشونت

اشاره

(آندرو هارتمن(۱)

چکیده

دست یابی به اهداف ایالات متحده، همواره در گروی دامن زدن به برخی تحولات در داخل و خارج از این کشور بوده است. هر از چند گاهی، رخ دادن برخی حوادث همچون حادثه ۱۱ سپتامبر به چنین روندی اوج می بخشد و دست این کشور را برای دامن زدن به فعالیت های وسیع تر، باز می گذارد. خشونت و تروریسم از مفاهیمی هستند که در نتیجه نگاه گزینش گرایانه ایالات متحده، به ابزاری در راستای تحمیل خواسته ها و رسیدن به اهداف این کشور تبدیل شده اند.

یازدهم سپتامبر برای همیشه مترادف تروریسم خواهد بود. تعریف تروریسم کار ساده ای نیست، ولی با وجود این، استفاده روشن از این واژه در رفتار سیاست مداران و نظریه پردازان ایالات متحده، نه تنها جایی ندارد، بلکه مدت هاست از این واژه سوءاستفاده می شود.

در بیست و هشتم سپتامبر همان سال بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد، این اختیار را یافت تا به تعریف تروریسم و تعیین کشورهایی بپردازد که به تروریست ها پناه داده اند. در اینجا بود که نماینده انگلستان در سازمان ملل متحد، قاطعانه، تروریست را به عنوان «کسی که شبیه یک تروریست است و قتل یک تروریست سر و صدا می کند!» تعریف کرد. بوش نیز ظاهرا تعریفی روشن از تروریسم ارایه کرد: «هر کشوری که به تروریست ها پناه

۱- Andrew Hartman، نویسنده و روزنامه نگار امریکایی و از همکاران نشریه «زد».

دهـد یا از آن ها حمایت کنـد، از نظر ایالات متحده، رژیمی متخاصم است.» متأسـفانه، هنوز هم سـیاست مداران این کشور از بحران تروریسم در راسـتای دست یابی به اهـداف سیاسـی شان بهره می برند و پایان دادن به خود تروریسم، هیچ جایگاهی در اهـدافشان ندارد. تروریسم و مقابله با تروریسم، بیش از بیست سال است که در سـیاست امریکا جایگاهی مهم یافته است، ولی مفهوم تروریسم در امریکـا بـا نوعی نگـاه گزینشـی و جانبـدارانه همراه بوده است. تعریفی که رهبران امریکا از تروریسم کرده اند، هیچ گاه تعریف درستی نیست و صرفا بر پایه مجموعه ای از نظرها و قضاوت های مورد تأیید آنها بنا شده است. الگوهای گزینش امریکا به گونه ای است که همواره عملکرد خود و دوستانش را تطهیر کرده است.

چنین رویکردی یا آنچه آن را «سیاسی سازی تروریسم» می توان نامید، پدیده جدیدی نیست. همواره کشورهایی که برخلاف منافع اعلام شـده ایالات متحـده عمل کرده اند، جزو کشورهای حامی تروریسم هسـتند و جایگاه برخی از این کشورها در این فهرست، جایگاهی ثابت و دایمی شده است.

بی شـک، اگر قرار باشـد فهرستی اعلاـم شود، در هر فهرستی که تهیه شود، بایـد نـام ایالات متحـده نیز در آن گنجانـده شود؛ چون امروزه فجـایعی که این دولت به دنبال حادثه ۱۱ سـپتامبر انجام می دهد، هرگز قابل توجیه نیست. در حال حاضر، «جنگ علیه تروریسم» به «جنگ علیه دشـمنان امریکا» تبـدیل شده است. رویکرد امریکا به کوبا و عراق، از جمله نمونه هایی است که می توان در اثبات این مدعا بدان ها پرداخت.

ایالات متحده و کوبا

کوبا از جمله هفت کشوری است که این حق را یافته است تا همواره در کنار لیبی، سوریه، ایران، کره شـمالی، عراق و سودان در فهرست هفت تایی

کشورهـای حامی تروریسم وزارت امور خارجه امریکا قرار گیرد. قضـیه از این قرار بود که کوبا در سال ۱۹۷۵ با اعزام نیرو به آنگولاـ به حمـایت از جنبش مردم این کشـور برای آزادسـازی پرداخت تـا اینکه این جنبش در سـال ۱۹۸۸ به پیروزی نهـایی رسـید. این عملکرد کوبا، امریکا را بر آن داشت که آن را «امپریالیسم نظامی کوبا» بنامد. (در ادامه سـنت چه گوارا، کوبا خود را به مقابله با امپریالیسم جهانی متعهد کرد و علاقه خود را به گسترش جنبش های استقلال طلبانه معطوف ساخت).

تنهـا جرم کوبـا را در چنین موضوعی می توان عملکرد این کشور برخلاـف منـافع امریکـا دانست. غرب به واسـطه وجود منابع طبیعی ارزشـمند این کشور حاضـر نبود تا این مسـتعمره پرتغال آزاد شود. امریکا با حمایت از پرتغال در پی آن بود تا هرگونه اسـتقلال طلبی را در همان نطفه خفه کند. منابع طبیعی این کشور، عامل مهمی برای چنین حضوری بود. شـرکت نفت «کابیندا گالف» که یکی از شـرکت های تابعه شرکت نفتی «گالف اویل» بود، منابع عظیمی از نفت را در سال ۱۹۶۶ در آنگولا کشف کرد. در آغـاز دهه ۱۹۷۰، آنگولا به عنوان چهارمین ذخیره نفتی افریقا معرفی شـد و همین عامل سـبب شد تا سـرمایه گذاران خـارجی، علاوه بر سـرمایه گـذاری در اسـتخراج الماس و دیگر منابع معـدنی ارزشـمند، به اسـتخراج به نفت هم روی آورنـد. علاوه بر امریکا و پرتغال، ژاپن، انگلیس، فرانسه و آلمان نیز از مهم ترین سرمایه گذاران در این بخش بودند.

ایالات متحده و عراق

از سال ۱۹۹۱ و به دنبال جنگ خلیـج فارس، عراق در فهرست کشورهای تروریست قرار گرفت. علاوه بر ارایه شواهـدی مبنی بر پناه دادن این کشور به اعضای القاعده، اقدامات این کشور نیز اقداماتی تروریستی معرفی شد. در

سال ۱۹۸۸، صدام حسین با حمله شیمیایی خود به کردهای عراق، پنج هزار نفر از کردهای حلبچه را از پای درآورد. دلیل چنین حرکتی، همراهی کردها با ایران در خلال جنگ هشت ساله بود. در ۱۸ فوریه ۱۹۹۸، به دنبال جلسه مادلین آلبرایت و ویلیام کوهن، موج جدیدی از بمباران های دولت امریکا در عراق توجیه شد، ولی دلیل اصلی چنین هجومی، متهم شدن صدام به استفاده از سلاح های کشتار جمعی علیه مردم کشورش بود. آنچه آلبرایت و کوهن از ذکر آن پرهیز کردند و نشریه های این کشور هم سخنی از آن به میان نیاوردند، آن بود که در زمان این اقدام صدام، امریکا با وی رابطه ای دوستانه داشت و سال ۱۹۸۸ یعنی سال هجوم عراق به حلبچه، اوج کمک ها و همکاری های نظامی امریکا به عراق بود.

رویکرد بعدی امریکا به عراق که بدان پرداخته نشد، بزرگ ترین اشتباه صدام در دید غربیان است و این اشتباه آن بود که دولت صدام بخش عظیمی از درآمدهای صادراتی خود را به خدمات انسانی و توسعه اقتصادی، اختصاص داده بود، در حالی که ایالات متحده هیچ گاه اعمال این گونه سیاست های داخلی را به ویژه در کشورهای غنی نفت خیز جهان سوم تأیید نمی کند. اصولاً منافع واشنگتن، نه با منافع مردم این کشور، بلکه با منافع سرمایه گذاران خارجی پیوند خورده است. به دنبال چنین رویکردی بود که تحریم ها علیه مردم این کشور آغاز شد. دولت امریکا، آگاهانه، غیرنظامیان عراق را هدف قرار داد و تجهیزات و تأسیسات آب رسانی این کشور را نابود کرد که طبیعتا تأثیر [منفی] چنین رفتاری متوجه مردم این کشور به ویژه کوکان عراقی شده است.

درست است هر کشوری که رهبری چون صدام داشته باشد، باید در فهرست کشورهای تروریستی قرار گیرد، ولی ایالات متحده نیز از این رفتار

به عنوان ابزاری سیاسی برای سرکوب مردم عراق بهره برده است. الگوی گزینشی ایالات متحده، بستر این گونه سیاسی سازی هایی را فراهم ساخته است.

شکل گیری جوّی از ترس و وحشت در جامعه کنونی امریکا، منافع بسیاری برای دولت بوش داشته است. تصویب قوانین ضدتروریسم در کنگره و کاهش آزادی های مدنی و شخصی امریکا، از جمله پی آمدهای چنین شرایطی است. خلاصه اینکه حادثه ۱۱ سپتامبر اگر بخواهد نکته مثبتی داشته باشد، آن است که همین حادثه می تواند حقایقی از تروریسم را افشا کند تا جامعه امریکا را از خواب غفلت بیدار کند. چنین رویدادی می توانـد به جامعه امریکا بفهماند هراس آفرینی از خشونت، در راستای دست یابی به اهداف سیاسی است. این آگاهی بخشی می تواند مانع سیاست های خشونت آمیز و تروریستی ایالات متحده شود، ولی الگوی تبلیغاتی گزینش جویانه ایالات متحده، ریشه های عمیقی در این جامعه دارد و چنین الگویی، ادامه خواهد یافت. با وجود این، چنین الگویی هم نمی تواند مانعی برای امید ما به مقابله با آن باشد.(۱)

ص: ۱۱۶

۱- www.zena.secureforum.com، سیاحت غرب، شماره ۲۰.

نظامی گری فزاینده امریکا در افریقا

(پیر آبرا مویسی(۱)

چکیده

ایالات متحده امریکا زیر لوای جنگ بر ضد تروریسم، حضور خود را در افریقا گسترش داده است. واشنگتن با آگاهی از وابستگی اش به مواد خام استراتژیک، شمار توافق نامه های اقتصادی و نظامی خود را با بسیاری از کشورهای افریقایی افزون کرده است تا بدین ترتیب، «امنیت» ذخایر خام خود را افزایش دهد. ارتش، شرکت های نفتی و شرکت های مشاوره امنیتی امریکایی، بازار را زیر سلطه خود درآورده اند. فرانسه در مقابل این سیاست فعال که مناطق زیر نفوذش را هدف قرار داده است، هر روز، بیشتر به سیاست بی عملی تن می دهد.

رؤسای ستاد هشت کشور افریقایی (چاد، مالی، موریتانی، مراکش، نیجر، سنگال، تونس،...)، در روزهای ۲۳ و ۲۴ مارس ۲۰۰۴، برای نخستین بار و بی سر و صدا، در مقر فرماندهی اروپایی ارتش امریکا (US-Eucom) در اشتوتگارت جلسه ای تشکیل دادند. جزئیات این ملاقات که «بی سابقه» توصیف شد، پنهان مانده است. موضوع آن «همکاری نظامی در مبارزه

۱- ۱.Pierre abramovici، نویسنده و ژورنالیست فرانسوی.

عمومی علیه تروریسم» بود و به منطقه «کشورهای ساحل» مربوط می شد که منطقه ای میانی بین مغرب و افریقای شمالی و مناطق نفتی شمال و خلیج گینه را تشکیل می دهد.

در عرض چند سال، توجه سیاسی و نظامی امریکا به افریقا به میزان قابل توجهی افزایش یافته است که شاهدش، بازدید وزیر امور خارجه، کالین پاول، از گابن و آنگولا، در سپتامبر ۲۰۰۲ (فقط یک ساعت حضور در هر کشور، صرفا برای اعلام وجود!)، سفر رئیس جمهوری، جورج دبلیو بوش به سنگال، نیجریه، بوتسوانا، اوگاندا و افریقای جنوبی، در ژوئیه ۲۰۰۳ و سفر دوره ای ژنرال چارلز اف. والد، معاون فرماندهی Eucom به ده کشور (غنا، الجزایر، نیجریه، آنگولا، افریقای جنوبی، نامیبیا، گابن، سائو تومه، نیجر و تونس)، دو هفته پیش از برگزاری اجلاس اشتوتگارت بود.

از ژانویه ۲۰۰۴ به بعد، ارتش امریکا تدارکات قابل ملاحظه ای برای دفاع از مبارزات گروه های محلی علیه GSPC به کار گرفت. کمک رسانی در چارچوب برنامه امداد نظامی ابتکار پان ساحل Pan Sahel Initiative)) که از نوامبر ۲۰۰۳ جنبه اجرایی پیدا کرده و ۵/۶ میلیون دلار برای سال ۲۰۰۴ به آن اختصاص یافته بود، سازمان دهی شده است. هدف این برنامه، کمک به مالی، چاد، نیجریه و موریتانی برای مقابله با «قاچاق، جنایت کاران بین المللی و جنبش های تروریستی» است.

واشنگتن به وابستگی خود به مواد اولیه تولید شده در این قاره آگاهی یافته است: منگنز (تولیدات فولاد)، کبالت و کروم که از ضروریات آلیاژها هستند (از جمله در صنایع هواپیمایی)، وانادیوم، طلا، آنتی موان، فلوئور و ژرمنویم. الماس های صنعتی را هم باید به این فهرست اضافه کرد. جمهوری

دموکراتیک کنگو (زئیر سابق) و زامبیا ۵۰ درصد ذخایر جهانی کبالت را در اختیار دارند. ۹۸ درصد ذخایر جهانی کروم در زیمبابوه و افریقای جنوبی هست. به علاوه، این کشور ۹۰ درصد ذخایر فلزی از گروه پلاتین (پلاتین، پالادیم، رودیم، روتنیم، ایریدیم و اسمیوم) را در خود متمرکز کرده است و عطش به نفت در آغاز هزاره جدید، اهمیت کشورهایی مانند آنگولا یا نیجریه را افزایش خواهد داد.(۱)

ص: ۱۱۹

۱- لوموند دیپلماتیک، ژوییه ۲۰۰۴، سیاحت غرب، شماره ۱۵.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹